



نام کتاب : تقاص

نویسنده : v.rahimi1

کاری از رمان سیتی

کانال ما :

[@romancity](https://t.me/romancity)

[یدی اینستاگرام:](https://t.me/romancity)

[Roman.City](https://www.roman.city)

به نام خدا

نام رمان: تقاص

1.v.rahimi نویسنده:

عضو انجمن رمان سیتی

ایدی تلگرام انجمن

romancity@

به نام خدایی که بزرگیش را در دریا ها
 مهربانی اش را در رنگ ها
 صمیمیتش را در دشت ها
 و عشقش را در یکدیگر یافتیم
 به نام آن خالق مهربانی که
 جز جز اعضای بدن ما را در کنار هم قرار داد
 به نام آن خدایی که قلب را به من داد تا بتوانم تورا دوست بدارم
 تو را دارم و این تقاص را
 تقاصی که از من جدا نمیشود
 رنگ بی بند و باری گرفتم
 به تو زخم کاری زدم
 توی دلم اشک رفتن ها میبارم
 تقاص را با گریه پس دادم
 تو را در رهایی ها از دست دادم
 رفتی و من را از سرنوشتت پاک کردی
 وقتی خواستی نخواستم
 وقتی خندیدم با بغض رفتی

حال دلت را خراب و بی تاب کردم

نفرین نکردی ولی شکستم

۳

شکستم از این عذابی که دیدی

تورا گذاشتم در گذشته

تو خود را باختی من هم زمانه را باختم

هیچ کسی را در خلوتت راه ندادی جز من

و من چه کردم؟؟؟

به دادم رسیدی در واپسین لحظات

ولی من تورا دستان مهربانت را رها کردم

روزگارم را سیاه کردم

خود را بازیچه دست روزگار

دل خسته شدی

با جان دل کنارم بودی

ولی من تو را شکستم

از صدای شکستنت ل ذت بردم -

رفتم منتظر ماندی

شکستم بغض کردی خورد شدی

با او رفتمو و برایت دست تکان دادم

برای خوشحالیم دعا کردی

به حال و روزگارت خندیدم

دسته‌های گرم را

۴

آغ وشت را به من سپردی - -

عاشق شدی و شکستی

صدای شکستنت شهر را پر کرد

ومن با نامردی خندیدم

دلت را هر لحظه قربانیم کردی

خسته شدی ولی به رویم نیاوردی

واین من هستم

ترگل

یک گناه

یک خطا

اری خطا کارم من

خطایی که عذاب داد
 خطایی که با عذاب از من تقاص گرفت
 و من میدانم تو راضی به این تقاص نبودی
 تو عاشق بودی و بازیچه دست من
 و من را در روحت حل کردی
 ۵

ترگل اووووی... جونور پاشو! لنگ ظهره امروز نمیری بیمارستان؟؟؟ -
 زیر چشمم رو باز کردم اوففف ترلان بالا سرم بود و در حال کشیدن پتو از روم بود.
 من ۲۴ سالمه و پرستاری میخونم. امسال هم شیفت میرم توی یه بیمارستان ولی وضعیت
 مالی من اصلا خوب نیست. یه بابای کارگر دارم بنا... کارگر ساختمان به زور خرج تحصیلمون رو
 داد همش با خودم میگم فقط با یه پسر مولتی میلیاردر ازدواج میکنم تا اینجوری به عقده های
 بچگی برم. مامان هم سبزی پاک میکنه و کلی خورده کاری تاشب انجام میده.
 زیاد اهل حجاب گرفتن نیستم و سر این موضوع بابا همیشه سرم داد و بیداد راه میندازه اخرشم
 با دو تا غر و قمیش که میام هیچی نمیگه. منو ترلان و تانیا سه تا خواهریم داداش هم نداریم
 که کمک خرج بابا باشه. خلاصه بگم یه خونه درب و داغون هم پایین تهران داریم ولی من
 همیشه لباس های مارک میخرم و اینم از صدقه سری پسراییه که از شون کلاشی میکنم ولی
 هیچ وقت نجابتمو نمیفروشم. فقط یکم قربون صدقه الکی میری و اونام سر کیسه رو شل می
 کنن.
 همیشه توی مخ ترلان و تانیا که ازم کوچیکترن میخونم که فقط باید دنبال تیکه ها پولدار
 باشن هرچی پولدارتر بهتر. پسر همسایه مون اراد به قول خودش خاطرمو میخواد ولی من
 پخمه هم حسابش نمیکنم ادم بی پول به چه دردی میخوره
 من قیافه دارم درس هم خوندم. پس باید یه ادم پولدار شوهرم بشه با کسلی رفتم سر اینه که
 به دیوار چسبیده بود
 خونه امون کاه گلی بود و فوقش ۱۰۰ متر ۲ تا خواب داشت و یه سالن واشپز خونه و یه حیاط
 پیزوری.

۶

موهای مشکیمو که تا ۱۰ سانت پایین تر از لباس زیرم بود و لخت بود رو شونه زدمو و بالا
 بستم و جلو مو که خورد کرده بودم یه ور ریختم توی صورتم
 دو ماه دیگه شیفتم تموم میشد واسه درس و مدرکمو میگرفتمو میتونستم راحت برم
 بیمارستان و ماهی ۲ - ۳ میلیونی پول در بیارم و اون موقع دیگه بیخیال دوست پسر میشدم
 ولی حالا تا دو ماه به همشون نیاز دارم. تا حالا حتی نداشتم بب و سنم ولی بی حجاب پیششون -
 بودم.

چشمای ابی کشیدمو با یه خط چشم جذاب تر کردم و مانتو لی مو که سهیل واسم خریده بود
 رو پوشیدم و شلوار تنگ یخیمو و مقنعه مشکیم. هیچ وقت از چیزی به اسم صبحونه تو خونه ما

خبر نبود. مسواک هم که الحمدالله مسواکامون واسه دستشویی خوب بود واسه همین من نمیزدم و دندونام خداروشکر سفید بود.
 مقنعه ام رو سرم کردم و راه افتادم سمت بیمارستان. مانتوم خیلی کوتاه بود ترلان همش میگفت نپوشمش ولی بیخیال.
 تانیا هم مثل اینکه زودتر از من رفته بود دبیرستان. سال اخر ریاضی فیزیک بود ترلان هم دو ترم از رشته مهندسی عمرانش میگذشت. خدارو شکر اگه خدا بمون پول نداده یه عقل توپ داده که تونستیم دولتی بریم.
 رسیدم بیمارستان رفتم اتاقمو وروپوشمو پوشیدم. همون بین میثم که با من هم دانشگاهی بود و کمی پولدار و خوشتیپ بود پرید تو قسمت که من بودم. لبخند گشادی زد و گفت:

عشق خودم اومدی؟؟؟ -

سلام بر خر مگس معرکه -

۷

جونم خر مگس تو بودن هم صفایی داره عزیزم -

واومد جلو که داد زدم:

یابو علفی کجا کجا؟؟؟ -

دل ل ب میخواد - -

گمشو نکبت من کی از این غلطا کردم که دومیش باشه؟؟؟ -

حالا یه بار لدفن. -

نوچ برو اون ور برم حالا استاد واسم غایبی میزنه -

من بهش میگم نزنه یه کوچولو -

داشت نزدیک میومد که حولش دادمو و رفتم بیرون. قه خنده ایی زد. نکبت...داد زد:

مال خودمی عزیزم اخرش یه روز زنم میشی. -

با خودم گفتم "ایش هیچکیم نه و تو؟؟ گمشووو. شما پسرا فقط برا اخازی خوبید و هیچی

دیگه"

با اینکه پسر خیلی خوشگلیه اصلا دوشش ندارم. خب به من چه... به دلم ننشسته.

سریع رفتم پیش استاد چند کلمه ایی گفت و هر کدوم مشغول کارمون شدیم

یهو سهیل اومد پیشم. خیلی ارومه، با وقاره. ولی خوشم نمیاد زود خر شد

سلام عزیز دل خویی نفسم؟؟؟ -

لبخند ژکونده تحویل دادمو و گفتم:

تا تو رو میبینم عالی. -

خوبه ترگل خودمی نفسم -

۸

واسه خر شدنش چون لباس هام مدش رفته بود و سهیل هم یه بچه پولدار بود یه ب و س - -

روی لپش کردم سرخ و سفید شد.

"اخی... مموشی بخوردت"

ترگلم عاشقتم -

منم -

ههه اره جون عمه ام. من اگه بهم پول نرسونین میمیرم. الحق که خیلی خر هسین. اخی گوش مخملی های من

وقتی مدرکمو گرفتم باید با احسان و میثمو وسهیل و مهدی بهم بزنم. چه ابتکاریم دارم من همزمان با ۴ تا از خرخون وبچه پولدارا کلاس هستم. دو تاشون که پسر خاله ان مهدی و میثم ظهر انقدر خسته شدم که حال نداشتم برم

ای جانم حالا کدوم از این خوشگلا منو میرسونن؟؟؟ نمیدونم!

مهدی زودتر از همه منو برد سمت مزدا ۳ و رسوندم در ایستگاه اتوبوس.

وقتی خواستم پیاده بشم با شیطنت گفتم:

خانومم ب و س هر روزم چی شد؟؟؟ - - -

و لپشو جلو آورد. یه ب وس بش کردم و سریع پریدم پایین دوتا بوق زد و رفت. -

کوله امو یکم روی شونه ام جا به جا کردم و رفتم سمت کوچه.

اراد پرید جلوم:

سلام عزیزم -

برو کنار اراد -

۹

میشه باهم دو کلوم اختل کنیم؟؟؟ -

برو بابا -

وازش رد شدم. یهو داد زد:

چرا انقدر از من دوری میکنی؟؟؟ -

برگشتم و رفتم دقیقا تو صورتش. توی محله به جسارت و پررو بودن مشهور بودم

میدونی چرا؟؟؟ -

بگو؟؟؟ -

چون هیچکی حاضر نیست با یه جوون آس و پاس باشه، که صبح تا شب زنجیر تو دستش - میتابونه و میره دعوا.

فکش منقبض شد از چشماش خشم میباید. هیچی نگفتم منم سریع کلید رو در اوردم و

رفتم خونه. مثل همیشه مامان توی این هوای سرد داشت سبزی میشست. رفتم و یه ب و -

سش کردم و گفتم:

مامانم یه روز میشه خانوم یه قصر. قصری که صاحبش منم. دیگه دست به سیاه و سفیدم -

نمیزنه

باشه برو بچه عمه اتو مسخره کن -

و یکم اب دستشو بهم پاشید. قه خنده ایی زدم و رفتم سمت اتاقمون. تانیا یه گوشه سرش

توی کتاباش بود وترلان هم در حال کشیدن نقشه بود.

ترلان وقتی منو دید گفت:

امروز کدومشون رسوندنت؟؟ -

۱۰

هیسس یه وقت بابا میاد میفهمه -

مامانم و دخترا میدونستند هرروز با یه پسر هسم ولی بابا نمیدونست.

دیر یا زود میفهمه. خیلی زود اومدی -

مهدی رسوندم -

نکن... انقدر اخازی نکن دختر خوب. یهو یکیشون ادم درستی نبود. -

بیخیال ابجی جونم فردا رو عشقه -

مگه چه خبره؟؟؟ -

نمیدونم گفتم شاید شاهزاده با مازراتی سفید اومد و منو برد خخخخ -

تانیا: خیلی خوش خیالی ها ابجی

ببین من میرسم بهش یا نه. به خدا دلم مثل پرژکتور پارک لاله روشنه. من میشم ملکه یه -

قصر

با حرفام تانیا و ترلان میخندیدند.

شب مثل روال معمول هرشب، تخم مرغ علیه السلام به تن زدیم. چند روز دیگه من مطمئنم گروهی از مرغا جلو خونمون تظاهرات راه میندازن میگن چرا انقدر شما هر روز تخم و بچه های

مارو میخورید!

با بچه ها رفتیم اتاق وگوشی موبایلمو روشن کردم که این ۴ تا اسمس بدن. پشت سر هم اس

ام اس میزدن.

یک ساعتی که بهشون اس زدم خسته شدم. درسته شارژمو برام میخرن ولی ادم دستش

خواب میره.

۱۱

خونه ما از تخت و این حرفا خبری نبود. تشکمون که به اندازه کاغذ گلاسه ضخامت داشت و یه

پتو دو نفره سه تایمون رومون مینداختیم. وقتی هم سردمون میشد چون بخاری رو نباید زیاد

روشن میکردیم چند دست لباس روی هم میپوشیدیم.

بابای بیچاره ام جوری بود که فقط میتونست پول تحصیل و اب و برق وگاز رو بده.

صبح رفتم بیمارستان. مثل هرروز با اتوبوس. وقتی رسیدم که یکم دیر کرده بودم مهدی گفت:

بدو مدیر بیمارستان مجمع تشکیل داده -

واسه چی؟؟؟ -

نمیدونم -

مدیر بیمارستان رو تا حالا ندیده بودم ولی شنیدم که یه خانومه. وقتی رسیدیم با مهدی روی

دوتا صندلی خالی که مونده بود نشستیم.

زنه خیلی خوش هیكلو و همه چیش نامبر وان بود. خودمو جاش تصور کردم اوففففففففف
چقدر توپ میشه. شنیده بودم شوهر نداره. بهش میخورد ۵۰ داشته باشه؛ سنش رو میگویم.
یکم که ضر ضر کرد گفت:

امسال از دانشجو ها کی نمره اش و کاراش بهتر از همه اس؟؟؟ -
استاد گفت:

ترگل زندی -

ترگل زندی کیه؟؟؟ -

ایستادم

۱۲

گفت: بعد از جلسه بیا اتاقم

چشم -

جلسه کوفتیش تموم شد دل تو دلم نبود بینم چیکارم داره

ای خدا به کیا پول میدی ها ولی خداییش زنه خیلی خوشگل بود؛ موهاش خرمایی و چشمای
سبز گிரایی داشت. پاچه میگرفت چشمش! با این سنش خدا یه چیز محشر خلق کرده بود.
پوووووووففففففففف پوله دیگه هر ننه قمری رو خوشگل میکنه.

تقه ایی زدمو وارد شدم:

سلام خانوم کارم داشتید؟؟؟ -

سلام بشین -

خشک و جدی و گند دماغ حال بهم زن

راستش واست یه پیشنهاد دارم -

بفرمایید گوشم باشماس. -

میخوام پرستار یه نفر بشی -

بله؟؟؟ -

قراره یک سال برم خارج از کشور کنار پسر. -

"ریدم تو روح اون پسر که خارجه. بگو بیاد ایران دخترایی مثل من ترشی افتادیم"

و میخوام تو مراقب پسر باشی -

"بیا اون جیگره رو فرستاده خارج میخواد. مراقب جوجه فنچ باشم خاک تو سرت خب بچه اتم

ببر با خودت. نگا یعنی پولدارا انقدر بی مسوولیتن؟؟"

۱۳

ببخشید پسر تون؟؟؟ -

بله پرهامم متاسفانه توی یه سانحه در دوازده سالگی مجبور شد روی صندلی چرخ دار بشینه -

"اوخی نازی بمیره واست خاله. خب بگو جیگرتم از خارج بیاد باهم از این جووو مراقبت کنیم"

اون موقع من چکاره ام خانوم -

من حماسی هستم عزیزم -

"منم جنگ و پیروزی. مسخره اس چقدر این زنه. خب حماسیه به من چه؟؟"

یعنی چی؟؟؟ -

فامیل -

"وایییییییی. گاو کجایی که ازت جلو زدم خخخ"

اها. -

دستمو دراز کردم و گفتم منم زندی هستم ترگل زندی. باهم دست دادیم.

ترگل جان پرهام خیلی منزویه از منم اعصابش خیلی خورده که قراره برم. ممکنه چند روز -

اول اصلا باهات کنار نیاد ولی عادت میکنه. اخر هر ماه میام سری بهت میزنمو و برمیگردم

پدرام بهم احتیاج داره والا این خواهشو نمیکردم.

نه بابا این چه حرفیه -

"جان من پدرمتم بیار خرش کنم من شوور پولدار میخوام"

داشتم واست میگفتم که میام و یه چیز دیگه، میخوام - ۲۴ ساعته پیش پرهامم باشی ماهانه

۴ میلیون حقوقته

۱۴

"اخ تا باشه این پرستاری ها. رو تخ چشم خوشگله. از پرهامت مراقبت میکنم؛ فقط پدرمو

یادت نره بیاریش"

چشم حتما -

تو که مشکل نداری؟؟ در مورد خانواده ات؟؟ رضایت میدن؟؟؟ -

راضیشون میکنم -

"مگه میشه راضیشون نکنم قراره عروس این خانواده بشم حالا از برادر شوورم چند ماهی

مراقبت میکنم"

عالیه ببین مشکلی واسه نظافت پرهام نداری؛ چون خودش همه کاراشو میکنه مشکلم اینه یه -

موقع بلایی سر خودش نیاره.

چشم -

خب عزیزم من فردا پرواز دارم توی خونه واست همه امکاناتی میدارم ماشین و پول و اینجور -

چیزا. تو و حوریه واقا مجید و مهربان خانوم هستین و پرهامم.

فقط یه چیزی -

بفرمایید؟؟؟ -

بابا شاید اجازه نده تنها پیام -

میتونی یه نفر رو بیاری ولی خودت باید طبقه بالا اتاق ب غل پرهام باشی که چیزی نیاز - -

داشت. ولی هرکسو میاری حق اومدن به طبقه بالا رو نداره.

چشم -

"وای خدا شما پولدارا رو از فیستون کم نکنه یه وقت. چقدرم قیافه میگیره"

۱۵

فردا ساعت - ۵ صبح اونجا باش

- ۵ صبح؟؟؟

اره من - ۷ پرواز دارم. میخوام یکم با پرهامم آشنا بشی

چشم -

رفتم بیرون از اتاق اجمالیتم. حتی اتاقم خیلی خوشگل بود پدر سگ

رفتم سمت سالن مهدی اومد سمتم. باید باهمه اشون تموم کنم

مهدی: چی شد عزیزم؟؟

هیچی مهدی همه چی بین من وتو تموم شد -

اخه چرا عشقم؟؟ من دوستدارم -

بیخیال این دوست داشتن ها به جایی نمیرسه -

من به مامانم گفتم ترگلم بیاد خواستگاریت من میخوام تمام عمرمو کنارت باشم -

اه چقدر کنه ایی من میگم نه یعنی نه. خدافظ واسه همیشه -

با بغض گفت:

خوردم کن. لهم کن ولی ترکم نکن. من میمیرم -

بمیر به من چه -

صدای شکستن قلبشو شنیدم ل ذ ت بردم... اخ حال میده این جور بازیچه دستم میشن. - -

خب من پولتون رو میخوام

یعنی چی بمیر؟؟؟ -

از شدت بغض صداس بالا نمیومد

۱۶

یعنی برو بخواب قبرسون به من هیچ ربطی نداره. برو سر راهم سبز نشو -

یکی دیگه دلتو برده؟؟؟ -

به تو چه؟؟؟ -

بگو مهمه -

فکر کن اره وای چقدر شما پسرا خرین به والله من تورو واسه پول نقدا جیبت میخواسم -

چی میگی؟؟ ترگل من این نبود -

حالا که هست برو حوصله اتو ندارم -

همین برو؟؟؟ پول فدا یه تار موت دنیام رو بخوای به پات میریزم. پول که چیزی نیست -

ببین پسر من یه ادم شاخ میخوام. یکی که واس خودش کسی باشه بهخدا فقط واسه پولات -

میخواستمت ولم کن.

باشه اگه اینجوری خوشحال میشی، باشه عزیزم ولی من شکسته ام خورد شدم ولی فدا یه تار -

موت.

و از توی چشمای دودی رنگش قطره اشکی چکید. درکش نمیکنم به هیچ وجه. ازش دور

شدم. یکی یکی با همشون بهم زدم ولی هیچکدوم قد مهدی نابود نشدند.

خب به من چه. من منافعم واسم مهمه...

رفتم خونه. یکم اعصابم خورد بود. واسه پولدار شدن باید لله یه بچه فنج ۱۲ - ۱۳ ساله بشم

رفتم و لباس توی خونه ایی هامو پوشیدمو رفتم بیرون. بابا نشسته بود و رادیو گوش میداد

یکم شونه های خسته اشو ماساژ دادم و نشستم روی زمین پیشش.

۱۷

خوشگل بابا چیه مهربون شده؟؟؟ -

بودم بابا جونم خسته نباشی -

چقدر چهره ی مهربونش خسته بود. چقدر چروک روی پیشونیش بود. موهای نازش سفید شده

بود

بابا -

جان بابا؟؟؟ -

میگم از فردا من میخوام برم پرستار بشم -

خخخخ خب مگه چی هسی حالا؟؟؟ -

نه توی یه خونه -

خونه؟؟؟ واسه کی؟؟؟ -

مدیر بیمارستانمون میخواد بره خارج. گفته از پسرش مراقبت کنم بیچاره فلجه... میذاری؟؟ -

آخه ... -

بابا -

خودتو لوس نکن بچه -

مگه من چند تا بابا مسعود دارم؟؟؟ -

تانی اومد و پیشمون نشست و گفت:

بابا این نامرد چرا خودشو لوس میکنه. شمارو راضی میکنه -

من: چون خوشگل بابا منم

تانی: پس ما بوقیم؟؟؟

۱۸

نگاه به قیافه اش کردم. چشماش سبز بود شبیه بابا و موهاشم خرمایی تیره. پوستش مثل برف

بود خداییش ما سه تا خواهر خیلی خوشگل بودیم و من فقط چشمم ابی بود.

من: نه جونم تو خوشگل ابجی هسی

تانی لپمو ب و س ید و گفت: - - -

فدایی داری -

میدونم -

و رو به بابا گفتم: میذاری؟؟

عزیزم مطمئنی پسره مطمئنه؟؟؟ -

اره جانم -

"اره واسه چی؟؟ من حتی نمیشناختمش اما یه جوجه فنجه فووش ۱۴ داشته باشه"

پس باید ترلانم باهات بیاد -

"اوووووففف مثل همیشه ترلان هر جا برم غیر از بیمارستان باید بیاد"

چشم -

کی میخوایی بری؟؟؟ -

فردا ساعت - ۵ صبح باید ۲۴ ساعته مراقبش باشم

یعنی اصلا نمیایی؟؟؟ نرو پس -

نه جانم مادرش میاد. گفت میام سرتون میزنم. قول بابایی... حقوق خیلی خوبی داره - ۴ - ۵ میلیونی میدن. فکرشو کن توی ۱۲ ماه میتونم کلی پول به جیب بزنم دیگه این فلاکت هم تموم میشه.

۱۹

بابا جان مگه واسه پولش میگم؟؟؟ خدارو شکر تا حالا دستمو واسه شماها جلو کسی دراز -

نکردم

مگه من بابا این جور گفتم؟؟؟ لدفن -

اوووووووفففف باشه ولی مراقب خودت باش من نجابت دختر مثل ماه شب چهاردهمو دوس - دارم.

چشم حتما -

و یکم با بابا و تانیا شوخی کردم که ترلان اومد و قضیه رو بهش گفتم و قرار شد شب خانوم حماسی که اسمش یادم رفت بیرسم ادرس رو واسم بفرسته. ترلان یه کمی ذوق مرگ شد که قراره بیاد. وسیله هامون رو جمع و جور کردیم. اون شب تا ساعت ۱۲ باخانواده ام گفتمو خندیدم. رفتیم بخوابیم که یهو دینگ صدا اس ام اس اومد.

باز کردم و بلند خوندم:

سلام ترگل جان من ازیتا حماسی هستم بیا به ادرس -

"یا علی هم اسمش با کلاسه هم ادرس خونه اش تا جایی که مهدی بم گفته بود خونه ها اون منطقه تمامش از ۴۰۰۰ متر به بالاس و تمام خوشگل. میگفت اون منطقه یکم دورترش باباش یه خونه داره واسه جشن ها و پارتی ها"

تانیا: بچه ها خیلی خوشتون میشه که منم دلم میخواد پیام

ترلان: ندیدی مادمازل خانوم "ازیتا" واسمون کلی شرایط گذاشته مام همچین خوشمون نیست

بشین خونه مامان و بابا تنها نباشن

تانیا یکم تو هم رفت رفتم پیشش و گفتم:

۲۰

وقتی پرنسس اون خونه شدم همه رو میبرم با خودم -

خندید

یکم سربه سرش گذاشتم

ساعت ۴ صدا الارم گوشیم در اومد با بی حوصلگی همراه با ترلان لباس پوشیدیمو و راه افتادیم ترلان امروز کلاسه نداشت چون چهارشنبه ها تا شنبه کلاس نداره.

ساک هامون رو برداشتیم و راه افتادیم. کرایه تاکسی خیلی بالا بود یه تاکسی مرسی زدیم و رفتیم در خونه ازیتا خانوم مغرور. راننده هم با اسرار زیاد شماره داد. شماره رو پاره کردم و انداختم دور.

تیپ اسپرت و یکم جلفی زده بودم. بیخیال خود خانومه ام انقدر حجاب نداشت. خداروشکر بابا ندیدم والا نمیذاشت برم.

زنگ رو زدم که یک نفر ایفون تصویری رو جواب داد. اوهههههههه چه خونه ایی قصره. خدایا من میخوام ملکه این خونه بشم. لدفن لدفن. ترلان هم دهنش مثل من راست یه گاراژ باز بود. یکی از خدمتکارا فقط بیدار بود

از پله های قصر با ترلان بالا رفتیم که بریم سمت اتاق ازیتا خانوم که یهو خدمتکاره که اسمش حوریه بود گفت:

خانوم اون خانوم حق ندارن برن خانوم گفتن که فقط ترگل -

ترلان پوفی کرد و برگشت

اخی اخی بیچاره ام خورد تو پرش

۲۱

نگاهش کردم چشمای سبز و موهای خرمایی روشنش خیلی خوشگلش میکرد. قد همه مون حدودا ۱۷۵ اینا بود ولاغر اندام بودیم. تانیا یکم از ماها تپل تر بود فقط یکم.

رفتم سمت اتاقی که حوریه گفت ودر زدم ورفتم داخل

ازیتا خانوم سرش توی موبایلش بود

منو که دید گفت:

اومدی بریم -

باهم رفتیم سمت اتاقی که درش مشکی بود وروش به انگلیسی با نقره ایی برجسته زده بودند

پرهام

در رو باز کرد

پرهام

مامان کجا؟؟؟ -

پرهامم پدرم بهم نیاز داره -

من چی؟؟؟ من نیاز ندارم؟؟؟ -

بین صبح یکی از پرستارا بیمارستانو گفتم بیاد پیشت. انقدر سرتق نباش - ۲۶ ساعت شده

همش تو این مدت کنارت بودم، بذار یکسال هم برم پیش پدرم.

- برو ولی ازت نمیگذرم --

۲۲

چرا عزیزم؟؟؟ چون میرم پیشش؟؟ درسته باهش قهری توی این چند سال ولی اون بهخدا - مصوبش نبود. خودت نباید میرفتی تو خیابون ولی ببین دکترا میگن ۵ درصد امید هست. خودت تلاشی نمیکنی خوب بشی
مامان برو -

مثل همیشه عصبی شدم. مثل همیشه از پدرامش حمایت کرد. خب هرچی باشه بچه اولشه. کاش بابا نمیبرد، کاش تنهام نمیذاشت. غم های دنیا به دلم هجوم آورد. مامان رفت و من موندمو اتاقتی که همه در ودیوار و دکورش سیاهه. من داغ روزگارو دیدم. ۱۴ ساله روی این صندلی نشستم. با اینکه دکتری ادبیات ایران وجهان دارم هیچ کاری از دستم ساخته نیست. همه چیمو من بهخاطر پدرام باختم. اون فرار کرد. من موندمو یه دنیا تنهایی. من موندمو این در ودیوار که هرروز خورد شدنمو توی سرم میزد.
من چکار کنم به این همه غم. مامان بره تنهاتر میشم. من چیکار کنم حالا. درسته باهش رفتار خوبی ندارم هیچ وقت ولی اگه بره تنهایی منو میکشه. من جز مادرم هیچکیو نمیشناسم. استاد هام واسه درس میومدن و خصوصی بهم درس میدادند. مادرم عارش میشه منو توی این اجتماع ببره؛ از من خجالت میکشه. از کاری که پدرام به سرم آورد خجالت میکشه حوریه رو صدا زدم. با اینکه ۴۵ سالش بود ولی تمام کارامو میکرد. بیشتر از مامانم بهش اعتماد داشتم. اومد و کمکم کرد برم توی تخت خواب دونفره سیاهم. حتی لباس هامم رنگش یا سرمه ایی بود یا مشکی.
تبلتمو برداشتم یکم با هاش خودمو سرگرم کردم که یازده شب شد وبعد از خوردن دارو هام خوابیدم.

۲۳

صبح بود نمیدونم ساعت ۵ مامانم اومد بالا سرم. از مهره ۲۰ کمرم به پایین نخاعم تقریبا قطع شده بود ولی حس رو توی دستام و نیم تنه ام داشتم. تکونم داد. نیم خیز شدم و بعد با کمکش نشستم روی تخت
چیه؟؟؟ -

پرستارت اومده -

من به کسی نیاز ندارم برو نه میخوام ریخت تورو بینم نه پرستارتو -

پرستار من نیست از توئه لج نکن -

مامان برو -

هیچ وقت نمیتونستم از خودم دفاع کنم همش همون کاری میشد که میخواست

ضعیف بودنم ناتوان بودنم همیشه توی سرم زده میشد

دادادم: نمیخوام

باید بخوابی -

و رفتم بیرون. اشک هام واسه ناتوان بودنم جاری شد. واسه اینکه پا نداشتم. نمیتونستم راه برم نمیتونستم از مشکلام فرار کنم.

یه دفعه در باز شد رو تختی سیاهمو روی سرم کشیدم. چند لحظه گذشت. صدای خیلی قشنگی توی گوشم طنین انداخت
با من قهری؟؟؟ کوچولو هیییی -

-

باشه میخوایی برم -

۲۴

اهسته اهسته روتختی رو کنار زدم تا بتونم صاحب این صدای قشنگ رو ببینم. دو جفت چشم ابی رنگ توی چشمای اشک بارم قفل شد. یه دفعه چشماش گرد شد. فکر کنم هنگ کرد. شاید هم ترسید. نگاهش کردم. چشماش ادمو یاد دریا میندازه چقدر خاصه این چشما. موهاشو چقدر مشکین چه عطری زده. دقیقا ب غل من نشسته بود روی تخت. مامانم هم گوشه دیوار - ایستاده بود. همونجوری صورت خوشگلشو چند بار انالیز کردم. اون فقط نگاه میکرد. چقدر خاص بود. این پرستار منه؟؟؟ چقدر چشماش حرف واسه گفتن داشت. پاچه میگرفت! موهایی که بیرون ریخته بود خیلی جذاب ترش کرده بود. صورتش مثل برف بود ابروهای کمونی. خدا تمام زیبایی هارو توی صورتش کنجونده بود
یه دفعه ایستاد وگفت:

هین... خانوم ایشون که پسر بچه نیستن؟؟ -

از حرفش خنده ام گرفت. یعنی با این رفتارم فکر کرده پسر بچه ام؟؟؟ قد واندامش هم توی لباس های تنگش فوق العاده بود. قیافه اش رو که ادم میدید خوشحالی به دلش هجوم میاورد چهره اش به ادم انرژی میداد. ادم هایی که توی شبکه های اجتماعی دیده بودم انقدر خاص نبودند.

مامان: نه جانم معرفی میکنم پرهام پسر کوچیک ترم که ۲۶ سالشه خیلی لجبازه
"خنده ایی کنج ل بش نشست" امیدوارم با هم کنار بیاین ورفت ودر اتاقو بست دختره -
خیلی نگاهش شیطون بود. گوشه اتاق ایستادو همه جا رو از نظر گذروند. چند بار هم با نگاه گرمش بهم نگاه کرد

۲۵

ترگل

وقتی رفتم داخل پسر بچه تخس سرشو کرده بود زیر رو تختی. اخی بمیرم... همه جا سیاهه انگار عذا داریه. رفتمو نشستم لبه تخت پیشش اروم رو تختی رو کنار زدم. چشمام گره خورد به دو تا تیله خیلی خوشرنگ

"و!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! یییییییی این که پسر بچه نیست دست کم ۲۷ سالش میخوره باشه"

چشماش سبز زمردی بود. یکم هم حالت عسلی داشت ولی خیلی خاص بود. این رو ویلچر

میشینه؟؟؟ حتما این رئیس بیمارستان داره شوخی میکنه این که انگار از منم سالم تره موهاشو نیگا چقدر خوشترنگن از این مدل روزها هم زده پدر سوخته. ل ب هاشو چه قلوه اییه. - جدا اگه افلیج نباشه مورد توپیه. این قصرم صاحب میشم. فکر نکنم از اونور اییه چشمم گرم بشه باید رو مخ این کار کنم ولی این یکم فرق داره. باید یکم از حدودم بگذرم تا عاشقم شه اره خودشه. وایی کاش افلیج نباشه. کاش فقط یه مریضی کوچولو داشته باشه ولی خب افلیجم بود بیخی پولدار که میشم.

از همین حالا دلم واسه اون روزی که ملکه این خونه و دم دستگاه بشم قنچ میره. اسمش چی بود؟؟؟ پرهلو؟؟؟ جدا هم پر هلو ائه. نه خره پرهام. اون پدرام بگیرم پدرسوخته بهتره. اخی خانوم ازیتا خدافظی کرد و رفت. بری دیگه برنگردی زن پسرت بشمو و صاحب این دارای هات.

همه جارو نگاه کردم. خب من زن تو میشم پرهام جونم اگه ندید خرت نکردم تا دو ماه دیگه همه جارو نگاه کردم. جدی جدی عزا داریه؟؟؟ پوکیدم بابا درسته مشکیه رنگه عشقه ولی نه تا این حد. ووووی چقدر هم نگاه میکنه مور مورم شد.

۲۶

یه دفعه ل ب باز کردم و گفتم: -

خب پرهام جان خوشبختم -

-

زبون نداری عایا؟؟؟ -

لبخندی رو ل بش نشست. رفتم پیشش و لبه تخت نشستم و گفتم: -

دهنتو باز کنم -

خنده اش پررنگ تر شد

من نگفتم بخند که دهنتو باز کن بچه -

دهنشو باز کرد:

والله ایی زبونت سالمه که پس چرا حرف نمیزنی پسرک؟؟؟ -

خنده اش پررنگ تر شد

خوبه حرف زدم دیه؟؟؟ -

حالا شد خوشبخت نیسی از دیدنم؟؟؟ -

چرا -

و خنده پررنگی کرد. "الهی چال لپت تو حلق و حنجره ام عزیزم نمیدونی چه خوابی واست

دیدم"

تو دلم تصور کردم من ملکه بشم واییییی خدا ممنونم که حرفا دلمو گوش میدی. عاشقتم

حوارتا

اسمم ترگله. خوبی؟؟؟ -

۲۷

چه اسم قشنگی درست مثل رنگ چشمتون -

جان؟؟؟ -

اخ ببخشید سو تفاهم نشه -

نه عزیزم چه سو تفاهمی -

ودستمو به بازوش کشیدمو و تودلم گفتم "باریک پرهلو همین جور پیش بری عروسیمون جلو میفته"

خب -

خب؟؟؟ -

هردومون خندیدیم

چرا تا اومدم سرتو کردی زیر پتو -

دیگه دیگه -

نه بگو بگو؟؟؟ توروخدا لدفن -

و خودمو یکم لوس کردم. خنده ایی پررنگ کرد وگفت:

تو پرستاری یا عزرائیلیم؟؟؟ -

چطور؟؟؟ -

میگن هروقت عزرائیل میاد به شکلیه که ادم خیلی دوس داره. توی عمرم هیچ کس باهام -

انقدر گرم نگرفته بود.

اهان که اینطور که اینطور. سرت نخوره به کنتور -

مامانم تورو استخدام کرده نذاری سرم بخوره به کنتور -

۲۸

نه بابا من فکر میکردم زیبون نداری -

نه دارم به این بزرگی نمیبینی؟؟؟ خخ -

خب پاشو لباساتو بپوش بریم -

کجا؟؟؟ -

مگه نگفتی عزرائیلیم اون دنیا -

خخخ نوچ -

عجب -

وایستادم

یه دفعه ناغفلکی دستمو کشید منم که ثبات نداشتم افتادم روش. مقنعه ام از بس گشاد بود کشیده شد پایین و موهای کوتاه جلوم رو صورتم ریخت. خوبیش این بود اون زیر روتختی بود

یکم شکه شدم سرم رو بالا کردم. دقیقا چشمم توی چشمش گره خورد. نه اون حرکتی

میکرد نه من. یکم خودم رو کنار کشیدم که دستش دور کمرم حلقه شد. قلبم دیونه شده بود

تاحالا اینجور تو ب غل یه مرد نرفته بودم. یهو فهمید چی شده دستاش شل شد -

دستمو کردم داخل موهامو و گفتم:

بخشید واییی -

و خودمو کنار کشیدم. نشستم لبه تخت و کامل مقنعه ام رو برداشتم. هیچی نمیگفت فقط خیره نگاهم میکرد نگاهش خیلی ساده بود ادمو جذب جذب میکرد. خوبه... همینجور پیش بره زود عاشقم میشه و منم صاحب این دارایی ها. یه دفعه ل بشو تر کرد و گفت: -
شرمنده بهخدا نمیخواستم اینجور شه -

۲۹

دستشو تو دستم گرفتمو وگفتم:

اشکال نداره -

پرهام

وقتی دستشو کشیدم افتاد توی ب غلم فکر نمیکردم انقدر شل ایستاده باشه. موهای خوش - رنگش یهو ریخت از مقنعه اش بیرون. عطرش خیلی خاص بود. ادمو م س ت میکرد. - -
این پرستارمه یا فرشته نجاتم که خدا واسم فرستاده؟؟؟ چقدر چهره اش به دلم میشینه. نکنه ناراحت شه بره اگه بره تنها میشم. واسه اینکه نره گفتم:

شرمنده نمیدونستم بهخدا این جور میشه -

یهو دستای سردمو توی دستای گرمش گرفت. چقدر دستاش خوب بودن. مثل یه دیوار محکم

وقوی

اشکال نداره -

واللهیییییی خدا یعنی ناراحت نشده. خدایا شکرت

ناراحت که نشدی ترگل -

نه پرهلو اخ پرهام -

پرهلو؟؟؟ -

چقدر انرژی داشت این دختر

بخشید اقا پرهام واقعا شرمنده واسه جسارتتم از دهنم پرید -

بهم بگو پرهام اینجور راحت ترم -

۳۰

اون دستشو روی دستم گذاشت ولبخندی زد موقع خندیدن شبیه فرشته ها میشد؛ متین و

دوست داشتنی. منم مثل اون دستمو گذاشتم روی دستش

یه دفعه ایستاد مثل فنر وگفت:

نع درست نمیشه -

چی؟؟؟ -

چقدر یهویی تصمیم میگرفت

اینجا خیلی تیره اس دلم پوسید -

و دوید سمت پرده ها که کاری رو که ۱۴ ساله نداشتم بقیه انجام بدن رو انجام بده

داد زدم: نه

ترسید جیغ کوتاهی زد و گفت:

چی چیو نه؟؟ -

میشه کنار نرنی؟؟؟ -

نع -

یه تای ابرومو بالا انداختم وادامه دادم

لدفن من به این تاریکی عادت کردم نمیخوام ازش بیرون برم. نکن این کارو با دلم -

چرا اخه؟؟؟ -

و اومد باز سمتم نشست و دستمو توی دستاش گرفت و گفت:

۳۱

تورو خدا من باید یک سال پیش شما باشم تو جاهای تاریک حس خیلی بدی بهم دست میدی -

توی روز از نور خورشید استفاده نکنی چه سود؟؟؟ بذار بزنم کنار الان خورشید طلوع میکنه از

توی قصرتون فکر کنم طلوع خورشید خیلی قشنگ باشه

نمیشه ترگل جان واقعا توضیحش واسم سخته. من - ۱۴ ساله دارم عذاب میکشم تنهایی توی

این چهار دیواریم. حالا راسش شاید بخندی ولی من از نور طبیعی میترسم دیگه از اون روز

شوم

چی؟؟؟ مگه میشه؟؟؟ ببین من کنارتم چرا میگی توی این چهار دیواری ایی؟؟؟ یعنی تاحالا -

بیرون نیومدی؟؟؟

نه اصلا -

دیونه ایی؟؟؟ میدونی چقدر تهرون توی این - ۱۴ سال تغییر کرده؟؟؟

و یه دفعه دستمو کشید و گفت:

پاشو پاشو اصلا بریم توی حیاط -

تمامی دنیا روی سرم خراب شد تمامی لحظاتم رنگ سیاهی گرفت. یعنی نمیدونه من نمیتونم

راه برم و امید دوباره رو بهم فقط یه دکتر داده اونم باید برم امریکا وشاید همون امید هم قطع

بشه.

ترگل -

چون ام لرزید بغض کردم حرفایی که توی دلم مونده بود رو حالا میخواستم بگم. اونم به یه

غریبه. غریبه ایی که نگاهش تا مغز استخونمو گرم میکنه. غریبه ایی که یک ساعت نیست

اومده ولی از مادرم بیشتر دوسش دارم

۳۲

جانم؟؟؟ -

نگاهش خیلی قشنگ بود

ل ب تر کردم و گفتم: -

من از مهره - ۲۰ کمرم قطع نخاعم

چی؟؟؟ -

با بهت دهنش باز شد. یعنی مامان بهش نگفته بود؟؟؟ حالا اینم میره و من تنها میشم. کاش از

اول نمیومد

اشک هام از چشمام شروع به ریختن کرد. سرمو پایین انداختم. یه دفعه گفت:

مرد که گریه نمیکنه -

و دستاشو روی بازو هام میکشید. یه دفعه گفتم:

میشه ب غ لت کنم؟؟؟ - -

خودش سرمو روی شونه هاش گذاشت و محکم ب غ لم کرد. شونه هام میلرزید - -

دست میکشید روی موهام و میگفت:

گریه کن گریه کن -

صدای خودشم بغض داشت مثل چشماش، مثل صورتش

یه دفعه صدای فین فینش اومد یعنی داره با من گریه میکنه؟؟؟ خدای من چیکار کردم

سریع ازش جداشدم. میگرتم عود کرده بود. دستام میلرزید. نگاهش پر از اشک بود. اشک هاش

گونه های نازش رو نوازش میکرد

گریه نکن ترگل خدا منو نبخشه که اشکت رو در آوردم -

۳۳

دوباره منو ب غ لم کرد. چقدر دوست داشتنی کنارم بود. واسه هرچی بود کاش هیچ وقت - -

نره. یک ساعتی که گذشت اروم شد

چطور شد؟؟؟ -

دیگه گریه نکن -

و با پشت انگشت اشاره ام روی اشکش کشیدم. اگه نبود اشک های پاکش رو میبوسیدم. -

ولی شاید ناراحت بشه و بره

باشه میشه بگی؟؟؟ -

- ۱۲ سالم بود ۱۲ بهار زندگیم گذشت

با پدرام که دو سال از من بزرگتره داشتیم بازی میکردیم چشمم رو بست و گفتم چشم بسته

بگیرمش. درست اون اتاقی که طرف چپمه اونجا بودیم در بالکن باز بود اون اتاق به لبه استخر

میخوره. زیر بالکنش من هم با اون همبازی شدم. رفتم توی بالکن یه دفعه پدرام گفت دوست

ندارم پرهام. تو بابا رو مال خودت کردی و از پشت یک نفر منو هول داد. برگشتم بینم کیه و

چشم بند رو بردارم تا اون موقع با پدرام رابطه خوبی داشتم ولی بیشتر مواقع بهم حسادت

میکرد و من پرت شدم پایین. دقیقا مهره ۲۰ ام خورد لبه پله های استخر اگه استخر نبود

میمردم واگه اون اتاق بازی نمیکردیم قطع نخاع نمیشدم.

با بهت به حرف هام گوش میداد. یکم سکوت کرد و گفت:

یعنی الان هیچ امیدی نیست؟؟؟ -

یه دکتر توی امریکا گفته - ۵ درصد احتمال خوب شدن هست و چند دکتر دیگه گفته اشو

تکذیب کردند اون دکتر هم می‌گه شاید بعد عمل همون ۵ درصد نخاع هم قطع بشه

۳۴

چی؟؟؟ -

اشکی از گونه اش چکید

خیلی خوشحال شدم که حداقل واسه یکنفر مهمم

یه دفعه گفت:

چرا همه جا سیاهه و بیرون نمیری خب؟؟؟ -

از اون روز - ۱ سال توی کما بودم و بعد از اون این اتاقو واسم آماده کردند دو ماه بود اومدم خونه که بابا فوت کرد. تنها مونس من تنها حامیم مرد و من از اون روز تمام دکوراسیون اینجا رو سیاه کردم. غیر از قبرستون دیگه جایی نرفتم اونم آخرین بارم ۱۳ سال پیش بود واسه این نمیتونم.

بین من خواهش میکنم بیا از چیزای کوچیک شروع کنیم خب -

از چی؟؟ -

از پرده و نور -

انقدر خواهش کرد که راضی شدم رفت سمت پرده وبا غر غر گفت:

اگه طلوع خورشید تمو بشه من میدونم وتو -

هیچ کاری نمیتونی بکنی -

عصبی شد وگفت:

دندون که دارم دست هم دارم هم میزنم هم گازت میگیرم -

یه دفعه پرده رو کشید. خورشید تازه میخواست طلوع کنه. نورش توی چشمم خورد یه لحظه

همه جا واسم تاریک شد ولی بعد ۲ دقیقه به خودم اومدم. تمام پرده ها رو پس زده بود

۳۵

خودشم پرید پیشم روی تخت و دستمو گرفت وگفت:

بین چقدر قشنگه خیلی خری که این نعمت خدارو از دست دادی و یه ب و س به لپم - - -

کرد پوستم اتیش گرفت. سوختم با اینکه نزدیک بهمون بودیم هوا زیاد سرد نبود و من کنار

پرستار خوشگلم حس میکردم خوشحال ترین ادم دنیام.

ترگل

وقتی بهم اون جور داستانشو با بغض گفت، یه لحظه از پدر سوخته پدرام لجم گرفت. اخه یه

آدم چقدر پ س ت و بیشعور؟ انقدر بیشعوره که خود بیشعورم انقدر نیست. - -

ولی من نقشه دارم عاشقت که نمیشم، چون پسرا همشون یه جنسن ولی من پولاتو میخوام.

یه کم مظلوم بازی واسش در آوردم واونم باورش شد، تا ساعت ۱۱ پیشش بودم تا ساعت ۱۱ از

همه چی واسش گفتم اونم واسم کلی حرف از تنهایی زد. وقتی پولاشو بالا کشیدم باید ولش

کنم چون من با یه ادم فلج که نمیتونم زندگی خوبی داشته باشم. میخواستم برم پایین که

گفت:

کجا؟ -

پایین پیش خواهرم. -

ابجیتم اینجاس؟ -

اره هست من برم. -

ترگل -

۳۶

واییییی این خاص گفت یا من خاص شنیدم؟ بیخیال پولاشو عشقه، به عشوه خرکی نگاش

کردم وگفتم:

جانم؟ -

لبخندی زد وگفت:

واسه این که هسی ممنونم. -

خواهش -

یه چیزی بگم؟ -

بگو؟ -

کمکم کن بشینم تو صندلیم میخوام برم طراحی بزنم. -

نقاشی مگه؟ -

اره همراه با دکتری که گرفتم کلاس های حرفه ایی واسم مامانم تو اتاقم گذاشت. -

باشه -

و رفتم سمتش زیر دستش رو گرفتم، نه باید کمرشو بگیرم. ماشاالله با اینکه روی صندلی چرخ

دار میشینه هیکل رو فرمی داره، گذاشتمش روی صندلی کمرم شکست. ایستادمو ویه چرخ به

خودم دادم، تمام استخون هام ترق ترق کرد.

خندید وگفت:

بهخدا شرمنده -

هیکل خوبی داری ها وبه شوخی زدم تو بازوش. -

اره اون درو میبینی -

۳۷

یه در دودی تیره رو نشون داد.

اره -

اونجا وسایل ورزشی واستخر واین چیزا دارم. -

تو این اتاق؟ بابا شوخی نکن. -

نه بهخدا یه جوری درست شده که وصل میشه به استخر پایین و باشگاه بدن سازیمون. -

ها -

من برم دیگه. -

زود بیا -

باشه -

و لبخند ژکوند تحویلش دادمو و رفتم پایین ترلان گرم صحبت با حوریه بود، رفتم پیششون حوریه رفت.

ترلان: پسره چطوه؟

وایی خیلی خوشگله نمیدونی که اما افلیجه. -

نگو خره گناه داره. -

بیخی براش نقشه دارم. -

میخواایی چه غلطی کنی ترگل؟ -

عاشقش میکنم. -

دیونه شدی؟ اون که سنش به تو نمیخوره - ۱۲ سالش مگه نمیگفتی هس؟

نه بابا - ۲۶ سالشه.

۳۸

چی؟ شوخی نکن. -

بهقران -

نکن تو دردرس میفتی ها این مهدی و سهیل نیست ها. -

برو بابا دوران بی پولی به سر رسید تازه میخوام نشم بشم گمونم از من خوشش اومد. -

کیه که از تو خوشش نیاد؟ -

جدی؟ -

لوس نشو به نظر من تو داری از زیبایی سو استفاده میکنی. -

نمیکنم میخوام زنش شم اگه افلیج نبود که روش حسابا بلند وبالا باز میکردم. -

گناه داره انقدر نگو یه موقع جلوش میگی ناراحت میشه. -

نمیشه -

دلیم میخواد بینمش. -

دیونه شدی ترلان؟ فانکی مانکی خانوم ندیدی چی گفته؟ -

خب بش بگو بیاد پایین. -

میارمش صبر کن خیلی افسرده اس ترلی جونم. -

یهو حوریه گفت:

اقا میگن بیاین بالا -

اوهوع اقا

اون وخ چجور گفتن؟ -

حوریه: با تلفنشون زنگ میزنن پایین هر وقت چیزی بخوان.

۳۹

ها -

پرهام

وقتی رفت رفتم سمت کاغذها عکسش رو توی ذهنم تصور کردم و اتود اولیه رو زدم، از وقتی دیدمش دلم نمیخواد بره پایین تا میره حس میکنم خیلی تنهام کاش بیاد. کاغذ کالکو زیر کاغذام پنهون کردم و زنگ زدم گفتم بیاد بالا، بعد ۲ دقیقه تقهایی به در خورد و اومد داخل لباس هاشو عوض کرده بود. تو این سرما تاپ پوشیده بود اومد پیشم و دو دستشو گذاشت دو طرفمو و گفت:

چی کشیدی؟ -

هیچی بعدا نشون میدم. -

حالا نشون بده خو. -

نوچ.. -

باش اشکال نداره -

میگم؟ -

بگو؟ -

واییی وقتی تو چشمام نگاه میکرد رشته کلام از دستم میپرید.

بگو پس؟ -

وخنده ایی شیرین کرد، هول شدمو گفتم:

هیچی -

۴۰

هیچی؟ -

نه یادم رفت. -

وا انگار الزایمرم داری خخخ -

واییی وقتی میخندید خیلی جذاب میشد.

نه چیزه -

چی؟ -

تاپ پوشیدی سرما میخوری برو مانتوتو بپوش. -

وا؟؟؟ -

نه منظور بدی ندارم بهخدا واسه خودت میگم هوا سرده. -

ناگهان با زو هاشو توی دستم گرفتم کمی یخ بود. - - - - -

ببین یخ زد. -

تو چشمام نگاه کرد، تعجب کرده بود.

چقدر چشماش گیراس

نه من اینجور راحت ترم. -

برو لباس گرم بپوش -

نوچ -

چرا راحتتری؟ -

چیزه -

چی؟ -

۴۱

لباس گرم ندارم همشو دادم به خواهرم که تو خونه پیش مامانه، اینجا گرمه سرما نمیخورم. -

یعنی لباس هاتو همشو دادی رفته؟ -

همش سه تا بلوز بافت بود. -

چی؟ -

اشک تو چشمش اومد، اخ گندت بزنی پرهام واییییییی یادت رفت گفته وضعیت مالیشون

خرابه؟

خدا منو نبخشه، اشکش چکید رو دستم واییییییی ترو جان من گریه نکن.

خب گریه نکن من یه فکر توپ دارم. -

ورفتم سمت کمد و یکی ازسویشرت هامو در اوردم و به سمتش گرفتم، با صندلی چرخ دار

خیلی سخته اینطرف اونطرف رفتن.

گفت: چیه؟

از منه فعلا بپوش بعد هم میری لباس میخری. -

آخه -

یکم خودمو کشیدم ودستم رو لبش گذاشتم گفتم:

هیس میپوشی، یخ میزنی تا بری لباس بخری که. -

باش -

از من گرفت وپوشیدش، لبخندی زد.

گفت: زشت شدم؟

نوچ گونی هم بپوشی خوشگل میشی خخخ. -

۴۲

لپمو کشید وگفت:

_بلدم چیکارت کنم.

رفت سمت اینه و گفت:

خوبه یهکم اینطرف اونطرف کرد خودشو و گفت: -

یهکم تنگش کنم خوب میشه البته اگه نمیخواییش؟ -

نه نه مال خودت. -

رنگ سبز لجنی سویشرتت بهش خیلی میومد، رفت نشست لب ت خت توی فکر بود. -

نمیری خرید ترگل؟ -

هان؟ -

خرید؟ -

نه -

چرا؟ من صبر می‌کنم بیایی. -

مشکل دارم. -

چی؟ -

اخه -

نه بگو؟ رو من همه جوهر حساب کن. -

یکی پول ندارم، دومی اینکه من تنها نمیرم تو باید بیایی. -

پولو که کارتمو میدم ولی اصلا نمیام. -

چرا؟ پس تا تو نیایی من نمیرم. -

۴۳

لج نکن. -

نوچ فوqش تمام لباسهاتو ازت میگیرم خخخخ. -

اون که قابلتو نداره ولی من نمیتونم پیام که. -

باید بیایی. -

نه حالا نه -

پس هر وقت بشه باهم میریم. -

هر جور میدونی. -

به صورت قهر صورتشو برگردوند، با صندلی رفتم سمتش دستمو روی گ و ن ش کشیدمو - - -

وگفتم:

ترگل قهری؟ -

واسه خودمم عجیبه دختری که تازه از صبح تا حالا دیدمش انقدر توی دلم نشسته،

انقدر واسم مهم شده. لبخندی زد وگفت:

صبح انقدر مهربون نبودی؟ -

نمیدونم خب یهو شدم. -

باش من حوصلم میبوکه حالا تو که نه میایی پایین نه هیچ کاری میکنی، دم به دقه هم -

میگی پیام پیشت. خودت تنهایی تا شب چیکار میکردی؟

من؟ -

پ ن پ من؟ -

۴۴

خخخخ صبحها میرفتم باشگاهمون بعدشم میومدم موبایل وتی وی بود، دیگه بیشترشم کتاب -

میخوندم واسه همینه تو ۲۶ سالگی دکتری دارم.

عجب حالا من چیکار کنم؟ -

نمیدونم من توی این دوماه با بازی کامپیوتری خودمم سر گرم کردم که ترمم تموم شد. -

خب من چیکار کنم حالا؟ -

عصبی شده بود.

ناراحتی پیش منی؟ -

نه بابا این چه حرفیه؟ -

ولی قیافه اش ناراحت بود، یهکم به هم نگاه کردیم که یهو گفت:

من میرم یه چیز بخرم بیام. -

چی؟ کجا؟ -

کیفشو برداشتو پرید از اتاق بیرون قبل از اینکه بخوام سوالی کنم، نیم ساعت گذشت نیومد پس کجاس؟؟ گ کاش شمارشو میگرفتم نکنه رفت؟ نکنه خسته شد از من؟ موبایلمو روشن کردم ساعت ۱۰ صبح بود یهو در اتاق باز شد و اومد، وقتی اومد خودشو روی تخت پرت کرد هن هن میکرد.

چی شده؟ کسی مزاحمت شده؟ -

نه کلی راهو دویدم. -

چی؟ خب تاکسی میگرفتی. -

پولم کجا بود؟ دلت خوشه ها. -

۴۵

بیخشید حالا چی رفتی بخری؟ -

یهو در کیفشو باز کرد و هست و نیست کیفشو روی تختم خالی کرد، چند تایی خط چشم و رژ ل ب ریخته شد بیرون. بعد هم انواع اقسام وسیله ارایشی ها همشو از هم تفتیش کرد ویهو - چشمش به یه فلش افتاد و گفت:

اها اینا هاش -

چی هس؟ -

کلی فیلمم از ویدیو کلپ ریختم توش. -

اینجور جاها دیگه نرو. -

چرا؟ -

هیچی -

شونشو بالا انداخت و رفت سمت تلوزیون ۷۲ اینچ روبرو تخت و زد بهش روشنش کرد و یک فیلم انتخاب کرد و پلی کرد و زد استپ و اومد سمت تخت و با یه حرکت تمام وسیله هارو توی کیفش ریخت یهو یکی از رژ هاش افتاد و شکست. یهو زد تو صورتشو گفت:

خاک تو سرم -

قه خنده زد، بالا سر رژش مثل مادر مرده ها نشست.

چرا نشستی؟ خب شکست پاشو غصه نخور. -

- ۲۵ هزار تومن پولشو دادم.

خب میخری. -

عصبی شد و گفت:

۴۶

- عمرا بابا بهخاطر این باز پول بدم.
- من واست میخرم پاشو دختر خوب غمبرک گرفتن نداره.
- اگه نخری چشمتو با چنگال در میارما.
- خخخخخ باش

ایستاد و برش داشت ریخت تو سطل زباله، دستتم با دستمال که رژی شده بود پاک کردو اومد سمت من.

خب بپر ب غ ل م بریم. - - - -

کجا؟؟ -

رو تخت -

هین بی حیا. -

وای وای چقد تو منحرفی پر هلو خخ. -

خخخخ تسلیم -

بیا دیه -

واس چی؟؟؟ -

مگه نمیبینی فیلم گذاشتم؟ رو تخت بخواب مثل ادم ببین. -

باش -

با کمکش رفتم روی تخت، دراز کشیدم چندتا پشتی پشتم گذاشت تا بتونم قشنگ تر بشینم

یعنی حالت خوابیده

یهو گفت:

۴۷

پلی نکن من اومدم -

باز کجا؟؟؟ -

برم چ س فیل بیارم. - -

بی ادب -

چشم با ادب پاپ کرن خوبه؟ -

حالا شد ولی پاپ کرن نمیخواد. -

نمیخواد؟ همه مزه اش به اینه تو این تلوزیون ها که میخوایی فیلم ببینی مثل خارجی ها -

پاپ کرن بخوری.

باش -

و رفت پایین و ۵ دقیقه ایی اومد، مانتوشو در آورد و زیرش همون تیشرتی که بهش داده بودم پوشیده بود و موهاشو بالا محکم بست و اومد اون طرف من رو تخت نشست. البته من زیر رو تختی بودم اون روش نشسته بود. فیلمو پلی کرد فیلم لورل هاردی بود، وقتی یه سوتی میداد لورل یا هاردی قهقهه میزد. منم به خنده میاوردم، یه قسمتش تموم شد. یکم پفیلاهارو میخورد

کاسه پفیلا دست من بود من نمیخوردم یهو دید نمیخورم گفت:

دکوری نیستا خودمم دارم میخورم پس زهرم توش نریختم بخور پس. -

چشم -

فیلم شروع شد، دید باز نمیخورم یه دستشو پر کرد وگفت:

باز کن -

چیو؟ -

۴۸

وایییییی چقدر پرتی بابا دهندو. -

اها -

باز کردم و همشو ریخت توی دهنم شاید دوبار تا حالا خورده بودم، ولی امروز خیلی بهم چسبید. یکم از فیلم که گذشت یهو کاسه رو کشید، منم داشتم میخوردم یکمیش ریخت. من کاسه رو کشیدم از دستش اون میکشید و منم میکشیدم، یهو دستشو کرد داخل کاسه و یه دست پر ریخت تو صورتم و به زور یه دستشو که پر از پفیلا بود رو میخواست حل بده توی حلقم منم همون کارو کردم. بیخیال فیلم شده بودیم و با پفیلاها همو میزدیم، کل تخت پر شد از پفیلا یهو دستمو گاز گرفت داد زدم:

وحشی آیییییییییی. -

و محکم دستاشو کشیدم دیگه نمیتونست تکون بخوره، کشیدمش سمت خودم و سرمو بردم سمت ب از و ش و یه گ از محکم گرفتم. هرچی جیغ زد گوش ندادم، آخیشش تا تو باشی - - - - - گاز نگیری. عصبی شد و چند تا کوسن کوچیک رو کاناپه رو آورد و نشست رو شکمم و محکم میکوبید تو سرم، انقد زد تا خسته شد. ب غ ل ر و ن ش رو نیشگون گرفتم، جیغ جیغ - - - - - میکرد. فیلم هم واسه خودش پلی شد، یهو دیدم چه جور نشسته و چه موقعیتیه تقریبا روم بود. میخواست کوسن رو بکوبه تو سرم که خودشو با کوسن فرود اومد روم، ور نپری لهم کردی

دستاشو سریع بالا گرفتم تا توی صورتم نزنه. بدنش کاملا روی بدنم بود، صورتش دقیقا یک سانت باهام فاصله داشت. دستاشو محکم گرفته بودم نگاه هامون توی هم قفل قفل بود سرمو

۴۹

کم کم بردم جلو یعنی انجام بدم این کارو یا نه؟ چشمامو بستم، هرمن فس هاش اتیشم - - - - - میزد. اولین بار بود میخواستم یه دختر رو بب و س م، اون هم چشماشو بسته بود. - - - - - کمی رفتم بالاتر و لب های نرمشو روی لب هام گذاشتم، چقدر لذت داشت - - - - - ب و س ی دنش. ب و س ی دنش منو به اوج رسوند، قلبم دیونه شده بود. - - - - - یعنی عشق که میگن همینه؟ یعنی من از صبح تا حالا عاشق شدم؟ همو همراهی میکردیم، ل - - - - - لذت ی واسم داشت که تا حالا نچشیده بودم. دستامو اروم شل کردم روی کمرش کشیدم - - - - - اونم دستاش دوطرف صورتم ول بود.

ترگل

یهو دستامو توی دستاش قفل کرد وایییی خدا چیکار کنم؟؟؟ یهو نگاهم توی نگاهش قفل شد
 چقدر مهربونی توی نگاهش بود توی نگاهش گم شدم. یهو متوجه شدم سرشو داره جلو میاره
 یک سانت با هم فاصله داشتیم هرمن ف س های گرمش پوستمو میسوزوند. تا حالا ب و ---
 سه رو تجربه نکرده بودم یعنی این کار لازمه؟ نمیدونم. خدایا منو ببخش اما دیگه و س و---
 سه شدم، شیطون داره رو مخم بندری میزنه. میخوام بعد این چند سال یه نفر رو بب ---
 و س م اونم واسه اولین بار چشممو بستم، حس کردم لب هام گ ر م شد اتیش گرفتم ---
 نه این عشق نیست. هرکی دیگه جا من و پرهام بود واین موقعیتو داشت دلش میخواست امتحان
 کنه، نه من عاشقش نشدم. من فقط هدفمو دارم، واسه بهتر شدن همه چی همراهیش کردم.

۵۰

دستاش از دور دستام شل شد واومد پایین روی کمرم، روی کمرمو اروم ن و از ش میکرد. ---
 اهنک فیلم هم پخش شده بود، اون تیکه بود که لورل عاشق میشه.
 یهو دو تقه به در خورد و تا اومدم جدا بشم ازش و دستشو از کمرم باز کنه حوریه پرید تو
 حوریه: هین ببخشید بد موقع اومدم.

نشستم کنار پرهام لب ت خت البته اون بیچاره نمی تونست تکون بخوره، جفتمون سرمون رو -
 پایین انداختیم. من که داشتم اب میشدم کاش به ترلان نگه، وای عجب غلطی کردم خب
 شیطون گولم زد منم خر شدم. حس کردم لب هام ورم کردن، حوریه سریع رفت ولی منو -
 پرهام هر دومون سکوت کرده بودیم. خیلی ازش خجالت میکشیدم، اولین بارم بود تا این حد
 تو ر ابطه پیش رفتم. خیلی کارام اشتباه بود، من چیکار کردم نباید اجازه میدادم. ولی شد -
 دیگه خب چیکار کنم؟ شد بیخیال، پروتر از اونی بودم که بشه فکرشو کرد. سرمو برگردوندم و
 مستقیم توی چشمای پرهام نگاه کردم، طرز نگاهش با دو ساعت پیش خیلی فرق کرده بود.
 مور مورم شد ولی به رو خودم نیاوردم، دستمو کشیدم رو لبم گفتم: -
 ببخشید یهویی شد. -

نه من باید بگم ببخشید. -

نباید فکر کنه بی بند وبارم.

منو ببخش -

دستمو گذاشتم رو لبشو وگفتم:

هیسیسیسیس به نظرت حوریه چیکار داشت؟ -

نمیدونم -

۵۱

من برم پایین -

نه نرو -

چرا؟ -

وا انگار بهش خوش گذشت، به منم بد نگذشت ولی خب همیشه که دم به دقه ماچ و موچ.

چون ل ب هات خیلی ورم کردن پریدم سمت اینه مثل پروتزی ها شده بود. وایی یعنی - -
 انقدر روم تاثیر میذاره یه ب وسه؟ -
 پس کی برم؟ تا نیم ساعت دیگه فکر نکنم خوب بشه. -
 نمیدونم -

کلافه دستی توی موهاش کرد وایهو چش شد؟ یه جور خاصی شده بود، ولی هنوز ساده
 ومهربون بود. یکم نشستم روی کاناپه هردو توی فکر خودمون بودیم، به این فکر میکردم که
 چقدر کیف داد. تاحالا این جوری ل ذت نبرده بودم، چقدر من چش سفیدما اما دلم بازم -
 میخواد. کاش حوریه نیومده بود، از افلیج بودنش بگذرم که هیچ جوره نمیگذرم. خیلی بودن
 باهاش بهم حال داد، افلیجه به درد نمیخوره. بهتره وابسته اش نشم با دوتا ماچ وموچ ولی من
 خیلی منحرفما

واسه این فکرام لبخند پررنگ وکش داری روی لبم اومد.

یهو گفت:

به چی میخندی؟ -

جاخوردم سرمو که یکم اوردم بالا دیدم همونجوری بر وبر نگام میکنه.

هیچی -

۵۲

هیچی؟ پس این لبخند خوشگل چیه گوشه ل ب ت؟ - - -

خوشگل؟ اوهوع با یه ماچ عاشق شد؟

به فکرم خندیدم. -

چه فکری بگو منم بخندم؟ -

عجب پرروییه ها به سنگ پا قزوین گفته زکی، ولی جیگر من از تو پررو ترم.

بلدم چیکارت کنم، خب فکرمو میگم.

راسش چیزه -

چی؟ -

کنجکاو نگام میکرد، اول یه غش خنده زدمو وگفتم:

میدونم خیلی پررویی واند منحرفیه ولی خخخخ خیلی بهم کیف داد. -

قه خنده زد وگفت:

چی؟

ب و س ه - - - -

از خنده مثل لبو شده بود خوب که خندید گفت:

میدونی چرا تو دل همه جا میشی؟ چون رک و پررویی خخخخ بازم میخوایی؟ -

نه این انگار پررو تر از منه، از دهنم پرید :

چرا که نه؟

با این حرفم قهقهه های بلند میزد، خب من ادمی نیسم چیزو پنهونش کنم از خدا چه پنهون

کیف بم داد.

۵۳

خب بیا اینجا -

یه تای ابروم پرید بالا

جان؟ -

مگه نگفتی دلت میخواد؟؟؟ خخخ -

خخخخ نه انگار تو پررو تری. -

چرا فرار کردی رفتی کنج کاناپه نشسی حالا بیا اینجا. -

چی؟ نه بابا ما "ف" گفتیم این رفت فردوسی.

ببخشید بد برداشت نکن. -

این فکر منو از کجا خوند؟

فکر تو میشه راحت از چشمت خوند بیا نمیخوام بب و س م ت که بیا این پفیلا هارو - - - -

باهم جمع کنیم، تاوقتی خودت نخوایی دیگه نمیب و س مت. - - -

رفتم پیشش ویه دونه یه دونه ریختیم توی کاسه، پخش اتاق شده بود. جارو برقی هم زدم خب

تمیز شد حالا، خسته نشستم کنارش روی تخت.

خسته نباشی -

ممنونم -

بار اولت بود؟؟ یکی میب و س یدت؟ - - - -

اره -

دوس پسر داری؟ -

باهمه اشون بهمم زدم. -

۵۴

یعنی دوس پسرات تا حالا ن ب و س ی ده بودنت؟ - - - - -

اجازه ندادم -

اها من توی نت دوس دختر خیلی داشتم اما چه فایده هرکدوم مشکلمو میفهمیدن، جا -

میزدن حتی حاضر نمیشدن دیگه یک کلمه پی ام بدن.

چه بد -

یهو دستشو آورد جلو وموهامو توی دستش گرفت وگفت: -

دوست دخترم میشی؟ -

چی؟ دوس دخترش؟ جلدی؟ من تازه صبحی اومدم خونه اشون.

میدونم تازه باهم آشنا شدیم ولی من از همون اول که دیدمت یه حس هایی بهت دارم. -

چی؟؟؟ ولی -

دستشو روی ل بم گذاشت وگفت: -

فقط یک ماه باهم باشیم اگه ناراحت شدی برو اصلا پرستاریمم نکن. -

ولی -

ولی نداره عزیزم نمیدونم چرا از صبح تاحالا هیچی میبینمت، قلبم میریزه شاید بگی چرت -
میگه شایدم بگی عشق توی یه نگاه اصلا پیش نمیا. شاید هم اصلا دلت
نخواد بامن باشی بهخاطر مشکلم اجباری نیست باهام دوست میشی؟
چرا که نه عزیزم، من کلی به دیگوله ام فشار اوردم صبح تاحالا چجور دلت رو ببرم. اونموقع
حالا با دستای خودم این بختی رو که در خونه امو زده پس بزخم، هرچی باشه خوشگل تر از
اون اراد شفته که هرروز پیغام خواستگاری میده هسی.

۵۵

دوست میشی ترگل؟ این سکوت رو بشکن یه چیزی بگو؟ -

چرا که نه؟ باهات دوست میشم. -

چشماس از هیجان برقی زد ویه دفعه دستامو کشید ومنو سمت ب غ ل ش برد وتوی ب غ - - - - -

ل م کشید، روی موهامو م ی ب و س ی د. - - - - -

پشیمون نمیشی عزیزم -

-

عاشقتم -

همونجوری سرمو ب و س ه بارون میکرد، چقدر مهربون بود. ای کاش هدفم واسم مهم - - -
نبود، یه لحظه دلم سوخت خواستم پاشمو وبگم نه پشیمونم همش از اول فیلم بوده که منو
بیشتر به خودش فشار داد. حرفای قشنگ میزد، یه لحظه بوکشیدم به چه عطری زده لامصب.
با این که این شرایط جسمی رو داشت هم تیپ میزد و هم خوشگل بود. ای کاش میتونستم
ادم خوبی باشم ولی نمیتونم من فقط پول واسم ارزش داره. کمی که گذشت از ب غ ل ش - -
بیرون اومدم، خب در عوض پولاش چند ماه حس خوشبخت بودن بهش میدم. من باید رئیس
بیمارستان و ملکه این عمارت بشم، وقتی ازش جدا شدم نگاه توی چشمم کرد. اخ چقدر رنگ
چشماس خاص بود، یکم دقیق شدم ازیتا خانوم چشماس انقدر گیرا نیست سبز عسلیه. از
پرهام سبز خالصه سبز زمردی سبز خیلی خوشگل. پرهام گونمون و از ش کرد - - - - -
وسرشو باز جلو آورد، چشممو بستم کاش بابا منو ببخشه چقدر بهم گفت مراقب خودت باش.
بیخیال اب از سر من گذشت دیگه لحظه ها رو عشقه...
ساعت گوشه دراور رو نگاه کردم ۱:۳۰ ظهر بود.

۵۶

یهو نشستم سرجامو گفتم:

فهمیدم حوریه چی میخواست بگه واییی -

چی شده عزیزم؟ -

میخواست بگه بیا نهار هییییننن حتما تا حالا به ترلان گفته که منو تورو باهم دیده. -

خب بگه عشقم اشکال نداره. -

واییی خواهرم هیچی به مامانت نگه؟ -

نمیدونم بگه هم مشکلی نیست. -

اخراجم میکنه. -

غلط کرده تا وقتی خودت نخوایی نمیتونی از پیشم بری نفسم تو عمرمی. -

لبخند پهنی زدم چه باحال قربون صدقه ام میرفت، آی دو همین جور پیش بره راحت ملکه

میشم. دلم واسه روزای خوبم قنچ رفت یه دفعه گفتم:

چی شد چی شد؟ چرا عقب مامانت اینجور گفتی؟ -

اون که مادر واقعیم نیست. -

نزدیک بود دوتاشاخ از پس کلم بزنه بیرون، چشمامو تا حد ممکن گشاد کردم و گفتم:

چی؟ -

یعنی همه این دارایی ها پر؟ وای دیدی بدبخت شدم.

اره گلم مادر اصلیم زن اول بابام وصاحب کارخونه واین عمارت بود این خانمم که الان بهش -

میگم مامان خاله امه که جریان داره.

میشه بگی؟ -

۵۷

یه ب و س بده تا بگم خخخخ - - -

شیطون نشو. -

اخه به قول خودت خیلی کیف داد. -

بی ادب من گشمنه برم نهارو بیارم تو هم جریانو میگی. -

ای جان پس واسه این عمارت نمیخواه باکسی کله بگیرم، همش مال پرهلو خودمه

بذار ببینم گفت کارخونه؟ درست شنیدم؟ وای کارخونه که روزانه کلی درآمد داره،

هیین تیلیارد میشم که اینجوری. واییییییی خدایا ممنونم

سریع رفتم پایین، حواسم اصلا به ل ب هام نبود که وورم کردن. -

رفتم اشپزخونه ترلان و حوریه فقط بودند، نشستم پیش ترلان ورو به حوریه گفتم:

غذا پرهامو منو بذار ببرم بالا. -

حوریه: چشم

وای این چرا همچین نگاه میکنه؟ مگه ارث بابا شو خوردم؟ یهو یاد پرهام و ب و س ی د - - - - -

ن مون افتادم که پرید تو اتاق، ترلان دستمو کشید وگفت: -

بیا بریم بیرون ببینم. -

واییی نکنه بش گفته؟ رفتیم توی سالن نشیمن ترلان گفت:

این چه وضعشه؟ -

چی؟ -

چرا انقدر ل ب هات ورم کردن؟ چیکار کردی؟ - - -

اجی -

۵۸

مرگ چیکار کردی؟ بگو تا دندوناتو خورد نکردم. -
 با این که من بزرگتر بودم همیشه از ترلان حساب میبردیم، خیلی جذبه داشت وای به حال شوهرش.

من با پرهلو دوس شدم. -

چی؟ خاک به سرت حتما واسه اینکه بهت پیشنهاد بده بندتم به اب دادی؟ -
 چی میگی تو؟ -

چی میگم؟ فکر کنم اون غلطی که کردید رو حوریه دیده، وقتی اومد رنگ به رخ نداشت -
 بیچاره.

خخخخ جدی؟ شوخی نکن ها. -

میگی چه غلطی کردی؟ مگه نمیگی افلیجه واز این حرفا؟ نکن گناه میکنی ها اگه اه اون -
 بگیرت بدبخت میشی.

کی گفته حالا قراره اه بکشه؟ حالا که داره حال میکنه. -
 چیکار؟ -

دِ جیغ جیغ نکن، هرکاری واسه بهدست آوردنش باشه انجام میدم میفهمی؟ ناراحتی -
 میتونی بری، من پرهامو بهدست میارمش. واقعا که نترس از حد هامم نمیگذرم، رابطمون در حد یه ماچ همین قول به جاها باریک نمیکشه. فکرشو بکن ابجی خوشبخت میشیم، هیچ کسم این وسط ناراحت نمیشه بهخدا پسر خوبیه.
 قول میدی کسیو ناراحت نکنی؟ -

قول -

۵۹

مجبور شدم یه دروغ کوچولو بگم والا نمیداشت نقشمو عملی کنم، وقتی پولا پرهامو بالا کشیدم طلاق میگیرمو میرم. یه پسر سالمو وپولدار پیدا میکنم، حوریه خودش غذا رو آورد بالا و روی یه میز که گوشه اتاق بود چید. وقتی رفت رفتم سمت پرهام که کمکش کنم بره روی ویلچر وبریم سر میز، ریز ریز میخندید.

چیه پرهلو من میخندی؟ -

دستم گرفت وگفت:

بشین حالا -

دستشو روی گونم کشید وگفت:

فدا عشقم بشم عزیزم. -

عزیزمشو با رگه های خنده گفت، یه ب و س ه کوچولو چند ثانیه ای بهم کردیم که خندید - - -
 وگفت:

بیچاره رو دیدی هول کرده بود، خخخخ فکرشو نمیکرد یه روز منم بتونم عاشق بشم وکسیو -

بب و س م. - - -

بیخیال اون عزیزم. -

اره میگم بیا یه کاری کنیم. -

چیکار؟ -

من لبه اتورو بخورم هم ناهارم میشه هم شامم پس مدام پیشم باش تو ب غ لم - - - - -

بی ادب -

وبه شوخی زدم به بازوش باقه خنده گفت :

۶۰

_ به خدا راس میگما.

با هم رفتیم سمت میز، فکرشو نمیکردم تو عرض یه نصفه روز بتونم انقدر به اهدافم نزدیک بشم. واسه پرهام واسه اینکه ناز کشی کنم و عاشقم بشه، کمی غذا کشیدم نگاه های خاصش از روم کنار نمیرفت. اون هم بشقاب منو برداشت و کمی واسم مرغ سوخاری کشید، چنگال رو برداشتم که بذارم دهنم که یه دفعه پرهام چنگالی که توش تیکه ایی از مرغ سوخاری وسس قرمز روش زده بود رو سمتم گرفت وگفت:

دهنت رو باز کن. -

باز کردم و اون هم باعشق گذاشت دهنم، وقتی قورت دادم توی چشمای پرهام که منتظر وبا شوق بهم نگاه میکرد نگاه کردم. یه لحظه از خودم بدم اومد، اشک توی چشمم حلقه زد.

چقدر چشمش پاک بود، منصرف شدم نه میخوام با پرهام دوست باشم نه باشم خونه اشو پولشو بالا بکشم. اشکم ریخت روی غذا، یه دفعه با انگشت اشاره اش به گونه ام کشید وگفت:

عشق من چرا گریه میکنه؟ -

بابغض حرف میزد داشتم نابود میشدم، کاش این بازی احمقانه رو شروع نمیکردم.

پرهام من -

یه دفعه در اتاق زده شد و حوریه اومد داخل، رنگش پریده بود. اشک هاش هم جاری شده بودن

پرهام گفت:

چی شده حوریه خانوم؟ -

اقا -

چی حوریه بگو -

۶۱

من: حوریه کسی چیزی شده؟

پرهام

حوریه گریه میکرد، دلم به شور افتاده بود. حوریه اولین خدمتکار خونه مونه، این اشکش مثل روزیه که بابا رو از دست دادم. وقتی مامان مرد حوریه نبود، ولی واسه مرگ بابا بود دلم بدجور

شور میزد. یهکم صدامو بالا بردمو وگفتم:

میگی چی شده؟ -

حوریه اشکشو پاک کرد وگفت:

اقا تسلیت میگم. -

چی؟ تسلیت واسه چی؟

من که نه مامان دارم نه بابا نکنه... نه خدایا نه، من نمیخوام مامان یا داداش

چیزیشون بشه.

با صدای بلندی گفتم:

چی میگی؟ -

حوریه: خانوم متاسفانه هواپیماشون سقوط کردند و عمرشون رو دادن به شما.

ودیکه تحمل نکرد واز اتاق پرید بیرون. چی میگفت؟ یعنی چی که خانوم مرده؟

یعنی من مامان ازیتامم از دست دادم؟ یعنی من کاملا بدبخت شدم؟

یه لحظه دنیا واسم سیاه شد، همه چیز باز رنگ سیاه گرفت. همه چیز باز تیره شد، من

پرهام رهنورد باز یکی از عزیزامو از دست دادم. باز تنها شدم ولی اینبار هیچ کس کنارم نبود.

۶۲

یه طرف میز رو گرفتم و با خشم هولش دادم تمام چیزایی که روش بود پخش اتاق شد.

دیونه شده بودم فقط میخواستم بمیرم همین، ترگل جیغی زد و رفت کنج دیوار.

با ویلچر این طرف اون طرف میرفتمو و با داد و فریاد همه چیو بهم ریختم، در اخر هم خودمو

پرت کردم رو زمین حس کردم خون از سرم جاری شد. ترگل زیر بازومو گرفت و به سختی

گوشه تخت نشوندم. هق هق میزد، هیچی واسم مهم نبود حتی وجود ترگل که همراهم

اشک میریخت. دستمالی برداشت و به پیشونیم کشید، رفتم توی بغل ترگل و شروع به هق - -

هق زدن کردم. ترگل هم مدام دستشو توی موهام فرو میکرد و میگفت سیسسسسس اروم

باش.

* دو هفته بعد*

۲ هفته اس از وجود ترگل میگذره ۲ هفته اس که مادرم مرده، یک هفته پیش جنازه مامان

آزیتا رو تحویل دادن و من فقط موقع خاک کردنش اونم اخر از همه به کمک ترگل رفتم.

درسته نامادریم بود ولی مادریو در حقم تمام کرده بود، حتی بعد از اون اتفاق شومی که واسم

افتاد دیگه دیدن پدرام نرفت. پدرام اومده بود ایران ولی من نه دیدمش نه به حوریه اجازه دادم

بهش اجازه ورود به این خونه رو بده. توی این مدت هم ترگل دقیقه به دقیقه پیشم بود، حتی

نمیداشتم از پیشم یک سانت تکون بخوره. هیچ کس جز ترگل حق ورود به اتاقمو نداشت،

بعد اونروز نگذاشتم دیگه ترگل حتی یک ثانیه هم پرده های اتاقمو بکشه.

ترگل شده بود نفسم، امیدم عشقم همه چییم همه وجودم ولی رابطه ام هیچ باهاش خوب نبود.

حوریه هم بار اخر که ده روز پیش بود و از اونروز اومدنش به اتاقمو قدغن کردم گفتم:

۶۳

ترگل فقط واسه ارث و میراث و پول های شما مونده، من از حرف هایی که با خواهرش میزد -

و نقشه هایی که میکشید شنیدم.

که منم بد برخورد کردم و پرتش کردم از اتاق بیرون، هیچ کس حق نداشت درمورد ترگل من

بد صحبت کنه. توی فکر خودم بودم امروز جمعه بود صبح جمعه، ترگل شب ها پیشم

نمیخواهید. الانم ساعت ۶ صبح بود منتظر بودم بیاد و منو بذاره روی ویلچرم، در اتاق زده شد وبا لبخند اومد داخل. دستی به ریش و سیبیلیم که خیلی بلند شده بود کشیدمو و یکم موهامو مرتب کردم.

یه بافت استین سه ربع قرمز پوشیده بود و یه ساپورت مشکی خیلی بهش میومد. خیلی تو سر و کله ام میزد تا شب، ولی من مثل قبلاها عنق و بدپوز شده بودم. لبخند پهنی زد و گفت:

سلام بر پرهلو جونم خوبی؟ -

اومد نزدیکمو و یه ب و س به صورتم کرد، بعد یکم فاصله گرفت زیر لب اروم گفتم: - - - سلام -

مثل قبلاها کم حرف شده بودم، فقط توی این چند روز که ترگل پیشم بود از سه کلمه خارج نمیشدم. (سلام نکن شب بخیر)

نوچ نوچ قیافت خیلی ضایع شده پرهلو مثل داعشی ها شدی. -

اخم مصنوعی کردم که اخم کرد و گفت:

مگه چی گفتم؟ خودتو دیدی؟ هیچ میدونی چقدر لاغر شدی؟ -

-

۶۴

اوففففففف باشه حرف نزن ولی من حرف میزنم، چون اگه حرف نزنم خفه میشم. قیافه ات - پوکیده.

از یه ادم داغون چه انتظاری داری؟ -

چی میگی تو؟ یاد قولایی که به من دادی نیسی؟ داری همش ناراحتم میکنی، صبح تا شب - پیشتم ولی فقط من دارم فک میزنم. داری داغونم میکنی فکر کنم من داغون تر از توام واقعا که.

-

زانو زد جلومو و گفت:

دِ یه چیزی بگو؟ مگه نمیگی من عشقتم؟ مگه نمیگی دوست دخترم؟ همش حرف بود؟ -

مگه آدم با عشقش حرف نمیزنه؟

اشک هاش ریخت، ولی خیلی معلوم بودن اشکش مصنوعی بود.

کاش منم، میتونستم مثل بقیه جوونا پایبی واسه راه رفتن داشته باشم. تمام ای کاش هامو زیر دوش شستم و اومدم بیرون قبل از خروجم از رخت کن حمام، حوله بدنیمو به دقت پوشیدم.

سخت بود کار کردن... ولی چه میشه کرد. رفتم بیرون ترگل، نبود

رفتم سمت تختم که مرتبش کرده بود و یک دست لباس، پیراهن دکمه دار چهاخونه سفید

مشکی، شلوار کتان کبریتی بادمجونی و لباس زیر واسم گذاشته بود و یه کاغذ هم روش:

"پرهلو، من میرم کارمو بکنم وقتی میام، هیچ اعتراضی نیست. میخوایم بریم خونه اتون رو

بههم نشون بدی، من قشنگ میخوام همه جاشو ببینم و خواهرامم دلشون میخوان بیایی پایین

۶۵

وببینت. درضمن اگه این لباس هارو نپوشی وچیزی که میخوامو انجام ندی ناراحت میشم از طرف عشقت به عشقم“

لباس هارو پوشیدم. ولی وقتی بیاد منصرفش میکنم پایین نریم.

رفتم سمت اینه وپاسشوار موهامو، کمی درست کردم از بین عطر هام عطر تلخمو زدم. کفش های کالجمو پوشیدمو وخواستم برم سمت طرحی که میخواستم واسه ترگل بکشم، که یک دفعه دوتقه به در خورد وترگل پرید داخل. مثل همیشه باهیجان...

سلام عزیزم پوشیدی؟ بریم؟ -

سلام ترگلم، نه نمیشه بریم. -

چرا؟ -

من امادگی ندارم. -

بیخود میریم، همین که گفتم نیایی ناراحت میشم. -

نه نمیشه، چقدر لج بازی! -

نمیایی؟ حرف اخرته؟ -

دست به سینه شدمو وگفت: حرف اخرمه، نمیام!

باشه. پس خوب گوش کن که منم حرف اخرمو بگم. من دارم میرم، آقای رهنورد خودتون -

خواستید. پس استعفای منو بپذیرید. خداحافظ.

و خواست بره یهو به خودم اومدم که غیر ترگل، هیچکیو ندارم با بغض گفتم:

تو هم میخوایی ترکم کنی؟ -

ایستاد ولی برنگشت:

۶۶

مجبورم کردین، آقای رهنورد. -

آقای رهنورد چیه؟ مگه من عشقت نیستم؟ -

ادم عاشق، هرکاری که عشقت بخواد میکنه. -

صدام لرزید یعنی به همین راحتی میخواست بره؟

ترگلم! -

ترگل من، عشق من، یعنی واسه یه موضوع ساده میخوایی بری؟ -

اگه انقدر ساده اس، قبول کن. -

باشه، قبول. -

واسه اینکه ترگل نره، حتی حاضر بودم بمیرم. سریع برگشت ولیخند پهنی زد.

جدی قبول؟ -

سرمو تکون دادمو وگفتم: خیلی نامردی، اره.

با دو خودشو بهم رسوند و ل ب ش رو روی ل ب م گذاشت - - - -

میخواستم فراموش کنم، چند دقیقه پیش میخواست از پیشم بره... میخواستم فراموش کنم

بغضمو... میخواستم فراموش کنم نبودشو...

دستمو دور کمر باریکش حلقه کردم

زانو زد جلوم ولی هنوز لب مو از لبش برنمیداشتم. دستمو توی موهاش کردم. دیونه - - -

عطر موهاش بودم. م س ت چشمش بودم. - -

ازش جداشدم. استرس بیرون رفتن، سرتاپامو گرفت. دستام عرق کردن... باکمک ترگل از اتاقم،

اومدم بیرون و رفتم سمت آسانسور، باهم رفتیم پایین. به محض ورودم به سالن دوتا دختر

۶۷

دیدم، یکیشون تپل تر از ترگل و اون یکی لاغر تر از ترگل بود. خوشگل بودند ولی به پای

ترگل نمیرسیدند.

باکمک ترگل، رفتیم حیاط خونه با اینکه هوا سرد بود ولی من از استرس داشتم، اتیش

میگرفتم. حیاط به پارکینگ، ختم میشد.

یهو چشمم افتاد به یه ماشین، آها... این همون ماشینه که مامان ازیتا واسه تولد ۱۸ سالگیم،

خرید. اشکمو پاک کردم.

یهو ترگل وتانیا وترلان، جیغ زدن:

_ماشینوا!

ترگل رو به من:

مال کیه پرهام؟ -

متاسفانه، مال من؟ -

هر سه شون، منو فراموش کردن و دویدند سمت لامبورگینیم، یادمه اونروز که مامان ازیتا،

اینو واسم خرید ده تاش، توی دنیا زده شده بود. به نوبه خودش تک بود و صفر، صفر... رنگ

قرمز، چشمو میزد اونم توی این، آفتابی که عجیبه توی زمستون... سه تاییشون خیلی

خوشحالی میکردن. چقدر لذت داشت دیدن خنده اشون... -

کلا انگار اصلا من وجود نداشتم. ای کاش میتونستم راندگی کنم

تابتونم ببرمشون باهانش بیرون. ای کاش....

یهو ترگل متوجه من شد واومد سمتم بعدشم خواهراش اومدن:

تانیا: اقا پرهام، خیلی قشنگه!

۶۸

قابل نداره. -

ترگل: صاحبش، لازم داره.

نه بابا، چه لازمی اگه خوشتون اومد مال شما. -

فقط این جور، میتونستم غم توی چشمشون حسرتشون رو، بهخاطر داشتن یه همچین

ماشینی، پاک کنم. دلم اتیش گرفت وقتی دیدم سه تاییشون، باحسرت بهش نگاه کردن چقدر

چیزایی که واسه من حتی ارزش نداشت واسشون مهم بود.

ترگل: نه بابا، چی میگی عزیزم؟ مال توئه.

خب من هدیه میدمش به تو عشقم. -

ترگل: نوچ... هیچکی یه همچین هدیه باارزشی رو به کسی نمیده.

راس میگفت بحث رو پیچوندم، تابیش از این اون بچیاره ها غصه نخورن.

خب بریم باغ رو ببینیم. -

باهم کل خونه رو گشتیم، خواهرای ترگل هم اخلاقیاتشون درست مثل ترگل بود، مهربون

و خون گرم....

*دوهفته بعد *

نه ترگلم، نمیام دیگه این یکیو نه. -

عشقم، توروخدا. -

عزیز من، توی این یک ماه مجبورم کردی پیام سر میز ناهار خوری پایین، غذا بخورم. هرروز -

پیام بیرون ولی دیگه این یکیو کجا دلم بذارم؟

۶۹

لطفاً، مامانم دلش میخواد ببینتت لطفاً. -

نوچ، من بیرون نمیام. -

باشه پس منم استعفا میدم از پرستاریت. -

و لبخند خبیثی زد، همیشه حرفشو اینجور، پیش میبرد.

پوفی کردم و گفتم:

ترگلم، امدگیشو ندارم. -

پیدا میکنی، بعدشم مگه نمیگی ماشینت رو من ببرم بیرون، باهاتش حال کنم؟ میخوام باتو -

برم بیرون که این جوری عذاب وجدانم نگیرم.

بذار ببینم، تو که میگفتی بابات، از من چیزی نمیدونه؟ حالا منو میخوایی ببری خونتون؟ -

حالت خوبه؟ واسه مردن مامان ازیتات، بهش گفتم اونم تورو دید. -

چی گفت؟ چرا نگفتی؟. -

هیچی، راضیش کردم. -

راضی شد؟ توکه میگفتی سخت گیره؟ -

اره دیگه، من که باشم همه راضی میشن. -

اون که بعله. -

بریم دیگه. -

پوف باشه. -

باهم رفتیم و منو نشوند ب غل دست خودش و رفتیم بیرون. اول در یک بستنی فروشی، نگه -

داشت و رفت و دو تا بستنی خرید و اومد.

۷۰

اخم کردم و گفتم:

- تو این سرما؟ دیونه ایی؟ -
 اره خیلی، بیا بخور خیلی میچسبه ها. -
 نوچ... تو هم نمیخوری سرما میخوری زندگی. -
 بیخیال. -
 و یه زبون طولانی، به بستنی قیفی که شکلاتی وانیلی بود کشید و اون یکی رو سمت من گرفت. ازش گرفتم و با وسواس، کامل یکمش رو خوردم. نگاهی بهش کردم کمی از بستنیش مونده بود. چقدر زود خورد! خنده ام، توجه ش رو جلب کرد.
 به چی میخندی پرهلو؟ -
 زود خوردیش. -
 اره، من که مثل تو نیستم دوساعته داری وسواس به خرج میدی با خوردن یه بستنی یه لیس - درست در مون بهش نمیزنی اب شد بیچاره.
 عجب! -
 با یک حرکت، نون بستنی رو گذاشت داخل دهنش، من تازه یکمی خورده بودم. اون همشو توی این سرما خورده.
 قهقهه خنده ایی، زدم درست مثل پسر، البته بعضی پسر غذا میخورد و اینم از بستنی خوردنش. دور ل بش تمام کاکائوی شده بود -
 بستنی من در حال اب شدن بود.
 یهو یه پس گردنی بهم زد و گفت:
 ۷۱
 بیا داره میخنده، فقط حیف شد اون بی صاحب بخورش اب شد بیچاره. -
 کمی از بستنی رو گاز زدم که نوچ نوچی کرد و گفت:
 بستنی خوردنتم شبیه ادمیزاد نیست، اخه پسر انقدر فانتزی؟ -
 خخ ترگل. -
 نوچ نوچ... نباید انقدر فانتزی بود با اون زبون بی صاحب یه لیسش بزنی دیگه من جا بستنی - زجر کش شدم.
 میخوایی از منم بدم بخوری؟ سردم شد. -
 اوف، فانتزی چقدر تو؟ بخورش دیگه. -
 نه جان خودم، سردم شد نمیخوامش، نمیخوری؟ بندازمش. -
 واقعا لرز توی دلم نشست بود. من عادت نداشتم حتی بیرون بیام. چه برسه به این که توی این هوا بستنی هم بخورم. یه دفعه بستنی رو از دستم قاپ رفت و شروع به خوردن کرد.
 ۵ دقیقه گذشت، دخل بستنی من رو هم آورد. هوا ابری بود ونم نم بارون میزد. بعد از اتمام بستنیش صورتش رو طرف من برگردوند و با مهربونی گفت:
 شهر چطور شده؟ -
 خیلی تغییر کرده، فکر نمیکردم این - ۱۴ سال که نبودم انقدر تغییرش داده باشه ولی مثل

قدیما بارونش خیلی قشنگه اون روزایی که با بابا پیاده میرفتیم پارک کنار خونه وبارون میومد مثل همون روزا راستی برگشته میشه منو ببری اون پارک؟

حتما چرا که نه؟ -

عاشقتم ترگلم -

۷۲

ودستم روی گونه اش کشیدم افکارمو به زبون اوردم

میدونی مامان ازیتا از من خجالت میکشید؟؟ -

اخره چرا؟؟ -

خجالت میکشید منو توی اجتماع بیاره و نشون بده با اینکه پسرش نبودم از نشون دادنم - خجالت میکشید همیشه سر این موضوع هم با بابا دعوا میکرد، همیشه بحث بود همیشه به من میگفت تو که اومدی توی زندگی من یعنی از وقتی مامانم مشکل ناباروریش حل شد پدرام، دیگه به چشم پرویز رهنورد بابام نیومد میگفت پرویز تورو خیلی دوس داره و همچنین مریم، مادرمو ولی اون رفت مادرم رفت همون ماه اول به دنیا اومدنم رفت یادمه ۱۲ سال پیش بابا هم رفت تنها حامیم بعد از مرگ مامانم واسه اینکه منو ازیتا توی پر و بالش بگیره حرف گوش کن، مامان ازیتا شد ولی عشقش به من حتی یه سر سوزنم کم نشد وقتی پدرام اون کارو باهام کرد. فرستادش خارج وبعد از اون مامان ازیتا، کم باهام صحبت میکرد ولی من دوشش داشتم اونم زیاد واسه دینی که از پسرش مونده بود به گردنش نصبت به من پیشم موند ولی منو اصلا توی هیچ جمعی نمیرد یا حتی اجازه ورود و خروج به خیابون یا هر جای دیگه منو عادتدم داد منو افسرده کرد من همه چیمو از دست دادم ولی به خاطر تو همه چیو درست میکنم قول میدم ترگل اون روز که اومدی میخواست بره پیش پدرام باورت میشه شاید هفته ایی یه بار میومد، اتاقم؟ همش حوریه میومد کمکم میکرد توی این ۱۴ سال مثل یه مادر کنارم بود.

وای حوریه خانومو نگو که هرچی یاد اون روز میافتم خجالت می کشم ازش، خخ. -

خخ قربونت برم من باخجالت کشیدنتا زندگیم -

۷۳

سرسو نزدیک اوردم، خدارو شکر شیشه های لامبورگینیم مشکلی بودن. توی چشمای خمارش نگاه کردم. اخ که دل ادمو به اتیش میکشید این چشم ها. ل بمو تر کردم کشیدم روی ل -

ب ش. -

یکم شالشو صاف کرد وگفت:

بریم -

بعد از این ب و سه حس کردم باز انرژی گرفتم ولی سینوزیتم گرفته بود. سرم درد میکرد. - -

بیخیالش شدم. راه افتاد ورفت توی یکی از محله های پایین شهر هرجایی که میرفت... هر

نقطه ایی از شهر بهم امید میداد، سعی میکردم چشممو سیراب کنم از دیدن نقطه به نقطه

ی شهر

در یه خونه نسبتا قدیمی، نگه داشت ویلچرمو آورد بیرون وبا کمک کمی از جانب خودم نشستم. داخلش افرادی که داخل کوچه بودن از پیر وجون... زن ومرد... توی هرسنی توجهشون جلب شده بود وهرکدوم چیزی میگفتن، من کامل نشستم روی ویلچر که یه دفعه یه پسری که قد وهیکل مناسبی داشت وموهاش بهم ریخته بود وچشماش مشکی و ابروهای پیوسته و خشن وکلا مثل لات ها بود داد زد:

به ترگل خانوم، ستاره سهیل شدی تو اسمونا دنبالت بودیم. -

وجلو اومد خونم به جوش اومد از اینکه اسم ترگل منو گفته بود دلم میخواست، تمام دندوناشو توی فکش بریزم.

ترگل: برو گمشو، نکبت.

من: مزاحمه عشقم؟

۷۴

اون پسر: اقا کی باشن؟

به تو چه؟ -

اون پسر: به من چه افلیج؟ توکی باشی که با من اینجور حرف بزنی؟
خفه شو، اشغال. -

ترگل: بسه آراد، لطفا.

اها اسم این دو ریالی چکش خورده، آراد.

اراد: بذار ببینم ترگل، تو زن من میشی ولی این اقا کی باشن؟هان؟
ترگل چی میگه؟ -

میخواست ترگلمو ازم بگیره غلط کرده، دورمون شلوغ شده بود
ترگل: دروغه پرهام، چرت میگه.

اراد: چرت چیه؟ ننه ام اخر هفته میاد نشونت میکنه.

ترگل: اون وقت باچه اجازه ایی؟

اراد: میاد امروز خواستگاری باید بعله بدی باید... والا ابرو واستون نمیدارم.

ترگل: چی میگي؟!

اراد: ببین خوشگله!

خونم به جوش اومد و همونجور روی ویلچر تمام قدرتمو دادم توی مشتتم وزدم توی شکمش و داد زدم:

خفه شو. -

اراد اومد جلو ولی ترگل جلوشو گرفت.

۷۵

اراد: ببین بابات، به من ۱۵ میلیون بدهکاره در عوضش من بهش گفتم میام خواستگاری دخترت اونم هیچی نگفت از قدیم گفتن سکوت علامت رضاس، پس زن من میشی.

ترگل حولش داد وگفت:

چی میگی هان؟ چی میگی؟ بابام عمرا رضایت بده. -
 اراد: رضایت داد، چون من گفتم دخترت باهام دوسته هههههه.
 و خنده ه ر ز ه ایی کرد. هرکدوم از افراد یه چیزی میگفتن. اعصابم داغون شده بود این - - -
 پسر کی بود؟ یعنی چی این حرفا؟
 ترگل با گریه گفت: من غلط کنم با شانپانزه مثل تو دوست بشم.
 اراد: اوخییی نازی، دلم سوخت.
 ترگل سیلی محکمی بهش زد وگفت:
 مشکلات پوله نه؟ -
 اراد: مشکل من تویی، تو... ههه باش ۱۵ میلیونو بده از سرت میگذرم.
 ترگل: چی میگی؟ من از کجا بدونم راست میگی تو؟
 اراد: بدبخت، بابات از من نزول گرفته فهمیدی؟
 و نزدیک ترگل شد وبا وقاحت گفت: اخرش مال منی عشقم. خونم به جوش اومد. داددم: بسه،
 بسه. یهو مرد تقریبا مسنی، از خونه ترگل اومد بیرون. ترگل رو بهش گفت:
 بابا راس میگه؟ -
 اراد: بگو دیگه؟ مسعود خان بگو، بگو بهت نزولی دادم.
 بابای ترگل، سرشو تاجایی که امکان داشت پایین انداخت وگفت:
 ۷۶
 شرمنده بابا -
 ترگل با ضجه تکونش داد وگفت:
 بابا اچه چرا؟ اون وقت میخوایی منو واسه - ۱۵ تا بدی به این پسره یه لا قبا؟ ها؟
 و روی دوزانو نشست. ضجه اش تمام کوچه روپر کرده بود، خواهراش ومادرش هم اومدند بیرون
 و بعد از فهمیدن ماجرا کلی سرزنشش کردند.
 اراد: بسه ترگل خانوم، کی بیام واسه شیرینی خورون؟ فکر نکنم انقدر پول داشته باشی.
 ترگل: بهم وقت بده بهخدا بهت میدم.
 اراد: نوچ عزیزم، تا یک ساعت دیگه وقت بابات تمومه.
 بابای ترگل: اراد جان، خواهش میکنم با دخترم این کارو نکن منو زندان کن، ولی این کارو
 نکن.
 اراد: بخوای و نخوای ترگل زنمه.
 دیگه صبرم لبریز شد و داد زد:
 خفه شو کثافت خفه شو. -
 همه ساکت بودند. ادامه دادم:
 با ترگل به جایی نمیرسی اون نامزد منه. -
 ترگل با دهنی باز نگاهم میکرد وهمچنین خوانواده اش. ترگل، اومد حرفی بزنه که گفتم:
 پسره اشغال یه بار دیگه، درمورد زن من اینجور حرف بزنی داغونت میکنم. -

اراد: هه... ترگل زن بهترین پسر منمیشه بیاد زن توی افلیج بشه. خخخ.
و قهقهه خنده هایی میزد. داددم:

۷۷

خفه شو. -

واقعا زبونم قفل بود شاید ترگل نخواد
ادامه دادم:

بدهیشو بدم میدم، ولی نمیذارم حتی توی خواب هم ببینی ترگل زننه افتاد، ههه از خودت و -
قیافه ات خجالت بکش، حتی یه مگس ماده هم دلش نمیخواد یه ثانیه ببینت؛ اون وقت
ترگل هههه

اراد: دلم واست میسوزه افلیجی

ترگل: خفه شو اراد، خفه شو حق نداری به شوهرم توهین کنی افتاد. شاید افلیج باشه ولی مرده
مثل تو فقط نر نیست.

اراد توی بهت رفت. منم قند کیلو کیلو توی دلم اب میگردن.

یادمه جلو بستنی فروشی توی داشبورده رو دیدم سی میلیون چک پول بود. کمی ویلچر رو تکون
دادمو ورتم از داشبورده ۱۵ میلیون اوردم وانداختم جلوشو وگفتم:
بیا اینم پولت، دیگه نیبیم مزاحم خانواده من بشی افتاد؟ -

اراد جوشی شد و میخواست بهم حمله کنه که چندتایی از هم محله اییاشون گرفتنش ویکم
سرش دادزدند که دیگه، مشکلی که حل شده چه مرگشه میخواد دعوا درست کنه واز این
حرف ها....

بارون شدت گرفت. ترگل، منو برد توی حیاط کوچیکشون...

۷۸

خونه اشون قدیمی بود، ولی بوی مهر پدری میداد. چقدر امروز بابای ترگل، خجالت کشید.
چندتایی از همسایه هاشون اومدند داخل حیاط و منم مجبور شدم توی بارون بمونم همونجا
۵ دقیقه ایی گذشت رفتند.

ترگل با کمک پدرش منو بردند داخل، یاد حرفای اراد افتادم؛ واقعا از شرایطم از خودم خجالت
کشیدم کاش هیچ وقت اینجور نمیشدم.

اه از نهادم بلند شد، اهی که باعث شد رعد و برق بزنه. به خونه اشون نگاه کردم. فرششون نازک،
نازک بود مثل یه دستمال... یه بخاری قدیمی گوشه اتاق بود. هه من کجا زندگی میکردمو
وترگلم کجا... دلم اتیش گرفت، لباس هاشون مندرس وکهنه بود. البته لباس های توی خونه
اشون. ترگل رفت اتاقش ویه تونیک لیمویی وشلوار هم رنگش وشال هم رنگش پوشید واومد.
چقدر اوضاعشون بد بود

یه لحظه به خودم لعنت فرستادم، واسه اینکه دارم از بهترین امکانات استفاده میکنم ومردمی
هستن که به نون شب محتاجن. با صدای پدر ترگل که نزدیکم بود از خودم بیرون اومدم.

پسر منم میخواهی بشینی روی زمین؟ -

البته اگه زحمت نمیشه. -
 چشمای همشون اشکی بود
 با کمک پدر ترگل نشستم روی زمین
 بالشتی پشتم ترگل گذاشت
 ببخشیدی گفتمو وپاهامو دراز کردم
 پدر ترگل: پسرم؟

۷۹

- بله؟ -

- ببخشید. -

واسه چی؟ من که کاری نکردم که عذرخواهی کنید! -
 واسه همه چیز، پولت رو در اولین فرصت بهت پرداخت میکنم -
 من نیازی ندارم پدرجان فکر کنید یه هدیه اس -
 ترگل: اخه اقا پرهام
 هیس، ترگل من به پدرت یه هدیه کوچیک دادم. -
 ترگل: ولی... -

ولی نداره، من هیچ کاری نکردم که شما خجالت زده بشید لطفا راحت باشید. هرکس دیگه -
 بود این کارو میکرد.
 پدر ترگل اشکشو پاک کرد وگفت:

نمیدونم چه جور جبران کنم توحتی ترگل هم از شر اون اراد راحت کردی واقعا ممنونم. -
 ترگل: راس میگه بابا، واقعا با اون دروغی که گفتید جون منو نجات دادید.
 ولی من دروغ نگفتم، از دروغ خوشم نمیاد. -

چند لحظه ایی همه با بهت بهم نگاه کردند، سرمو پایین انداختمو وانگشتمو در هم دیگه قلاب
 کردم وگفتم:

اگه ترگل، راضی نباشه قبول میکنم برام مهم نیست جوابش نه یا منفی باشه ولی اگه شما -
 اجازه بدید ترگل رو ازتون خواستگاری میکنم. میدونم دلتون نمیخواد دامادتون یه علیل یا
 فلج باشه میدونم ترگل حق انتخاب بهترین ها رو داره ولی اگه قبول کنه قول میدم همه جوره

۸۰

حمایتش کنم قول میدم مرد باشم کنارش نذارم غمی ببینه البته میدونم این خودخواهی
 محضه اما نظر ترگلم واسم مهمه بگه نه باکمال میل قبول میکنم.

چند لحظه همه سکوت کردند، ترگل که نه نگاه میکرد نه حرفی میزد. پدرش سکوت رو
 شکست وگفت:

میدونم میتونی خوشبختش کنی، میدونم مردونگی و مرام داری ولی نظر ترگل، واسم مهمه -
 هرچی ترگلم بگه.

و روبه ترگل گفت:

نظرت چیه بابا؟ -

ترگل

وقتی پرهام جلوی اراد، اونجور حمایت کرد وقتی همه جوهره استاد یه لحظه از فکرایه که در موردش کردم شرمم شد یه لحظه به خودم لعنت فرستادم.

رفتیم داخل، بازم مرد بودنشو ثابت کرد نداشت بابا خورد بشه. چقدر اقای میگرد. چقدر مهربون بود. کاش این بازی کثیف رو شروع نمیکردم... الان که نیمه های راهم بدجور پشیمون شدم... بدجور اعصابم خورده...

یه دفعه مطرح کرد، که میخواد از من خواستگاری کنه. بابا از من نظر خواست چی بگم؟ بگم قبول؟ یا نه! نمیتونم... نمیتونم پاکی این پسر خراب کنم. من واسه پولاش نقشه کشیدم. ولی... اون منو واسه خودم میخواد.

بدون فکر گفتم:

۸۱

جواب من مثبته. -

بابا، لبخند رضایت بخشی زد و همچنین مامان... همه خوشحال بودند و من ناراحت و میدونستم بهخاطر این کارایی که میکنم قطعاً تقاصشو پس میدم.

قطعاً یه جایی خدا حالمو میگیره و میگه صبر کن دل هایی رو شکوندی تقاصشو زود پس بده، پرهام خیلی خوشحال بود تانیا و ترلان، هم خوشحال بودند. ولی ترلان، کمی دمق بود؛ قبلاً گفته بود نقشه واسه پرهام، نکشمو پسر خوبیه... خیلی بهم گفته بود ولی من گوشم بدهکار نبود. عزمم رو جزم کردم من که نیمه راهم اومدم بقیه اشم میرم پرهام درکم میکنه مطمئنم. تاشب به گفت و گو و خنده پرداختیم.

امروز سه شنبه بود و قرار شد آخر هفته بریم خرید نامزدی و دوماه دیگه هم عقد و عروسی باشه. خیلی ساده بعد از گذشت ۴ ماه توی خونه پرهام، میشدم ملکه خونه اش پرهام گفت واسه مهریه تمام دارایی هاشو با خواست خودش میخواد به نامم کنه و منم خیلی خوشحال بودم از اینکه بیمارستان و کارخونه و کلی املاک توی لواسان و خیابون پاستور الهیه ونک به اسمم میشه به اضافه چند پاساژ تجاری مسکونی مجاور برج میلاد.

شب شد پرهام، با اصرار های بابا قرار شد خونه ما بمون و اینکه هوا برفی بود و من زیاد وارد نبودم به روندن ماشینش، مامان از توی کمدمش لحاف و تشک جهیزیه اشو پهن کرد توی اتاق من و ترلان و تانیا بقیه توی سالن میخوابیدند و اینکه حالا پرهام، نامزد شده بود بابا بهم اجازه داد پیشش بخوابم.

پرهام خوابید و دستشو توی هم قلاب کرد و گذاشت زیر سرش و به نقطه ایی از سقف خیره شد

۸۲

من خجالت میکشیدم پیشش بخوابم. درسته نقشه دارم ولی اون پسر و من دختر، منم ادمم

منم خجالت های خودمو دارم

گوشه دیوار تکیه دادم لبخند ریزی زد و گفت:

خانومم شدی دیگه -

سرمو پایین انداختم خجالت کشیدم. راسش یه جورم شده بود باهاش توی یه اتاق بودم. قبلا

واسم چیزی مهم نبود اما الان از وقتی پیشنهاد ازدواج داده یه جورم شده

چرا نمیایی بخوابی؟؟؟ -

شالمو برداشتم واروم رفتم پیشش زیر لحاف، به سختی خودشو به طرفم چرخوند

قبلا ها انقدر خجالت نمیکشیدی خوشگلم -

و نوازشی روی موهام کرد. یکم دیگه خودش رو تکون داد و منو سمت خودش کشید. دستشو

توی موهام فرو میکرد کمرمو نوازش میکرد. دستشو روی ل بم کشید و اروم سرشو آورد جلو -

و ل ب هام اتیش گرفت. این چه حسی بود که از وقتی اسم هامون کنار هم اومده بود -

داشتم؟؟؟ منو از این دنیا جدا کرده بود. حرف های عاشقانه اش دیونه ام میکرد. یکم گذشت

خسته شد و از روم رفت کنار زیپ سویشرتش تا نیمه باز شده بود و بدن جذابشو به رخ

میکشید نگاهمو دزدیدم ازش. اروم منو کشید تو ب غ ل ش و روی موهامو نرم ب و س - - - -

ید و گفت:

شب بخیر خانومم. -

و من اروم چشممو بستم و دستمو روی بدن برهنه اش گذاشتمو اون منو به خودش بیشتر

نزدیک کرد. سرم روی س ینه اش بود که خوابم برد. یکم گذشت نمیدونم چند ساعت ولی -

۸۳

حس کردم نیمه شبه بدنش داشت میسوخت. بیدار شدم، ناله میکرد، عرق از سرو صورتش

میریخت. هر از گاهی هم سرفه میکرد حول شدم تکونش دادم بیدار بشه ولی جون نداشت

بیدار بشه. وای نکنه چیزیش بشه؟ چقدر داغ بود، پریدم بیرون از اتاق تانیا در حال اس ام اس

بازی بود. بیخیال پرس وجو شدم

تانیا: چیه ابعی؟

حالش بد شد -

چی چته چرا حول کردی؟ -

ترلان با حالت خوابالودگی گفت:

چه مرگتونه شما دوتا؟ -

تانیا: میخوایی چیکار کنی حالا؟

دویدم سمت اشپزخونه و کاسه ایی رو اب ولرم رو به گرم کردم و با یک حوله رفتم داخل اتاقو

و در رو بستم. زیپ سویشرتش رو کشیدمو واز بدنش خارج کردم که تبش کمتر بشه و حوله

خیس رو به صورت و بدنش میکشیدم. یک ساعتی گذشت ناله اش تموم شد یکم بهتر شده بود

چشمای سبز خوشرنگشو باز کرد

چی شده ترگلم؟ چرا گریه کردی؟ -

من گریه کرده بودم؟ دست روی گونه ام کشیدم، اره گونه ام خیس خیس بود

به حق کارای نکرده... خب ترسیدم بمیره. دستشو آورد جلو و کشید به گونه ام. سرفه امونشو برید صداسش گرفته بود. حتی نمیتونست حرف زیاد هم بزنه از بس صداسش گرفته بود دستمو گذاشتم رول بشو گفتم: -

۸۴

- هیسسسس

- گریه نکن ترگلم -

این لامصبا کجا بودن حالا، مثل ابشار از چشمم اشک میریخت از ذهنم پرید:

- پرهام تروخدا نمیر -

لبخند بی جونی زد و دستشو توی موهام کرد وگفت:

- کلیپستو باز کن -

باز کردم

منو کشید سمت خودش و دستشو توی موهام میکرد

همونجور هق هقم بیشتر میشد و اشک هام روی سینه های ورزشکاری خوش فرمش رو - خیس کرده بود. مثل یه بچه که مادرشو گم کرده باشه زار میزد و اونم بدون حرفی نوازشش میکرد و ب و س ه روی موهام میزد - - -

یکم گذشت سرمو آورد بالا و دستشو زیر چونه ام قرار داد وگفت:

من نمیمیرم که خانومم من کنارتم هیسسسس گریه نکن نفسم. -

و سرفه کرد

- پاشو بریم دکتر -

- ترگل خوبی؟ -

- نه -

۸۵

- مگه تو پرستارم نیسی؟ خب دکتری خودت دیگه. -

- نخند بهخدا، همه چی از ذهنم پریده پاشو بریم. -

- بادمجون بم افت نداره. -

و سرفه اش شدت گرفت دویدم سمت اشپزخونه و کمی اویشن واسش دم کردم و کمی دارو های گیاهی دیگه "اسماشون یادم نیس" و سریع بردم توی اتاق، مثل یه پسر بچه ناز خوابیده بود. رفتم سمتش بی اختیار دستمو فرو کردم توی موهایش و چندین بار اون کارو تکرار کردم. بعد صورتشو نوازش کردم رفتار خودم دست خودم نبود. در حال نوازش صورتش بودم که چشمشو باز کرد.

پرهام

رفت از اتاق بیرون خوابم برد اصلا حال نداشتم. گلوم خیلی میسوخت فکر کنم بهخاطر

خوردن بستنی و زیر بارون ایستادنه. چشمام سنگین شد بستمشون هنوز خوابم نبرده بود که در اتاق باز شد * رفتار ترگل واسم جذاب شده بود تازگی داشت باهر ب و س ه سرخ و - - - سفید میشد. خجالتی شده بود، خودمو محکم گرفتم که نخندم و چشمامو بستم. دستشو کشید توی موهام توی دلم هر لحظه که ترگل عاشقانه باهام رفتار میکرد اه میکشیدم اعماق وجودم میسوخت. میسوختمو صدام در نمیومد. اعتراض هام بی جواب بود که چرا ترگل باشه و من نتونم مثل مردهای دیگه باشم دستشو که توی موهام فرو میکرد از دنیا جدام میکرد. گونه امو که نوازش میکرد حس زمینی بودن رو از من میگرفت. از خوشحالی توی ابرا بودم. یعنی واقعا انقدر ترگل منو دوست

۸۶

داره؟؟؟ دوسم نداره؟ خب نداشته باشه خودم یه. تنه قد جفتمون دوشش دارم. چشمامو باز کردم لبخندی زد و گفت:

بیدار شدی؟ -

اوهو. -

یه لیوان که توش نمیدونم چی بود رو سمتم گرفت و گفت:

بیا اینارو واست درست کردم بخور -

چیه؟؟؟ -

دارو گیاهی و اویشن. -

لیوانو دستم داد. وای من دارو گیاهی نخوردم تاحالا، من دوس ندارم دارو گیاهی

یه نگاه به دمنوش کردم یه نگاه هم به ترگل

چرا نمیخوری؟؟ با دستا خودم درستشون کردم -

واسه اینکه ناراحت نشه اوردم نزدیک دهنم ولی بوش وقتی توی مشامم خورد یه جورم شد و اوردمش پایین

ترگل ناراحت شد و گفت: بخور سم که نریختم توش. خوب میشی

واسه اینکه ناراحت ترش نکنم اوردم لیوان رو بالا و یک سره خوردم داغ بود ولی نه در اون -

حد که بسوزم. اولش چندشم شد ولی بعد طعم خوبشو حس کردم. لبخند رضایت بخشی روی

ل بم نشست فکرشو نمیکردم انقدر خوشمزه باشه. -

چی شد؟ تو که صورتت رو کج وموعوج میکردی ونمیخوردی؟ -

خوشمزه بود. -

۸۷

اره میدونم خودمم خیلی دوست دارم. -

لبخندی زدمو و با رضایت سرمو روی بالش گذاشتم گلوم سوزش بهتر شد و عجیب تر از اون

که من خوابم هیچ وقت از ۴ ساعت بیشتر نمیشد تا صبح خوابیدم.

ساعت ۱۱ بود که ترگل صدام کرد.

* ۱ ماه بعد*

توی این یک ماه پدرام فهمیده بود نامز ۷ د کردم ولی اجازه ندادم شب نامزدیم بیادش با وکیل هم که مشورت کردم و حرفای حوریه که حکم مادر رو واسم داشت.

ترجیع دادم اول توی مدت ۱ سال تمام سند ها رو تقلبی به اسم ترگل کنم. حرف های حوریه هرروز روی مخم بود که ترگل پول پرسته. ترگل واسه پولام منو دوس داره. ترگل اله ترگل وله یکم اعصابم بهم ریخته بود ولی با این کار یکم رضایت به دلتم برگشت. بعد از یک سال نمیگذارم ترگل بفهمه و یواشکی اسناد رو اصلیش میکنم. دوماه از نامزدی گذشته بود. امروز با ترگل وقت دکتر دارم

میخوام ببینم میتونم رابطه ایی با ترگل برقرار کنم یا نه. باهم رفتیم سمت مطب دکتر. البته دکتر شخصیم. این چند روز بیشتر خرید میرفتیم با ترگل. وقت تنها رفتن بیرون رو نداشتیم یکم گذشت منشی بهمون گفت بریم داخل دکترم یا همون ماهان دوستم. دوستی که به دلیل جهشی خوندن الان فوق تخصص دکتری عالی مغز و اعصاب و ستون فقرات و مهره داشت. با کمک ترگل رفتیم داخل مطب. ماهان ایستاد و صمیمانه بهم دست داد.

۸۸

ماهان: سلام داداش خوبی؟

سلام ممنونم تو چطوری؟ -

ماهان: عالی متاهل شدی؟

اره چه کنیم خخ اشناون میکنم ترگل ماهان راستین.. ماهان جان ترگل. -

ترگل: سلام اقا ماهان خوبید؟

ممنونم شما خوبید؟ عجب دل این پدر سوخته رو چه جور بردید؟ -

ترگل: ایشون دل منو بردن.

دست ترگل رو توی دستم گرفتم و ب و س ه ای نرم بهش زدم - - -

ماهان سرشو زیر انداختو وریز خندید

من: خب ماهان جان اومدم واسه چکاب

ماهان: خوبه بیا بریم پس.

ترگل: کجا؟ منم میتونم بیام؟

نه عشقم همیشه اینجا رو بیایی. -

و انگشتمو نوک بینیش زدم، ماهان منو برد سمت اتاق رادیولوژی که تاثیری نداشت. با کمکش

رفتم روی تخت و لباس هامو در اوردم

بعد از رادیولوژی ام آر ای گرفت و همون جا زد به تخته نورش ببینه چی شده

ماهان: خب بذار ببینم.

یه چیزی بپرسم؟ -

بپرس داداش؟ -

۸۹

- راستش چیزه میتونم... شب عروسی.... -
- نمیدونم فکر نکنم. اذیت میشه دختره... به نظر من که نظر اولیمه و فکرم مثل پدرمه باید -
- بری دوره درمان ممکنه بتونی خوب بشی.
- دوره درمان؟؟ -
- اره پدرم بهت نگفته مگه؟ -
- چرا گفته ولی گفت که یه عمل هست که باید بریم امریکا انجامش بدیم و امکان داره که -
- همون یه ذره امید هم به فنا بره. واسه همین من قبول نکردم میگفت که همین یه ذره حسی رو که دارم همین حرکات کوچیکو ممکنه از دست بدم.
- اره ولی تو میخوای خودت رو واسه یه احتمال فدا کنی؟ ببین پرهام جان تو تا - ۸ ماه دیگه وقت داری تصمیم بگیری والا دیگه هیچ عملی نمیشه انجام داد میفهمی ۸ ماه.
- حالا کو تا - ۸ ماه.
- ببین دست کم نگیرش حداقل به خاطر ترگل -
- نه ببین نمیخوام چیزی به ترگل بگی ها نمیخوام الکی امیدوار بشه. -
- چی میگی مگه اون زنت نیست؟ مگه دوشش نداری؟ -
- چرا ولی... -
- من چیزی از افکارت سر در نیارم همون بچگی ها هم که باهم همکلاسی بودیم سر در -
- نمیاوردم نمیدونم چرا همه چیو به دید منفی میگیری.
- بیخیال داداش. -
- خب حالا عروسی کی هست؟ -
- ۹۰
- یک ماه دیگه. راستی بریم بیرون کارتو بگم ترگل بهت بده. -
- من نیاز به کارت ندارم که من یانه روی خونه ام نمیدونی، همه جا بهت میچسبم. -
- اون که بعله ولی به مامان و بابا هم بگو بیان. -
- چشم راستی بذار چک کنم دو روز دیگه بیا جوابو بگیر ببینم امیدی هست به ا ب طه - - - -
- داشتن با ترگل.
- یعنی هست؟ -
- نمیدونم. بهش نمیگی؟ -
- بگم؟ -
- شاید اون نخواد اینجور باشه به نظر من این یه مورد رو همین الان بگو. -
- اخه من هم خجالت میکشم و هم اینکه میترسم. -
- ازچی؟ -
- ممکنه ولم کنه. -
- اینم هست، من هیچ نظری ندارم ولی میتونم توی گفتن این موضوع که نمیتونی شب -
- عروسیشو مثل بقیه عروس دومادا باشید، میتونم کمکت کنم.

باش بریم. -

همش توی دلم خدا خدا میکردم که نکنه بره.

۹۱

ترگل

وقتی رفتیم داخل مطب، چشمم خورد توی چشمای یه پسر خیلی خوشگل و خوشتیپ قیافه اشو قشنگ انالیز نکردم. بیخیال شدم فقط رنگ موهاش که خرمایی خیلی تیره بود رو یادمه پرهام و ماهان رفتند داخل و من به کنکاش مطب پرداختم. مطب خیلی خوشگلی بود. نیم ساعتی گذشت نیومدند... سه ربع گذشت، بالاخره در باز شد و پرهام و ماهان اومدند. ماهان، نشست پشت میزش و پرهام هم مضطرب به نظر میرسید. یکم گذشت، جو سنگین شده بود نگاه هایی بین ماهان و پرهام رد و بدل میشد. ماهان گفت:

اهم، ترگل خانوم باید یه موضوعی رو بدونید و این حق شماست که انتخاب کنید -
چی؟ نکنه پرهام، یه بیماری چیزی داره؟ -

راستش... چیزه، شب عروسیتون نمیتونید مثل بقیه عروس دومادا باشید -
وا یعنی چی؟؟؟ -

از لحاظ ر ا ب ط ه ج... - - - - -

یه لحظه از جو خیلی خجالت کشیدم حس کردم داغ زدم. ماهان خیلی بی پرده مطرح - -
کرد.

سرمو پایین انداختمو گفتم:

خب؟ -

ماهان و پرهام باهم دیگه گفتند:

خب؟ -

۹۲

یعنی چرا؟ -

پرهام: ببین ترگل، وارد جزئیات نشیم خب ولی واسه همون اتفاقی هست که افتاد از تراس
خونه پرت شدمو و....

اها! -

پرهام: حالا بازم میخوایی باهام ازدواج کنی؟

واسه این که ضایع نشه واسه پولش باهاشم و اینکه از این اتفاق قند کیلوکیلو توی دلم اب
میشد که دست نخورده باقی میمونم گفتم:

هیچ راه امیدی نیست؟ -

ماهان: شاید باشه شاید هم نه ممکنه تا ۸.

پرهام حرفشو قطع کرد و گفت:

نظرت چیه؟ -

یکم عجیب بود واسم ولی گفتم:

مهم عشقه. -

پرهام، چشمش برق زد ولی ماهان دهنش اندازه کاراژ باز شد. یعنی خیلی گند زدم. ماهان،

یکم باهام سروسنگین شد و تا یه ربع اونجا بودیمو و بعدش رفتیم سمت ماشین

پرهام، خیلی خوشحال بود ولی از ماهان خیلی میترسیدم فکر میکنم از نگاه ادما همه چیو

بخونه یعنی فهمید؟ نکنه بفهمه و به پرهام بگه؟ اون موقع پرهام حتی یه یه ریالی هم کف

دستم نمیدانده. سعی کردم ترسو از خودم دور کنم و به خودم مسلط بشم.

وقتی رسیدیم توی ماشین پرهام گفت:

۹۳

عشقم؟ -

جانم؟ -

یه پیشنهاد دارم. -

بگو؟ -

اگه از بودن با من خجالت نمیکشی بریم سینما؟ -

سینما؟ -

اوهوم. -

در ماشینو بستم و خواستم روشنش کنم گفتم:

بریم -

یهو دستمو گرفت که ماشینو روشن نکنم کمی ترسیدم توی پارکینگ بودیم سرمو به طرفش

چرخوندم که یهول ب م د ا غ شد. کمی جا خوردم ولی بعدش همراهیش کردم... - - -

باهم رفتیم سمت سینما فیلم the love از استیپ جابز بود. خیلی قشنگ بود. تموم که شد

یکمی باهم پیاده روی کردیم. البته اون روی ویلچر بود و من حولش میدادم. شب هم توی یکی

از رستوران های مرکز شهر غذا خوردیمو و رفتیم سمت خونه.

۱ هفته دیگه عروسیمه. توی این مدت بیشتر جاهای دیدنی شهر رو با پرهام، رفتیم خاطره

های خیلی خوبی دارم کلی عکس انداختم پرهام واسم یه آو دی خریده. توی کارخونه اش میره

مدیر کارخونه شده هرروز مقید شده که بره سر کار راننده خصوصی داره

۹۴

رابطه اعضا خانواده با پرهام، فوق العاده اس همش ترلان و تانیا بهم گوشزد میکنن با احساس

پرهام بازی نکنم. ولی من خیالم نیست از اول هم پول واسم ارزش داشت. الان که پولدارم کلی

پسر دور وبرم هستن خداروشکر، دیگه پرهام از من نخواسته که با ماهان روبرو بشم خیلی ازش

میترسم. خدارو واقعا شاکرم ندیدمش حس میکنم ذهنمو میخونه.

تصمیم گرفتم این هفته اخر رو برم خونه خودمون البته پرهام به بابا اینا کلی اصرار کرد که اونا

هم بیان خونه اش ولی بابا قبول نکرد ترلان هم دیگه اومد خونه خودمون با خواهش های من عروسی رو گذاشتیم ۲ روز قبل عید میخواستیم سال تحویل همه خونه ام دعوت باشن الان هم چمدون هامو چیدم و دارم میرم، سمت خونه قبل از اینکه از خونه بیام یه چیز واسم عجیب بود و اینکه همیشه پرهام میخواست از پیشش تکون نخورم ولی امروز حتی اومد پایین و تا در ماشین بدرقه ام کرد نکنه دیگه حنام واسش رنگی نداره؟

پرهام

یک ماه مونده تا عروسی، از راننده ام خواهش کردم کارخونه نره و به راست بره مطب ماهان، این چند روز باهم در تماس بودیم اون هم نظریه ی حوریه رو داشت که ترگل فقط واسه پول هام باهامه ولی من اصلا به حرفشون گوش نمیکردم. امروز برم جواب از مایشمو بگیرم ببینم امیدی هست یا نه... ای کاش میتونستم مثل زواجی دیگه با ترگل باشم. رسیدیم با کمک راننده ام رفتم توی مطب واون رفت بیرون. وقتی رفتم توی اتاق ماهان، ماهان ایستاد و گفت:

۹۵

به سلام بر داداش گرام. -

سلام ماهان جان، خوبی؟ -

شکر. -

نشست و دستاشو توی هم قلاب کرد و گفت:

خب. -

خب؟ -

بگم؟ -

بگو دیونه، من واسه همین اومدم. -

خب بایه عمل ساده مشکلات حله. -

چی؟ جدی میگی؟ -

بعله و تازه اینکه نخاعت - ۱۵ درصد بهبودی پیدا کرده میدونی یعنی چی؟

جدا؟ یعنی چی؟ -

یعنی عملی که واسه ایستادنت لازمه، دیگه - ۹۵ به ۵ نیست داداشم یعنی الان ۲۰ درصد

امکان بهبودی زده.

چی داری میگی تو؟ شوخی نکن ها. -

نه بابا شوخی چیه؟ بهخدا راست میگم فقط این دوتا عمل جدا از همه مشکل عروسیت رو -

میتونی ایران عمل کنی ولی دوره نقاهتش یک هفته اس و اون یکی دوره نقاهتش ۶ ماه و باید

بری امریکا.

۹۶

- جدا؟ چه خوب میریم با ترگل امریکا هم میشه ماه عسلمون هم همه چی عالی میشه تو فوق -
 العاده ایی ماهان ایول داری بهترین خبر دنیا رو بهم دادی.
 قابل نداره، ولی یه چیز دیگه. -
 چهره اش درهم شد وگفت:
 واقعا مطمئنی، میخوایی با ترگل ازدواج کنی؟ -
 از قبل هم مطمئن ترم. -
 باشه هر جور میدونی، امیدوارم دیر نشه. -
 چیزی میدونی؟ -
 یه دفعه مثل فنر پرید وگفت:
 نه نه، اگه چیزی باشه عذاب وجدانش نمیداره و خودش میگه. -
 چی میگی تو؟ -
 هیچی بهخدا فکر کن توهم زدم دلم نمیخواد بهترین دوستم فرطی ازدواج کنه. -
 فرطی چیه؟ - ۲۷ سالمه توهم داری دیونه میشی ها بذار خوب شم. خودم واست استین بالا
 میزنم.
 نیشش شل شد وگفت:
 دختر خوب سراغ داری؟ -
 پیدا میکنم بالاخره فوضول گیری نکن ولی خودم میام خواستگاریت با پاهای خودم با ترگلم -
 چشم ایشالله هرچه زودتر خوب شی. -
 چشم سفید و نگا نیشتو ببند پررو. -
 ۹۷
 خو زن میخوام. -
 نوچ، نوچ داری بندو به اب میدی. -
 باشه کره الاغ، کدخدا حالا ما بند وبه اب میدیم؟ کی میایی عملت کنم موتورت به کار بیفته؟ -
 تو ادم نمیشی نه؟ -
 جدی میگم! -
 نوچ، نوچ. -
 عجب، خب بیچاره ترموستاتو ومیل لنگ میخوای واسه عروسیت غیر از اینه؟؟ -
 نه ولی نمیخوام ترگل بدونه هیچ کدوم از عمل هامو باشه دهن لق سگ میشه میره جهنم ها -
 گفته باشم.
 چشم زیب دهن بنده بسته شد زین پس خوبه؟ -
 عالی. -
 کی میایی؟ -
 بذار ترگل، هفته اخر که میخواد بره خونه پدریش میام تااخر هفته خوبم کنی ها. -
 چشم، ای جان یه هفته میام خونه ات تلب میشم. -

وا؟ چرا؟ -

بعد عمل یه روزه مرخصی دیگه زن داداشم نیستش من میام باید دوسه تا حوریم، جور کنم -
 موتور رو راه بندازم صفر کیلومتر بری یهو یه بلایی سرش میاری.
 دفترشو از رو میز برداشتمو وپرت کردم طرفش دقیقا خورد تو ملاجش.
 خاک توسرت، من به ترگل خیانت میانت نمیکنم. -

۹۸

خو نکن، سرم شیکست پررو. -

وصورتشو مثل دخترا کرد.

قهقهه خنده زدمو وگفتم:

خب برا خودت بیار. -

لپشو کشید وگفت:

خجالت بکش، اگه ننه ام بفهمه با یه همچین ادمایی میرمو میام جفت قلم پاهامو میشکونه -
 جوون.

کوفت بگیری. -

وموبایلمودرآوردمو به راننده ام زنگ زدم بیاد. از ماهان، خداحافظی کردم و رفتیم سمت شرکت.

سه هفته بعد

ماهان جان من مطمئنی؟ -

اره پسر خوب، یه کاربرات نو میندازم زیرت کیف کنی خخخ -

مرگ من استرس دارم. -

کوفت، روز به روز داره دیونه بهبودیت بهتر میشه میگی استرس دارم؟؟؟ -

دست خودم نیس. -

هیسیسس، دیگه دکتر بیهوشی اومد. -

حالا کجامو پاره پوره میکنی -

_ بخواب بهش فکر نکن، خخخخ یه جای خوب.

۹۹

ماهان -

یهو ماسک روی صورتم اومد و نتونستم داد و بیداد راه بندازم

۲ دقیقه گذشت خوابم برد. از لحظه اخر لبخند خبیث ماهان یادمه و یه جای خوب گفتنش.

* ۶ ساعت بعد*

به سختی چشم باز کردم. یکم درد داشتم.

وقتی بیدار شدم، ماهان بالای سرم ایستاده بود. حوریه هم کنار اتاق بود و داشت دعا میخوند

بیدار شدی رفیق؟ -

اب... اب میخوام. -

خخخ مگه کوه کندی؟ کوه رو من بیچاره وبی تجربه کندم. -

لیوان ابی رو اروم اروم بهم داد و خوردم.
 ماهان: ببین پسر خوب، خوف نکن ولی سزارینت کردم متاسفانه بچه ات سقط شده بود خخخ.
 با بیحالی گفتم: مرض.
 به عزرائیل میگم بیاد ها خخخ. -
 حوریه: چیکار داری پسرمو ماهان.
 واومد نزدیک. واقعا مثل اسمش حوری بود خوشگل بود یه خانوم مسن سفید رویی چشم ابرو
 مشکی با چروک های خوشگل چشمش و صورتش
 پسرم خوبی؟ -
 ممنونم حوریه جان. -

۱۰۰

واست سوپ اوردم با دستای خودم درست کردم. -
 خیلی ممنون. -
 ماهان: حوریه خانوم، رفیقمون تازه زاست سوپ بخوره شل میکنه خخخ
 ماهان یه دقه زیپو بکش، درد دارم برو برام مسکن بیار. -
 زیپ کجامو؟ -
 بعد سرشو پایین انداخت و گفت زیپم که باز نیست خخخ
 ماهان، دارم میمیرم برو مسکن بیار آییییییی مردم خدا. -
 واقعا درد و سوزش شکمم، هر لحظه بیشتر میشد. چند دقیقه گذشت که ماهان، یه مسکن توی
 سرم خالی کرد. راحت تا صبح خوابیدم.
 یاد رفتن ترگل افتادم دلم گرفت یعنی تا یک هفته نیستش، دو روز گذشت و امروز از
 بیمارستان این دیونه و باباش مرخص میشم.
 توی بیمارستان خودم نرفتم چون احتمال وجود ترگل بود. رفتیم خونه.
 این دو روز حتی تماس های ترگل هم جواب ندادم! توی این ۵ روز که گذشت فقط دوبار
 تماس های ترگل رو جواب دادم و اونم ناراحت شده بود که چرا جواب نمیدم! فردا عروسیمه و
 الان هم ۶ عصره. کاملا زخم هام خوب شدن، نمیدونم چه جوری بود که انقدر درد داشت شاید
 ۶ تا بخیه ام نخورد ولی درد داشت
 نشسته بودیم وبا ماهان فیلم میدیدم! به دکور اتاق نگاه کردم. اتاق مشترک من و ترگل، اتاق
 مامان خودم و بابا بود که توی این ۲۶ - ۲۷ سال دست نخورده مونده بود.

۱۰۱

و اما اتاق خودم که ترگل رنگش رو یاسی کرده بود و روتختی ابی فیروزه ابی و همه چیز رنگ
 شاد و اسپرت، رفتیم پایین من رفتم پای تی وی با ویلچرم و ماهان هم رفت خوردنی بیاره از
 توی اشیپزخونه! واقعا باز به من امید داد، زندگی داد، نفس داد! یه دفعه صدای زنگ اومد حوریه
 که باز کرد، ترلان بود.
 ترلان اومد تو، یکم مضطرب به نظر میرسید، منو که دید اومد سمتمو و گفت: سلام داداش

پرهام خوبی؟؟؟

سلام چیزی شده؟؟؟ -

نه ترگل نگرانتون بود گفت به من پیام ببینم چی شده؟ -

لبخند پهنی روی ل بم نشست، پس عشقم نگرانمه!!! -

من خوبم ابجی، بهش سلام برسون چرا خودش نیومد؟؟؟ -

کار داشت میخواست بره لباس عروسشو بده تنگ کنن. -

اها! -

یه دفعه ماهان اومد، جوری که ترلان پشتش به ماهان بود و اونو نمیدید، گفت: به به پرهام

خان حوری هم آوردی واسه گود بای پار...

حرفش ماسید توی دهنش، ترلان دستشو روی قلبش گذاشت و جیغ کشید و برگشت که دقیقا

افتاد تو دل ماهان!

خنده ام گرفت اما خودمو کنترل کردم

نگا نگا چش سفیدو، خواهر زن بنده رو ول نمیکنه!

چه قفل شدن توی هم خخخخ!

۱۰۲

اههههههم. -

ترلان ازش جدا شد وگفت: ببخشید! هول کرده بود برعکس ترگل رنگ به رنگ میشد

ماهان هم یکم هول کرد ولی زیر لب گفت: کوفت و اهم برخر مگس معرکه لعنت! و بلند -

گفت: نه خدا ببخشه شما؟؟؟ نکنه حوری پری چیزی هستین واسه گود بای پارتی؟؟؟

ترلان لبخند ریزی زد و سرشو زیر انداخت وگفت: نه من خواهر ترگل هستم!

چقدر نجیب بود خواهر ترگل، چقدر خجالتی! برعکس ترگل من که پررو بود و دلم واسش قنچ

رفت! عاشق پرروگیاش بودم.

ماهان لبخند پهنی زد وگفت: چه خوب منم ماهان هستم ماهان راستین!

ترلان: خوشبختم

دست رفیق ماهم اون وسط مثل علم خشکید.

آخی خدا هیچ کیو ضایع نکنه!

دستشو با عصبانیت آورد پایین ولی یکم اروم شد!

ترلان گفت: داداش پرهام من برم دیگه.

ماهان یه دفعه گفت: حالا بمونید خوشحال میشم یعنی میشیم!

نه خواهرم به کمک احتیاج داره. -

وسریع کیفشو کولش انداخت وگفت: خداحافظ!

ماهان: برسونمتون؟؟؟

نه ترگل ماشینشو بهم دادن ممنونم. -

آخی پسر آخه چرا این جور میکنی؟؟؟ توکه این جور نبود.

۱۰۳

وقتی ترلان رفت نشست کنار من روی کاناپه و گفت:

عجب جیگریه خواهر زنت، دوستم میشه؟؟؟ -

چه بی پرده شده این بشر؟؟؟

از کی تاحالا اون ماهان مظلوم جاشو به این پرروئه داده؟؟

رو رو برم داداش فکر نکنم! -

راضیش کن. -

به من چه؟ خودت میدونی! -

و لبخند خبیثی زدم ۱ - ۱ تلافی اون بلاهایی که توی بیمارستان سرم آورد، غذاهای داغ داغ رو

توی حلقم میریخت و اب رو داغ بهم میداد.

بد نشو دیگه بهخدا کاریش نمیکنم، غیرت قلمبه نکن! -

مگه میخوای کاریش هم بکنی پررو؟؟؟ -

نه بد برداشت نکن از یه م_ا_چ بیشتر نمیرم! -

یه پس گردنی زدم بهش تا ادامه نده

با شناختی که از ترلان داشتم اهل این جور کارا نبود!

و به ماهان هم گفتم تمام اخلاقیات ترلانو، اونم یکم فکر کرد و گفت:

به نظرت چیکار کنم؟؟؟ -

نمیدونم باید صبر کنی، بذار من بهش میگویم اگه قبول کرد باشه اگه هم نه دورشو خط بکش -

باشه! -

۱۰۴

اون شب هم ماهان پیشم بود و تا ساعت ۱۲ نیمه شب باهم شوخی کردیم یه دفعه صدای زنگ

در اومد حوریه با تمام خستگی هاش در رو باز کرد که یه پسر اومد داخل، قدش بلند بود ۱۸۵

اینا، شاید هم بلند تر! موهاش رنگ من بودن و شکل دماغش همین جور، هیکل من ورزیده تر

بود یاد یه نفر افتادم... یاد یه نامرد، یاد کسی که این زندگیو از ۱۲ سالگی بهم کادو کرد، این

ویلچر روا! این بدبختی ها رو... یاد اونی افتادم که به خاطرش مامان ازیتا مرد. یاد اونی افتادم که

بهخاطر یه حسادت منو تا لبه مرگ برد. خشم... نفرت... علاقه... دلتنگی... عصبانیت. همه ی

این خصوصیات در یک لحظه به وجودم ریشه دوند

با صدای لرزون گفت:

سلام داداش خوبی؟؟؟ -

نگاهمو سمت سرامیک بردم سعی کردم حتی بهش نگاه هم نکنم

سکوت... سکوت و سکوت

داداش حرفی نمیزنی؟؟؟ -

..... -

مبارکت باشه دوماه شدی. -

قطره اشکی که توی چشمم مزاحمت داشت میکرد سر خورد و افتاد روی سرامیک

سرمو بلند کردم و گفتم:

سلام!

داداش به خدا... -

حرفشو قطع کردم:

۱۰۵

پدرام بسه میبینی که خوب نیستم اومدی یه افلیج رو تماشا کنی؟؟؟ برو -

بهخدا نمیخواستم این جور بشی به خدا... -

قسم کثیف نخور پدرام، تمام حرفات یادمه میشه بری؟؟؟ لطفا! فردا عروسیمه با عشقم خب -

زهرم نکن برو.

برم راحتی؟؟؟ -

اره برو نمیخوام حتی یک ثانیه ببینمت! -

ولی... -

ولی نداره ازت بدم میادا! -

ولی من اومدم تنها نباشی. -

اون موقع که بهت احتیاج داشتم کجا بودی؟؟؟ مادرت از ترسش فرستادت خارج میدونی اگه -

پیوند انجام میشد میتونستم مثل ادمای عادی باشم؟؟؟ میدونی فقط به دو قطره از اب

نخاعت احتیاج داشتم؟ دوقطره واسه ترمیم! همین. ولی تو زندگی کردنو از من دریغ کردی

حالا اومدی که دیر شده؟؟؟

بهخدا شرمنده منو ببخش، میبخشی؟؟؟ -

میشه بری؟؟؟ ماهان بهش بگو بره. -

ماهان: پدرام جان گفتم: نیا گفتم: نمیشه چرا اومدی؟؟؟

پدرام: نمیتونم! عذاب میکشم میفهمی؟؟؟

ماهان: الان همه چیو خراب کرده برو!

۱۰۶

پدرام رفت و من میگرن عصبیم شروع شد، دستهام میلرزید حتی قدرت بلند کردن یک لیوان

رو هم نداشتم

با چند داروی آرامش بخش خوابیدم...

صبح ساعت ۱۲ بیدار شدم و با کمک ماهان رفتم دوش دومی به قول ماهان گرفتم! البته یه

سری از بچه ها هم اومدند استخر خونه و یه دلی از عزا در آوردند.

تمام دوستای ماهان بودند و یه سری از دکترهای جوون بیمارستان! تمامشون هم پسر مجرد.

تا ساعت ۳ دیونه بازی در میاوردند.

واقعا باور این که امشب با ترگلم میتونم ازدواج کنم سخت بود، روی ابرا بودم!

ساعت ۸ بود که کروات رو ماهان واسم محکم کرد، رفتم سراغ اینه قدی اتاقم.

کفش ورنی کت وشلوار مارک ور ساچی مشکی براق که سفارش داده بودم واسم شرکتش دوخته بود، کروات دی اند جی مشکی باریک و در اخر هم عطر ۳۱۳ مین. ماهان هم کت تک مشکی مخمل و شلوار بادمجونی رنگ مخمل کبریتی وپیراهن سفید پوشیده بود.

با کمک ماهان نشستم عقب لیموزین سفیدم و رفتیم سمت ارایشگاه امشب رو تالار برج میلاد رو گرفته بودم!

رسیدیم به در ارایشگاه که من نشستم روی ویلچرم و دست گل رو توی دستم گرفتم باد میومد و نم نم بارون میزد!

۱۰۷

ترگل

صبح ساعت ۷ رفتم ارایشگاه، ساعت ۸ شب بود که کار ارایشگر تموم شد! به خواهرهام نگاه کردم؛ یکی از یکی خوشگل تر... ترلان لباس ماکسی بلند مشکی که روش کت حریر سفید بود پوشیده بود و تانیا هم ماکسی بلند شرابی رنگ که روی اون کت مشکی رنگ تور بود. موهای تانیا رو یه طرف فر کرده بود و موهای ترلان رو که خیلی بلند بود رو حالت داده بود همراه با ارایش مخصوص.

شنل خز سفید رو روی شونه ام انداختم چون هوا کمی سرد بود. وایستادمو و توی اینه به خودم نگاه کردم؛ سایه مشکی نقره ایی پشت چشمم، خط چشمم، رژ لب نارنجی رنگم، همه - چیز به طور شگفت انگیزی بهم میاومد.

نگاه به مامان کردم موهای مش شده اشو بالای سرش جمع کرده بود و ارایشی براش کرده بود. اشک توی چشمش بودو کت و دامن ابی نفتی خوش رنگی پوشیده بود که برازنده هیکل فوق العاده اش بود.

لباسم از پشت بند میخورد و روی سرم هم شیفون و تور بلندی بود که دنباله دار بود. وقتی فهمیدیم پرهام دم در منتظره یه استرس عجیبی گرفتم، دستام عرق کردن! رفتیم پایین شنل خز رو محکم دورم پیچیدم که سردم شده بود. وقتی به پرهام رسیدم دلم ریخت. خیلی خوشگل شده بود، کاش این صندلی نبود! حس کردم صدای قلبمو همه دارن میشنون. ماهان هم بود با اون نگاه های عجیبش اما بیشتر زوم بود خدارو شکر روی ترلان. پرهام با کمک ماهان سوار لیموزین شد و راننده پرهام اومد نشست پشتش، هیچ کس با ما نیومد بقیه همراه ماهان رفتند. مامان و ترلان و تانیا.

۱۰۸

وقتی نشستم پیش پرهام دستمو گرفت و ب_و_س نرمی روش زد و در گوشم گفت: خیلی خوشگل شدی! -

تو هم. -

برگشتمو توی چشمش نگاه کردم، نگاه هامون توی هم قفل شده بود که یه دفعه سرشو آورد

نزدیک و ل ب شو با زبونش تر کرد، هرم ن_ ف_س هاش اتیشم میزد، قلبم دیونه شده بود، -
 ل_ ب_ شو روی ل_ ب_ م گذاشت و دستاشو دور کمرم حلقه کرد، اروم دستشو بالا و پایین
 میاورد، عطرش دیونه ام میکرد! کمی همراهیش کردم تا ازم جدا شد نفس عمیقی کشید و
 گفت:

میخوای بقیه رو بیچونیم؟؟؟ برن خودشون جشن بگیرن؟! -
 چی؟؟؟ -

بریم یه جای خوب. -

کجا دیونه؟؟؟ -

چشمکی زد وگفت: حاضری عروس رو فراری بدیم؟؟؟

اخه مامانم اینا ناراحت میشن! -

فردا از دلشون در میاریم به ترلان اس بزن و بگو نمیریم مراسم! -

زشت نیست؟؟؟ -

نه بابا من با ماهان هماهنگ کردم. -

باشه. -

۱۰۹

اس زدمو به ترلان همه چیو توی یه اس گفتم و موبایلمو خاموش کردم، قضیه محرمیت هم
 نبود چون دو هفته پیش صیغه رو خونده بودیم.

لیموزین توی یه باغ نگه داشت، پرهام با کمک راننده اش اومد و نشست روی ویلچر و با هم
 رفتیم توی عمارت که همه اتاق هاش همکف بود، وقتی رفتیم تو از صحنه ایی که دیدم شکه
 شدم... روی زمین هر راهی رو با گل رز پر شده و شمع تزیین کرده بودند.

یه دفعه پرهام گفت:

عشقم؟ -

جانم؟! -

باید یه موضوعی رو بگم! -

بگو؟؟؟ -

من میتونم باهات باشم، مشکلم حل شده. -

چی؟؟؟ -

واقعا شکه شدم... من امادگی نداشتم، یعنی امشب واقعا عروسیم بود؟؟؟

استرس تموم جونمو گرفت!

اره عشقم من این هفته رفتمو یه عمل ساده انجام دادم. -

شل شده بودم، استرس به معنی واقعی کلمه داشتم، یه جوری شده بودم!

با ویلچر اومد نزدیکو و دستمو توی دستاش گرفت و ب_و_س نرمی روش زد وگفت:

ناراحتی؟؟؟ -

نه! -

۱۱۰

بیخیال بهش فکر نکن بریم شامون رو بخوریم. -
گفتم با خودم جدی جدی بیخیال شد و یکم خوشحال شدم، تا آخر شب کلی با هم حرف زدیم
و من توی همون لباس عروس بودم.

ساعت ۱۲ بود رفتم توی اتاق. لباسمو دراوردم. موهامو باز کردم و اخیشی گفتم. ارایشمو پاک
کردم که یه دفعه در باز شد، هینی کردم و دولا شدم لباس عروس رو جلوم گرفتم، پرهام اومد
جلو... مسخ نگام میکرد، موهام دورم ریخته بود! عجب غلطی کردم من! دلم نمیخواه عروس
بشم استرس گرفتم...

اومد جلو با ویلچر و دستشو آورد جلو و لباس عروس رو از دستم دراورد، نمیدونم چرا انقدر
دستام شل شد؟ الان همون لباس عروس هم جلومو نداشتم و بدون لباس بودم، خواستم
دستم به خودم بگیرم که پرهام دستمو اروم توی دستش گرفت، داشت دیونه ام میکرد، دکمه
های پیرهنشو باز کرد و گفت:
کمکم کن بشینم روی تخت! -

اخه هیچی لباس هم نداشتم، با خجالت تمام کمکش کردم و ایستادم بالا سرش لباس عروس
توی دستش بود چه جور بگیرمش حالا؟؟ یه دفعه دستمو کشید و پرت شدم توی ب_غ_لش
ل_ب_شو روی ل_ب_م گذاشت. این دفعه عادی نبود تمام عشقشو خرجم کرد، چشماش
مسخ شده بودن...

۱۱۱

اشکی از گوشه چشمم چکید و درد به تمام بدنم رعشه دوند. نیم ساعتی هست که رفت کنار و
منم بی جون کنارش افتادم. ملحفه رو گاز گرفتم توی دلم هق هق زدم! چی میخواستم و چی
شد؟

من نمیخواستم با یه ادمی که نمیتونه عاشقانه باهام باشه، باشم! من را ب طه اینجوری - -
رو نمیخواستم... اشکهام میریختن!

واسه اینکه نفهمه اروم رفتم از تخت پایین و رفتم زیر دوش! اه بدجنس توی حمام لباس
گذاشته بود. هق هقم با اب قاطی شد، دلم این را ب طه رو، این ازدواجو نمیخواست! مثل - -
سگ پشیمونم پرهام عاشقم هم که باشه مرد کامل نیست!

اون فلجه و از این موضوع همیشه گذشت، همیشه گذشت که حتی نمیتونه به بچه هامون راه
رفتن یاد بده! چه حماقتی من کردم؟! اشکمو پاک کردم ولی هیچ کدوم از لحظاته از یادم
نمیرفت. ب_و_س_ه_اش... هیچ کدوم!

از زیر دوش بیرون اومدم که زیر دلم ناگهان تیر کشید. دیگه حتی نمیتونستم قدم از قدم
بردارم، لباس هامو به سختی پوشیدم و رفتم بیرون توی اینه قدی اتاق به خودم نگاه کردم
رنگم زرد زرد بود.

امشب کاری رو کردم که توی قانونم نبود، قانونم فقط بالا کشیدن پولاش بود... نگاهش کردم

کش و قوسی به کمرم دادم... اخیش چقدر راحت شدم، مسکنه تاثیر داشت! رفتم اشپزخونه و کمی غذا کشیدمو و رفتم پای تی وی خوردم، خواستم برم پیش پرهام ولی بعد گفتم: به جهنم شاید خوابیده بچه افلیج، ولش کن، من که دیگه به هدفم رسیدم! بعد از اون هم کمی پاپ کورن خوردم، اخیش چقدر چسبید ساعت ۱۰ شب شد، از ساعت ۱۰ صبح تا حالا پرهامو ندیدم بالاخره دیگه دلم خواست از این تی وی دل بکنم حتما الان کپیده پای تبلتش، در رو که باز کردم از منظره ایی که دیدم جا خوردم روی زمین پر از خون بود و پرهام روی زمین افتاده بود ویلچر هم روش دویدم و ویلچر رو برداشتم تکونش دادم، تکون نخورد نبضش رو گرفتم ضعیف بود! یه لحظه عشقم گفتن های خاصش جلوی چشمم اومد، تکونش دادمو داد زدم:

۱۱۴

لعنتی چرا این کارو با خودت کردی؟؟؟ اه خدا لعنتت کنه! -
زنگ زدم به اورژانس که یه ربعی گذشت تا رسیدن!
ویلچر نزدیک گیجگاهش فرود اومده بود و کلی خون از دست داده بود، توی امبولانس به هوش اومد ولی بی حال بود.

زنگ زدم با موبایلش به ماهان و اونم گفت: تا نیم ساعت دیگه اون جاست!
دکتر از اتاق پرهام اومد بیرون

چی شد دکتر؟؟؟ -

چرا مراقبتش نبودید خانوم؟؟؟ نباید بذارید به خودش فشار بپاره! -

سالمه دیگه؟؟؟ -

خدا رحمش کرده! -

یه دفعه ماهان با دو خودش رو بهم رسوند و گفت:

چی شده؟؟؟ -

دکتر: گویا ویلچر صبح روشن افتاده و خون زیادی از دست دادند!

ماهان صورتش از خشم قرمز شد و با داد گفت:

صبح این اتفاق افتاده حالا اوردیش بیمارستان؟؟؟ هان؟؟؟ -

ترسیدم ولی کم نیاوردم و گفتم:

خب نرفتم تو اتاق ببینم چه غلتی کرده؟! -

یه دفعه صورتم سوخت و طعم شوری خون رو حس کردم!

۱۱۵

از اولشم میدونستم ه__ر__ه ایی، میذاستی یه روز بگذره و خودتو نشون بدی، حیف اون -

خواهرات و تو گند میکشی خانواده اتو! اشغال حیف عشقی که پرهام خرج تو کرده!

عصبی داد زدم: شوهرمه، چی هارت و پورت میکنی؟؟؟

هارت و پورت تو کی کثافت میکنی! -

گلمو فشار داد و زیر ل ب غرید: -

وای به حالت اگه یه بار دیگه این اتفاقا بیفته، نابودت میکنم! من پرهام نیستم که از سادگی -
اون بیچاره سو استفاده کردی واسه پولاش، فکر کردی نمیدونم؟؟؟
یه دفعه شوکه شدم، همه چیو میدونه!!!
ادامه داد:

مهدی دوست پسر عزیزت که کلی زجرش دادی دوست صمیمی منه عکستو توی موبایلش -
دیده بودم، اون روز که با پرهام دیدمت گفتم: شاید ادم شدی ولی بعد که تهشو در اوردم دیدم
چه حرف های رقت انگیزی بهش گفته بودی! پول پرست کثافت یه روز تقاص تمام این کاراتو
میدی ترگل خانوم، اون روزم دیر نیست!
وعصبی رفت داخل اتاق پرهام! بعد از اینکه اومد بیرون من رفتم داخل.
همش قریون صدقه ام میرفت، ولی من حتی یک کلمه هم نداشتم جوابشو بدم! نمیدونم چم
شده بود ولی حس انتقامم از پرهام بیشتر شده بود با حرفای ماهان!
یک ماه میگذره پرهام همه کار واسم میکنه ولی من فقط مثل سگ پاچه اشو میگیرم
تا حالا بعد از عروسی دوبار باهاش رابطه داشتم!
۱۱۶

دوبار بهم خوش میگذشت، ولی چه فایده پرهام واسه من هیچی نبود یه انسان ناقص بود یه
افلیج!
نشسته بودم پای تی وی و پرهام هم در حال خوردن بیسکوییت شکلاتی بود و کنارم نشسته
بود!
البته روی ویلچر و من روی کاناپه صدای زنگ اومد!
پرهام میگفت: با برادرش اشتهی کرده
پدرام میگفت: کلی حرف زده و اونم چون ادم کینه ایی نیست بخشیدتش!
یه دفعه در باز شد و یه پسر فوق العاده خوش تیپ بلند قد و خوش هیكل ظاهر شد، همراه یک
چمدون!
وای این پدرامه؟؟؟
به خشکه این شانس چرا زودتر باهاش آشنا نشدم؟؟؟
ایستادمو و باهاش گرم دست و روب و سی کردم، پرهام هم خوشحال بود... - -

یک هفته اس که پدرام این جاست! من هم برای اینکه توجهش رو جلب کنم لباس های کوتاه
شلوارک و دامن میپوشم، پرهام کمی تعجب کرده! ولی بیخیال!!!
پولای پرهام که مال من شد، پولای پدرامم بالا میکشم تازه کلی هم حال میکنم و خوش
میگذرونم!
ساعت ۱۰ صبح بود و پرهام رفته بود کارخونه، یه دامن کوتاه لی پوشیدمو و یه نیم تنه مشکی
استین حلقه ایی! رفتم بیرون که دیدم در اتاق پدرام بازه رفتم داخل، خواب بود!

۱۱۷

اروم دستمو نوک بینیش کشیدم که یهو چشمشو باز کرد

نشست روی تخت و گفت:

زن داداش این جا چیکار میکنی؟؟؟ -

همین جوری! -

برو بیرون این چه وضعشه؟؟؟ میشه لباس هاتو عوض کنی؟؟؟ -

خودمو لوس کردم و گفتم:

نه! -

لبخندی زد و گفت:

چرا؟؟؟ -

رفتم روی تخت و گفتم:

چون دلم میخواد! -

پاهای لختمو روی پاهاش انداختم که یه نگاهی از بالا تا پایین کرد و دستی توی موهایش کشید

و گفت:

لاله الا الله، میشه بری بیرون فهمیدم خیلی جیگری! -

نوچ! -

دستمو گرفتم از تخت کشید پایین خودشم ایستاده بود، یه نگاه اجمالی از بالا تا پایین کرد!

در حالی که صدایش میلرزید گفت:

برو خوبیت نداره یه وقت یه کار دستت میدما! -

خب بده! -

۱۱۸

و ل_ب_م_و_روی_ل_ب_ش_گذاشتم، منو برد روی تخت که یهو پشیمون شد و داد زد: - -

گمشو بیرون تا خونتو نریختم ه_ر_ز_ه! -

و دستمو کشید و پرت کرد از اتاق بیرون، وای نکنه به پرهام بگه؟؟؟ حالا چیکار کنم؟؟؟

نوچ نمیکنه این کارو. رفتم اتاقم و بلوز شلوار پوشیدم! تانیا بهم میگفت واسم یه سوپرایز داره!

رفتم پایین که صدای زنگ اومد همون موقع پدرام از پله ها پایین اومد!

تانیا اومد منو ب_و_س_کرد و گفت:

سلام عشقم! -

یه لحظه از تعجب نزدیک بود شاخ در بیارم و پرید سمت پدرامو ب_غ_ل_ش_کرد!

پدرام هم معلوم بود از من خوشش نیامد.

تانیا گفت: سوپرایز!!!! پدرام میخواد اون هفته بیاد خواستگاریم.

چی؟؟؟؟؟ -

پدرام: بله میخوام برم این خانوم کوچولو رو بگیرم.

و بعد ب_و_س_ه_ایی کوتاه بهم کردند، حرصی شدم! تانیا هیچ حقی نداشت کسی که من یه

هفته اس دارم روش حساب باز میکنم بر بزنه!

یک هفته گذشت... .

یکم پدرام توی دستم بود مثل موم. تاریخ خواستگاریم عقب انداخت هر دفعه ایی که منو

میب_وس_ی_د.

خوبه! مگه کسی میتونه از من بگذره؟؟؟

۱۱۹

با هم شرط گذاشتیم که من برم به پرهام بگم طلاق میخوامو با هم ازدواج کنیم!

جمعه بود، هیچ کی خونه نبود جز منو پرهام!

پرهام باید یه موضوعی رو بگم! -

چی زندگیم؟؟؟ -

من طلاق میخوام! -

به وضوح رنگش پرید و داد زد:

چی میگی؟؟؟ -

طلاق! -

آخه چرا؟؟؟ -

دوست ندارم. -

تو که... -

میدونم ولی دیگه دوست ندارم پرهام، خسته ام نمیخوام با یه ادم افلیج باشم... -

پرهام

چی افلیج؟؟؟ -

رسم قلبم شکست، یعنی من از دید تنها عشقم، از دید تنها امید زندگیم یه افلیج بودم؟؟؟

یه عقب مونده؟؟؟

اره دیگه افلیجی، کارشم نمیشه کرد! من یه مرد کامل میخوام یکی که همه جوره باشه نه تو -

که هرکی برسه میتونه لت و پارت کنه، تو ناقصی واسه من!

۱۲۰

چی؟؟؟ -

من یه ناقصم؟؟؟

تمام وجودم، تمام دنیا روی سرم اوار شد!!

ترگل من با اون نگاه پاکش میخواست ترکم کنه؟؟؟ این روزا نگاهش رنگ و بوی دیگه گرفته

بود!

ولی من نمیتونم، حالا واسه فراموش کردن خیلی دیره، خیلی...! حتی اگه شده به پاشم میافتم

تنهام نذاره!

من تنهایی نمیتونم، دووم نمیارم! به التماس افتادم:

تو رو قران ترگل زندگیمون رو خراب نکن! -

چی میگی؟؟؟ قسم الکی نخورها، میگم یه افلیجی، یکی که نمیتونه همه جوهر کنارم باشه! -
به قران دیگه هرکار بخوای میکنم اصلا هرچی تو بگی همون میشم خوبه؟ اصلا هرچی تو -
بخوایی فقط نرو همین!

چه انتظار سختی، متاسفم! میگم نمیخوامت مگه کری؟؟؟ نمیفهمی؟؟؟ خر شدی؟؟؟ -
چقدر توهین میکرد، چقدر ساده منو میشکست، غرورم هیچ زندگیمون هیچ اخه چی ارزششو
داره؟؟؟ واسه کی؟؟؟

من شکستم اه از نهادم بلند شد اهم اسمون رو سوزوند و این واقعیت داشت!
این بود مرگ تدریجی من... من یه افلیج بودم یه ادم ناقص، یکی که روی ویلچر میشینه، چون
روی ویلچر میشینم حق عاشق شدن ندارم؟ چون روی ویلچر میشینم کم کامل نیستم فقط
پولام مهمه؟؟؟

۱۲۱

شکستن یه ادم مهم نیست، به جهنم کشید دنیاوا
من باختم! همه چیمو باختم، الان صفر صفرم.
یعنی من به خاطر یه اشتباه باید افلیج بشم؟ یعنی همه ی حرفای حوریه و ماهان و بقیه
حقیقت داشت؟؟؟ یعنی چی؟؟؟
اه بلندی کشیدم و اشکهام از روی گونه هام سر خورد.
اه هندیش نکن دیگه گریه واسه چی؟؟؟ میگم افلیجی، نمیخوامت، خدا روزیتو جای دیگه -
حواله کنه.

ولی من دوست دارم ترگل! -

وای خدا، برو واسه یکی بگو که تو رو بخواد. -

یعنی منو نمیخوای؟؟؟ -

واسه چی بخوامت؟ -

وقهقه خنده شیطانی زد، اخه یه ادم چقدر میتونه بیشعور باشه؟؟؟

اخره یه ادم چقدر کثیف؟؟؟

میتونستم از ترگل متنفر باشم؟؟؟

اون عشق اولم بود، عشق اخرم، زندگیم، نفسم!

خیلی بدبختی پرهام، سعی کن ساده نباشی من فقط دارایی هاتو میخواستم اخه کدوم خری -
باور میکنه دختری به خوشگلی من، به جیگری من، همه چی تموم! وقتشو عمرشو اهدافشو با
یه ادمی که روی ویلچر میشینه تلف کنه؟؟؟ هان؟؟؟ توبگو؟؟؟ اخه حیفا این قیافه نیست به

۱۲۲

پای یه ادم فلج سوخته بشه؟؟؟ حیفا عمرم نیست که به پات بریزم؟؟؟ من دلم میخواد عشق
و حال کنم، تازه به پول رسیدم!

ترگلم فقط یه چیز میتونم بگم، من نفست بودم نه؟؟؟ -

..... -

چه زود زدی تو کار تنفس مصنوعی! -

..... -

عمرت بودم نه؟؟؟ -

..... -

ههه به عزرائیل نکنه رشوه دادی؟؟؟ -

اشکهام بی اجازه میریختند بدون این که در نظر بگیرم غرورمو!

ادامه دادم:

تو قلبت بودم نه؟؟؟ -

..... -

میدونم تو قلبت میل راحتی زیاده هر روز یکی میاد و میره نه؟؟؟ -

برو بابا به یکی بگو اینارو دلش بسوزه! -

این جملشو با بغض گفت:

شاید ته دلش به درد اومد، ولی به پای قلب من که توی کوره بود وشکسته نمیرسید!

به پای این عاشق تنها نمیرسید!

پدرام بهم گفته بود یه سوپرایز داره، هههه گفت: میخوام هر دوتون باشید!

۱۲۳

نه من حوصله اشو دارم نه ترگل حوصله منو

ناگهان در باز شد و منو ترگل هاج و واج نگاه میکردیم، پدرام اومد داخل!

پشت سرشم تانیا و ترلان ظاهر شدند، ترگل با غیظ نگاه میکرد

حوریه و ماهان هم اومدند! این جا چه خبره؟؟؟ نکنه واسه داغون و بدبخت بودن من جشنه؟؟؟

بالاخره پدرام که دو هفته ایی هست را ب ط ه امون جوش خورده ل ب گشود - - - - -

به سلام ترگل خانوم کرلاش! -

کرلاش؟؟؟ چی شده بود؟؟؟

ترگل با کمال تعجب نگاه میکرد!

لبخند تلخی زد وگفت:

واست متاسفم ترگل خانوم، خیلی! فکرشو نمیکردم انقدر پست باشی. -

بعدش دستشو زیر چونه اش گذاشت وگفت:

خب خودت میگی یا بگم؟؟؟ -

ترگل گیج زده بود یهو داد زد:

چی بلغور میکنی ها؟؟؟ -

پدرام رو به من چرخید وگفت:

نوچ این زنت مایل نیست بگه همه چیو، پس خودم میگم! -

ترگل داد زد: چیو میخوایی بگی؟؟؟

پدرام: استپ استپ زن داداش، حالا میفهمی! پرهام جان میدونم کاری که در حقت ۱۴ سال

پیش کردم اند بیشعوری بود ولی این خانوم به اصطلاح محترم دیگه رو دست من کثافتم زد!

۱۲۴

چی شده پدرام؟؟؟ -

راسش داداش من دو ماه پیش ماهان بهمم همه چیو گفت: این که به ترگل شک کرده منم - کنجکاو شدم و بسنجمش ببینم چه جور ادمیه! ولی زود بند رو به اب داد، این زن داداش ما خیلی زود دورو بودنشو نشون داد، پول پرست بودنشو! خب بعد اون روز من تصمیم گرفتم نذارم هیچ احدی بخواد پاشو از گلیمش دراز تر کنه، ماهان هم مشاهده این دختر نه تنها به من وتو رحم نکرد بلکه به خواهراشم که از خون ویوست خودش بودند رحم نکرد!

تانیا: اه بسه پدرام چی میگی عقب خواهرم؟؟؟

پدرام: بین حقیقته، من حتی به خاطر کارایی که خواهرت کرده از تو هم بیدار شدم عشق پاک مارو هم به گند کشید پس بذار همه چیو میفهمی!

ماهان: حتی باعث شد منو ترلان نامزدیمون رو بهمم بزنی ادم به این خودخواهی ندیده بودم خیلی پستی ترگل خانوم.

پدرام: بذار داداش ماهان بقیه اشو بگم داداش من، این دختر سرتو شیره مالیده با اجازه این پست فطرت بذار فیلمشو میبینیم از روزی که من اومدم توی این خونه تاحالا مدارک هست به اندازه کافی!

ترگل داد زد:

خفه شو پدرام پرهام بهش گوش نده میخواست به من ت ج ا و ز کنه نذاشتم داره چرت - میگه!

ناگهان پدرام بی برو برگرد کشیده ایی به گوش ترگل زد که ترگل پرت شد گوشه ایی از سالن پدرام با داد گفت: من یا تو؟؟؟

۱۲۵

و رفت سمت سینما خانواده و فلشی رو داخلش زد وگفت:

اگه این حرفو نمیزدی بهت رحم میکردم ترگل خانوم ولی خیلی پستی حالم ازت بهمم - میخوره، جات توی فاضلابه عوضی.

فیلم شروع شد و من توی سکوت خودم غرق شدم

این ترگل من بود که واسه من نقشه میچید؟؟؟

این ترگل من بود که وقیحانه توی بغل برادرم رفته بود؟؟؟

این ترگل من بود که منو نمیخواست، نکنه دارم خواب میبینم

چه شوخی بی مزه ایی بود! بسه خدا.... بسمه.

داد زدم: نه

و با مشت محکم روی میز وسط سالن زدم

خون همه جای دستمو بعد هم لباس هامو پر کرد.

* ۱ هفته بعد *

به نقطه نامعلومی خیره شده بودم... ۱ هفته مردم، خلیا بعد رفتن خلیا نمردن ولی خلیا زندگی هم نکردن! خلیی حرف واسه زدن دارم اما ترجیح میدم سکوت کنم. رفتن بابا اینقدر ناراحتم نکرد.

اتاقم خالیه خالیه، فقط یه تخت توشه و یه سری پرده! غروب جمعه دلگیره، وقتی نگاه میکنم به گذر عمرم میبینم هر روزم مثل غروب جمعه اس، زخم من همیشه پانسمان! از درون داغونم به باند پیچی دور دستم نگاه میکنم!

۱۲۶

دستمو میبرم سمت کنترل و اهنک همیشگی رو پخش میکنم، اهنکی که توی این یه هفته شده مونس من...

"هیـــس بذار بخوابه راحت

چیزی نگو بذار فقط صدای ساعت

واسش لالایی بخونه

شاید یادش بیاره

چه روزایی که دنبالش بودم پیاده

فقط له شد غرورم

به کسی نگو

بامن چیکار کردی این که چیزی نبود

وقتی دیدم دور و برت بودم اضافه اس

گفتی نباشی میمیرم حالا زنده ای چرا پس؟؟

هان؟ بگو شاید به خودم پیام

منو ول کردی رفتی تو اوج سختیام

خدایی چی داری بگی؟؟؟

مگه چیزی گذاشتی لعنت به لحظه هامون

لعنت به عشقی که داشتی

حالا راحت و بیخیال داره مسیرشو میره

بدبخت اونیه که بعد من اسیر تو میشه

۱۲۷

بدون از تو واسه خودش یه فرشته ساخته

حالا موندم منو قلمی که هرچی نوشته باخته

دلتم گرفته اسمون

از ادمای شهرمون

از اون کسی که بیخیال

نشسته دست تو دست اون

دلش یه جای دیگه بود
 همش میگفت مال منه
 نبودنش ساخته داره
 بغض گلومو میشکنه
 شکایت از کسی نکن
 اگه یه روز دلت شکست
 اینم تقاص اون دلی
 که عمریو به پات نشست
 گریه نمیکنم دیگه
 غرورم نمیشکنم
 رفتی ولی یادت باشه
 هیچ وقت ازت نمیگذرم"
 (علی بابا)

۱۲۸

با تموم شدن اهنگ دوبار پلی میکنم، دو تقه به در زده میشه و ماهان میاد داخل
 سلام داداش گلم خوبی؟؟؟ -
 توی این یک هفته میتونم قول بدم از خونه من تکون نخوردن هم ماهان و هم اینکه مهدی و
 پدرام
 مهدی دوست پسر ترگل بود، وقتی من زیاد باورم نمیشد ماهان به مهدی خبر داد که بیاد و
 همه چیو واسم مو به مو بگه.
 اینکه ترگل چه جور ادمیه! ولی با این همه گندی که به زندگیم کشید نه اون اقدامی واسه
 طلاق کرد نه من!
 رابطه ماهان و پدرام هم با ترلان و تانیا شکر اب شده
 اونم همش به خاطر ترگل
 الو پرهام خوبی؟؟؟ -
 خوبم! -

توی اوج عصبانیت هم اگه سوالی ازم پرسیده میشد بدون شک جواب میدادم؛ اونم با خون
 سردی
 خدارو شکر میگم بیا بریم فردا دادگاه طلاق بگیر راحت بشی! -
 میشه تنهام بذاری؟؟؟ من جایی نمیام! -
 باشه هر جور میدونی لااقل بیا بریم شام بخور دو روزه فقط یه لیوان اب خوردی! -
 نمیخوام میل ندارم. -

۱۲۹

داداشم نکن این جور با خودت، نمیخوام نصیحت کنم ولی چقدر بهت گفتم: چشمانو باز کن -

ترگل ادم خوبی نیست.

چرا؟؟؟ -

چی؟؟؟ -

چرا اگه منو دوست نداشت حتی تا عروسی هم پیش اومد، حتی باهام رابطه برقرار میکرد؟؟؟ -

اینو نمیدونم ولی اون ادم درستی نبود غذاتو بیارم اینجا؟؟؟ -

یه امشبم بیخیال. -

رفیق داری نابود میشی! -

فدای یه تار مو ترگلم! -

انقدر ترگل ترگل نکن، الان داره واسه خودش عشق و حال میکنه اینو میدونی بدبخت؟؟؟ -

چی؟؟؟ -

داره خوش میگذرونه؟؟؟

بعله اقا هیچی نگفتم این چند روز، ولی هرشب از این کنسرت به اون کنسرت حجابشم که -

هیچی نگم بهتره ببین بهش فکر نکن!

سعیمو میکنم. -

بهدخدا اگه از فردا اومدم و حال روزت مثل حالا بود من میدونمو تو! -

..... -

بهدخدا قسم خوردم من رفتم شب بخیر. -

شب بخیر. -

۱۳۰

رفت ومن باز توی سکوت مطلق نشستم!

به شب عروسیمون فکر کردم، ترگل اوج زیبایی خدا بود! به اون شب که باهم رفتیم سینما!

به شبهای خوبمون ...

یعنی الان به کی میگه عشقم؟؟؟ یعنی الان سرش شلوغه؟؟

به سختی تا نیمه های شب کلنجار رفتمو خوابم برد!

الان دومه گذشته دو ماه که شب ها خوابم نمیره، یادمه هرشب ترگل با دستای خودش واسم

چایی بابون میاورد، الان فهمیده که من هیچی از دارایی هامو به اسمش نکردم بدجور شکاره...

یعنی یه ادم انقدر پول واسش ارزش داره؟؟؟

ماهان میگه داره روی طلاق از من و اینکه با یه ادم که ۲۰ سال از خودش پیر تره کار میکنه

که باهش ازدواج کنه، از قرار معلوم طرف حسابی میلیاردره!

اینم از ترگل من!

با اینکه به همه گفتم فراموشش کردم ولی هرشب میرمو و البوم عکسامون رو ورق میزنمو

و کلی حسرت واسه اون روزا میکشم!

فردا هم با اصرار های ماهان و پدرام دارم میرم امریکا واسه عمل!

هههه واسه اینکه دیگه افلیج نباشم

۱۳۱

ترگل

پدرام در حقم خیلی نامردی کرد پرهام هم هیچی به اسمم نکرد، فقط تونستم همون آ او دی و طلاها رو ازش به دست بیارم، از هیچ کدوم کارا راضی نبودم، هر شب یاد پرهام میافتادم و نیم ساعت بهخاطر بلاهایی که مستحقش نبود گریه میکردم، بابا و مامان عاقم کردن! از خونه بیرونم کردن، ولی من با این حرفا میرم هر روز یه سر به خواهرامو و مامان دور از چشم بابا که سر کاره میزنم.

یادمه پرهام توی کارخونه اش به بابا کار داده بود، با این حساب هنوز اخراجش نکرده این کارای خوبش هر روز بیشتر از روز قبل پشیمونم میکنه!

ولی کاریه که شده! ای کاش به حرفای ترلان و تانیا گوش میکردم!

ترلان کمی رابطه اش با ماهان بهتر شده ولی نه در حد قبل، اینا هم همش تقصیر منه! توی این خونه که توی غرب تهران خریدم تنهام، یه اپارتمان یعنی یه واحد ۱۰۰ متری و یه زانتیا خریدم

توی یه بیمارستان هم دوشیفته کار میکنم، امروز جمعه است و دقیقا دوماه گذشته از اومدنم از خونه پرهامه، دلم نمیداد ازش طلاق بگیرم!

به دروغ واسش پیغام دادم میخوام بهخاطر یه پیر مرد طلاق بگیرم ببینم عکس العملش چیه؟؟؟

ساعت ۶ عصر بود دو روزه حالت تهوع خیلی دارم، رفتم سر تقویمم! وای نه دوماه سریع لباس پوشیدم رفتم به نزدیک ترین داروخونه
بله؟؟؟ -

۱۳۲

راستش تست میخواستم! -

چه تستی؟؟؟ -

بارداری. -

الان کدوم نوعش رو؟؟؟ -

اون که مطمئن تره. -

رفت و واسم دو تا تست آورد

چندتا؟؟؟ -

همون دوتا رو بدیدا! -

میشه ... هزار! -

همون قدر که گفت رو از کیفم در اوردمو بهش دادم

سریع رفتم با ماشینم سمت خونه! رفتم دستشویی و یکی از تست هارو دادم! کمی صبر کردم

استرس به جونم افتاده بود

دو تا خط...

دوتا خط یعنی مثبت...

هینن من حامله ام! -

نمیدونستم بخندم یا گریه کنم، من حامله ام؟؟؟ وایی نیمی از وجود پرهام توی دلمه

یعنی؟؟؟

دستم روی شکمم کشیدم و زیر لب گفتم: -

پرهام من حامله ام بچه امون داره میادا! -

۱۳۳

وای خدایا این دیگه چه زندگیه؟؟؟ تا صبح راه میرفتم و با خودم حرف میزد

در اخر هم جنین وار توی خودم پیچیدم و پتو رو روی سرم کشیدم.

۱ هفته گذشته توی دوراهی موندم که به پرهام بگم یا نگم؟؟؟

پرهام

ماهان اگه من چیزیم شد نذار ترگل بی پولی بکشه! -

چی میگی تو؟؟؟ مگه نگفتی فراموشش کردی؟؟؟ -

ماهان مگه ادم عشق اولشو فراموش میکنه؟؟؟ -

امان از دست تو. -

بهش کمک میکنی؟؟؟ -

ایشالله که چیزیت نمیشه. -

ماهان؟ -

جانم؟؟؟ -

بین داد و بیداد راه ننداز ولی من ترگل رو به خواسته اش رسوندم، تمام دارایی هامو به -

اسمش کردم!

چی؟؟؟ دقیقا چه غلتی کردی؟؟؟ -

یه دفعه در باز شد و دکترهای امریکایی اومدند و من رو به سمت اتاق عمل بردند توی راه مدام

ماهان داد و بیداد میکرد که چرا این کارو کردم؟

رفتم توی اتاق عمل و با زدن داروی بیهوشی به خواب عمیق رفتم

۱۳۴

توی خواب خواب دیدم ترگل میگه:

عشقم من بهت نیاز دارم بری میمیرم! -

همش این حرفو میزد.

ماهان

نشستم توی سالن انتظار پدرام هم اومد، جریان پرهام که تمام داریشو به اسم ترگل کرده رو

گفتم! اولش دیونه شده بود ولی کمی که گذشت اروم شد.

من نمیفهمش پدرام! -

منم. -

من ترلان رو به خاطر کارای ترگل بیخیال شدم، این چند ماه ولی اون حالا میگه هنوز عاشق -

ترگله چیکارش کنیم دیونه اس نه؟؟؟

منم نمیفهمم من دیگه قید تانیا رو زدم ولی این دیونه هنوز عاشق این ترگله فکر کنم -

جادوش کرده خخخ!

بهبش نمیاد جادوگر باشه خخخخ! -

از این عفریته همه چیز برمیاد! -

پرهام بشنوه ناراحت میشه ها جلوش نگوا! -

داداش من، توی کله اش جای عقل یه بوته شلغم گذاشتن. -

واقعا هم! -

۱۳۵

یه دفعه پرستارا با شدت به سمت اتاق عمل دویدند و دکتر مضطرب بیرون اومد. به انگلیسی

گفتم:

چیزی شده؟؟؟ -

ایست قلبی. -

ناگهان دنیا روی سرم خراب شد! هق هق منو پدرام فضا رو پر کرده بود. چندتایی پرستار

دویدند به سمت اتاق عمل! چند دقیقه گذشت که دکتر اومد خسته ماسک رو برداشت

چی شد؟؟؟ -

بردیمشون ریکاوری، خوشبختانه همه چیز خوب پیش رفت به جز یک بار که - ۵ دقیقه کاملاً

مردند ولی خدارو شکر برگشتند!

ممنون. -

پدرام: ممنونم کی بهوش میان؟؟؟

شاید یک ساعتی طول بکشه! -

ممنونم! -

دکتر رفت و یک ساعت هم گذشت! به هوش اومده بود...

یک هفته می گذره، یک هفته از گذشتن عمل پرهام! دوره درمان رو میگذرونه! هرکاری

میکنیم عاشق یه نفر دیگه بشه فایده نداره! حالا هم که میدونه ما میدونیم ترگل رو دوست

داره هنوز، عکسشو راحت گذاشته بالای سرش، هر روز هم منو وادار میکنه به ترلان زنگ بزنم!

۱۳۶

ترلان بهم گفته که ترگل از پرهام حامله اس اولش خیلی ناراحت شدم ولی الان خیلی

خوشحالم!

پدرام هم خیلی ناراحت شد ولی الان هر روز درحال خرید لباس بچگونه اس و خوشحاله به

پرهام چیزی نگفتیم و الا این دوره درمان ۶ ماه رو که ۳ ماه شده رو بیخیال میشه! و

برمیگرده ایران!

ترگل ۳ ماهشه الان، ترلان میگه: بابا ومامانش وقتی فهمیدند حامله اس بخشیدنش و الان راحت رفت و امد میکنه به خونه اشون.

ترگل

همراه ترلان رفته بودیم خرید که برگشتیم به خونه! به محض اینکه در رو بستم ترلان رفت داخل یه دفعه یه نفر دستمو از پشت کشید. برگشتم دیدم اراده، محلت نداد و چاقو رو توی شکمم فرو کرد حس کردم دارم میمیرم، اولش داغ شدم ولی بعد از - - ۲ دقیقه حس سوزش بهم دست داد! ایستادم. پوزخند مسخره ایی زد و چاقو بعدی رو فرو کرد، نتونستم جلوشو بگیرم

با قهقهه گفت:

جیگر حالا با این حرکت سوم حسابی خوشگل میشی بینم اقاتون دیگه طرفت میاد؟؟؟ - و ناگهان مایعی رو روی یک طرف صورتم ریخت و فرار کرد!

هر کاری میکردم پاک نمیشد، حس میکردم داره پوستم داغون میشه تا از حال رفتم. چشم باز کردم زیر دلم تیر کشید و بدتر از اون دردی بود که به صورتم رعه دوند.

۱۳۷

مامان بالای سرم در حال اشک ریختن بود به محض اینکه متوجه شد داد زد: خدایا شکر خدایا شکر! همین کلمه رو شنیدم و هجوم تعدادی دکتر و پرستار رو، چشمم که کمی سنگین شد. به زور باز نگهش داشتم، پرستارها مامان رو به بیرون هدایت کردند!

پرستار: خوبی؟؟؟

صورتم میسوزه! -

دکتر: معجزه شده ترگل خانوم.

معجزه اینکه صورتم میسوزه؟؟؟ -

و اشک هام از روی صورتم ریخت

یکی بهم بگه چم شده؟؟؟ -

پرستار: شما دو ماه پیش یه حادثه اسید پاشی واستون رخ داد و چندتایی چاقو توی شکمتون

زده شد این دوماه کمای سنگین بودید الان خدا سرتون منت گذاشت که به هوشید!

چی میگی؟؟؟ اسید چیه؟؟؟ من؟؟؟ -

من...

من ترگل خوشگلترین دختر دیگه زیبایی نداشتم؟؟؟

من صورتم و پوستم ازبین رفته بود؟؟؟

من حتی لیاقت داشتن بچه پرهام هم نداشتم!!!

داد زدم:

چرا؟؟؟ -

۱۳۸

و تمام سرم و سوزن هارو از دستم بیرون کشیدم پرستارها جیغ های هیستریکم رو بیخیال شدند و محکم من رو به تخت بستند و با زدن آرامش بخش به خواب عمیق فرو رفتم! پرهام: تقاصه ترگلم تقاص.

ماهان: تقاص کارتو دیدی!

من خوشگلم فکر میکنی یه دختر خوشگل میتونه همه چیشو ارزوهاشو واست فدا کنه؟ - افلیج؟؟

تانیا: خواهر تقاص این همه دل شکسته رو دادی!

پدرام: توی ه _ ر _ زه ایی، با دل داداشم بازی کردی تقاصشم دیدی ه _ ر _ زه تقاصشو دیدی!

با جیغ از خواب پریدم که مامان ب _ غ _ ل _ م کرد با حق میگفتم:

مامان تقاصشو دیدم! -

هیس دختر گلم. -

مامان دیدی؟؟؟ دل شکوندم تقاصشو دیدم! -

عزیزم؟! -

مامانی منو ببخش! -

دستشو روی اشکام میکشید و ب _ و _ س _ م میکرد.

مامان تقاص همه گناه هامو دیدم، مامان تقاص زهرخنده هامو دیدم، تقاص دل شکسته - پرهامو دیدم مامانی، مامانی من از مردن میترسم!

۱۳۹

هیس. -

مامان حتی نمیدونستم جنسیت بچه ام چیه؟؟؟ -

عزیزم! -

مامان بچه ام هم پاسوز این تقاص شد. -

هیسیسیسیسیسی -

مامان من لیاقت زنده موندن رو ندارم! -

بسه پرستار پرستار! -

یه دفعه دو تا پرستار اومدن توی اتاق

بله خانوم؟؟؟ -

میشه آرامش بخشش بزینید؟؟؟ -

با آرامش بخش بعدی خوابیدم! خواب یه بچه ناز... چرا همش گریه میکنه؟؟؟ بچه منه؟؟؟

اراد اونو گرفت ازم و داره میدوه... چرا بهش نمیروم پرهام دستمو گرفته.

"اه ولم کن"

من بچه امو میخوام

پرهام میگه: ترگل بذار بره، باید زجر بکشی باید تقاصشو ببینی.

* ۱ ماه بعد *

ترگل مامان بیا بخور سوپ خوبه واست -

.....

۱۴۰

ترگل لیج نکن -

چرا پرهام نمیاد دیدنم؟؟؟ -

ترگل؟ -

چرا مامان؟؟؟ چرا؟؟؟ -

و شروع به زدن توی سر و صورتتم کردم، مامان ب_غ_ل_م کرد و نوازشی روی موهام کرد و گفت:

میاد عزیزم میادا! -

نکنه از من بدش میاد هان؟؟؟ بهش بگو دوستش دارم، به خدا بهش بگو پشیمونم بهش بگو -

قبلا هم پشیمون بودم چرا نیست؟ من پرهامو میخوام!

و از هق هق خوابم برد، حتی میترسیدم توی اینه به خودم نگاه کنم از اینه ترس داشتم از یه

ادم زشت ترس داشتم!

* پرهام *

لباس هامو آوردی ماهان؟؟؟ -

اره دارم میام تو راهم. -

تلفن رو قطع کردم این چند روز در جواب پرسش سوال همیشگی که میپرسیدم ترگل

چطوره؟؟

فقط میگفت: خوبه!

۱۴۱

هیچ خبری از اون بهم نمیداد! ایستادم و رفتم سمت پنجره قدی اتاق خصوصیم توی

بیمارستان و محوطه رو نگاه کردم!

باورم نمیشه که دیگه میتونم به راحتی راه برم، حتی باورش مثل یک رویا شیرینه. دستی

توی موهام کردم که در باز شد و پدرام و ماهان با هم دیگه وارد شدند. قد من از پدرام ۵ سانت

بلند تر بود! لباس هامو پوشیدم و رفتم سراغ اینه و نگاهی اجمالی به خودم کردم، امروز پرواز

ایران داریم....

باورم نمیشه امروز میتونم و برم راحت به ترگل بگم ببین عشقم دیگه افلیج نیستم نمیخواد

طلاق بگیری! نمیخواه با یه ادم پولدار ازدواج کنی! من هستم زندگی...
 گرمکن زردمو روی پیراهن مشکیم پوشیدم و شلوار کبریتی قهوه ای هم پام بود، رفتیم سمت
 فرودگاه. این چند روز کمک های ماهان و پدرام رو به هیچ وجه فراموش نمیکنم، همه جوره
 کنارم بودن!

با اعلام شماره پروازمون سمت هواپیما رفتیم و بعد از گذشت ۱۲ ساعت به دبی رسیدیم و از
 اونجا هم به سمت تهران. ساعت ۱۱ ظهر روز پنج شنبه بود که رسیدیم تهران! تهران توی
 فصل مهر...

بارون گرفت... تمام ریه ها و کیسه های هومو پر از هوای الوده تهران کردم. زیر ل ب زمزمه -
 کردم:

"مرا به طوفان داده ای... خودت کجایی؟؟ عزیزم کجایی؟؟"

رفتیم به سمت خونه، ماهان و پدرام هم همراه من اومدند و با پیشنهاد اونا من پشت رل
 نشستم!

۱۴۲

کمی از رانندگی میدونستم و امریکا هم گواهینامه گرفتم به لطف پدرام. توی این ماشین به
 چشمای سبزم نگاه کردم. لبخندی روی ل بم اومد -
 توی ذهنم گفتم:

ترگلم ببین مردت شدم همه جوره پایه ات شدم هیچ کی نمیتونه بهت تو بگه -
 اول رفتیم سر مزار بابا ومامان هامون
 سرمزار بابا گفتم:

ببین بابایی پسرت دیگه مرد شده -

روی پای خودم وایستادم دیگه. دیدی بالاخره همه چی درست شد؟؟؟ شرمنده زیاد نمیونم
 قول میدم دفعه بعد با عشقم بیام دست ب وستون و فاتحه ایی خوندیم و راه افتادیم سمت -
 خونه. حوریه به محض دیدنم با اشک پرید توی ب غ لم - -
 یاد اون ب و س ه اول افتادم که حوریه دیدمون. لبخندی روی ل بم نشست - - -
 روبه حوریه گفتم:

از ترگل چه خبر؟؟؟ -

و چشمکی زدم. نگاه کردم به ماهان و پدرام که ابرو بالا میانداختند
 خنده ایی کردم و گفتم:

چه خبره؟؟؟ -

حوریه انگار متوجه نگاه های اونا نشد وخیلی خوب شد که نشد وبا غم گفت:
 نمیدونید مگه؟؟؟ -

نگران پرسیدم: چیو؟؟؟

۱۴۳

ایشون باردار بودند -

یه دفعه ماهان پرید وسط حرفش..

بعدا میگی حوریه جان -

با عصبانیت گفتم:

بودند؟؟؟ چرا فعل گذشته به کار میبری؟؟؟ -

یعنی چی؟؟؟ یعنی از من حامله بوده و سقط کرده؟؟؟ یا نکنه از اون یارو پیر مرده؟؟؟

راسش اقا بچه اتون مرد یه لات چاقو کش به خانوم چاقو میزنن واسید توی صورتش -

میپاشند

چی؟؟؟ چاقو چیه؟؟؟ اسید یعنی چی؟؟؟ چی شده درست بگو؟؟؟ -

ماهان دست روی شونه ام گذاشت وگفت:

قول بده اروم باشی ببین چیز خاصی نیست -

عربده کشیدم:

چی چیو خاص نیست؟؟؟ نکنه شماها خبر داشتید؟؟؟ -

حوریه: پسر من این قضیه دو ماه پیشه ببخشید من فکر کردم اقا پدرام بهتون گفتند

عصبی داد زدم:

یکی بهم بگه اینجا چه خبره؟؟؟ -

همه سکوت کرده بودند پریدم پشت رل و با شدت تمام از خونه زدم بیرون. در خونه ترگل

چنان ترمز زدم که جیغ لاستیک ها بلند شد

۱۴۴

یه دفعه دیدم در باز شد و مادر ترگل سراسیمه پرید بیرون و داد میزد مردم کمک دخترم

میخواود خودشو از پشت بوم پرت کنه. پریدم پایین. ناباورانه با بهت نگاهم میکرد. چند بار

پلک زد وگفت:

پرهام؟؟؟ -

بله مامان خودمم -

تو توکه؟؟؟ -

ترگل کجاست؟؟؟ -

یهو انگار یاد چیزی افتاده باشه رنگش پرید و با ضجه گفت:

میخواود خودشو از پشت بوم پرت کنه پایین -

چی؟؟؟ -

سریع پریدم توی خونه وپله های پشت بوم رو دوتا یکی رفتم بالا. ترگل لبه پرتگاه ایستاده بود

داد زدم : نه

وقتی برگشت با ناباورانه به صورتش خیره شدم. اون صورت قشنگش. اون چشم و ابروش چی

شده بود؟؟؟ به سر ترگل من چی آورده بودند؟؟؟

خواست خودشو پرت کنه پریدمو واز پشت گرفتمش که پرت شد توی بغلمو و باهم ولو شدیم

کف پشت بوم. توی ب غ لم افتاده بود و ضجه میزد - -

"خدایا چرا دیونه شدم دیگه؟؟؟" چرا دارم پرهامو میبینم ایستاده

۱۴۵

ترگل

دیگه از همه چی سیر شده بودم. مخصوصا اینکه پرهام حتی نیومد یه سرم بزنه. رفتم بالای پشت بوم. ۱۰ دقیقه گذشت رفتم لبه ی پرتگاه...
یه دفعه طنینی اشنایی گفت:

نه -

چقدر صداش شیرین بود. چقدر به دل مینشست. یاد اون روزیم انداختم که فهمیدم عاشقشم یاد بچه ام. یاد اون کلمه "تقاص"
سرمو برگردوندم. خدایا شاگردم ازت که عزرائیلمو پرهام کردی. این مرگ شیرین ترین مرگمه عزرائیل شده پرهامی که روی پاهاش ایستاده. لبخند ژکونده زدمو وخواستم خودمو پرت کنم که حس کردم مثل یه پراز جا کنده شدم. چقدر مرگ شیرین. بوی عطر اشنای یار در مشام پیچید

گفتن از عاشقانه ها چه سود چون نرسد سوی کوی یار؟؟؟

نه این خواب نیست زیر لب زمزمه کردم: -

خدایا چرا دیونه شدم دیگه؟؟؟ چرا دارم پرهامو میبینم ایستاده خدایا چرا نمیذاری بمیرم؟؟؟ -
ترگلم چی به سرت آوردن؟؟؟ منم پرهام -

صدای قلبش چقدر دلنشین بود چقدر بوی عطرش خوب بود چقدر طرز صحبت کردنش خاص بود سرمو بلند کردم صدای قلبش همه چیز راست بود حقیقی ولی راه رفتنش چی؟؟؟
یعنی چی شد؟؟؟ شاید مرده ام

۱۴۶

سرمو باز روی سینه اش گذاشتمو وچشممو بستم شاید اینجوری مرگ ساده تر بشه -
خیالاتی نشم

کمی گذشت که باز همون صدا گفت:

به بچه امونم رحم نکرد؟؟؟ -

نه خدا این صدا واقعیه... این عطر واقعیه

از روش رفتم کنار وکنج پشت بوم نشستم. اومد طرفم ترسیدم. این پرهامه؟؟؟

ایستادم که یهو توی بغش گرفتم. شکه شدم روی سرم رو بوسه میزد - - - -

ازش جدا شدم دو دستشو اطراف صورتم گذاشت و پیشونیشو به پیشونیم چسبوند وگفت:

عشقم زندگیم من کنارتم من واقعیم تو دیونه نشدی فدات بشم رفتم بهخاطر این که گفتی -

مرد شو خوب شدم ببین محکمم خودم با دستای خودم اون عوضی رو که این بلا رو سرت آورد

نابود میکنم تو فقط اسم بده ببین دیگه یه مرد شدم روی پاهام ایستادم

پرهام -

جون دلم عشقم؟؟؟ -

توی چشماش نگاه کردم این راستکیه؟؟؟

نه نیست

نه هست

برو من زشتم به دردت نمیخورم من لیاقت تورو ندارم برو تنهام بذار من یه ادم پستم بذار -

تقاص گناهمو بدم بذار بمیرم

چی میگي؟؟؟ به نظر من اصلا زشت نیسی تو همون عشق اول و آخر خودمی -

۱۴۷

نه پرهام نه -

و ازش جداشدمو و خواستم برم پایین که دستمو کشید. منو توی ب غ ل ش کشید و با - - -

یک حرکت از زمین منو جدا کرد. حس کردم ل ب هام توی کوره اتیشه. بارون شدت گرفت -

ولی اون همچنان دیونه وار منو می ب و س ید - - -

این چه عشقیه؟؟؟ این چه حالیه؟؟؟ چرا حال من فقط با پرهامم خوبه؟؟؟ این چه حسیه؟؟؟

محکم منو به خودش فشار داد. منو توی خودش حل کرد. عطر ن فس هاش دیونه ام میکرد -

چقدر واسه من پرهام خاص بود بهش توهین چقدر کردم چقدر زجرش دادم ولی اون با این

حال هنوز به من میگه عشقم. الانی که از هر مردی جذاب تر شده الانی که روی پاهاش

ایستاده و میتونه بهترین ها رو بخواد باز به من میگه عشقم. این بشر دیونه اس.

خودمو ازش جدا کردم ولی اون باز منو سمت خودش کشید بدون وقفه میب و س ی دم. - - - -

یاد اون روز اول افتادم. یاد حوریه که غافلگیرمون کرد. چرا پرهام نمیداره من خودمو خلاص

کنم؟؟؟

منی که عشقو بازیچه میگرفتم حالا اسیر عشق شدم

منی که عشق واسم هیچ ارزشی نداشت

الان دارم هر لحظه عاشق تر از قبل میشم شاید با مرگ من همه چی حل بشه

من تقاص دادم تقاص در نامه اعمال من چنین حک شده است این تقاص است تقاص این همه

عذابی که دادی و خندیدی نامم تقاصکار گناهم خطا کار جرمم عذاب

عذاب و عذاب

چرا نمیره پرهام چرا نمیداره توی جهنم خودم بسوزم

۱۴۸

ازش جدا شدم با چشمای اشکین توی چشماش خیره شدم

ل بمو تر کردم و گفتم: -

پرهام برو ببین اون ترگل خوشگل مرد ببین دیگه اینجا اخر خطه ترگله ببین منو نابود شدم -

میخوای خودتو فدا دختری کنی که صورتش داغونه؟؟؟ برو و دو زانو خودمو پرت کردم رو

زمین و ضجه زدم. نشست روبرومو گفت:

واسه من هیچی عوض نشده زندگیم واسه من هنوز ترگل گذشته ایی تو که محکم بودی چی -

شد اینقدر ضعیف شدی؟؟؟

برو پرهام من حتی لایق داشتن بچه اتم نبودم -

هیسیسیسیسی زندگی خب دوباره یکی دیگه میاریم این که غصه خوردن نداره عشقم قول -

میدم یه دونه نه اصلا هرچی تو بخوایی بیاریم خوبه؟؟؟

لبخند زکوند زدمو وگفتم:

چرا داری خودتو به پا من میسوزونی؟؟؟ به پای کسی که وقتی هم مادر بشه باز زشته -

هیسیسیسیسیسی تو عشق منی تو زندگی میگی مگه ادم بدون نفسش میتونه زندگی کنه؟؟؟ مگه ادم -

بدون زندگیش میتونه شاد باشه؟؟؟ هیچ برام مهم نیست اگه یه روز

زشت ترین دختر دنیا هم بشی من عاشقتم همه جوهره پایه اتم

اخه چرا؟؟؟ -

عشق چرا نداره عزیزم هرکی واسه عشق تعریف بجوره عاشق نیست -

ولی -

باز که گفتم ولی ببین من تازه اومدم تازه اشم ببین خوشحال نیستی روی پاهام ایستادم؟؟؟ -

۱۴۹

اون که خیلی چی شد تو که میگفتی امیدی نیست؟؟؟ -

به یه شرط میگم -

چه شرطی؟؟؟ -

این که با من بیایی بریم خونه امون منو یه دل سیر شارژ کنی بعدا -

بی ادب و مشتتی به بازوش زدم -

اره عشقم با تو بی ادب ترین ادم روی کره زمین میشم -

ایستاد و دستمو گرفت و باهم پایین رفتیم بارون بیشتر و بیشتر میشد

شاید بهخاطر تمام شدن تقاص من بود. شاید بهخاطر این بود که من تقاصمو دادم

رسیدیم خونه پدرام وقتی منو دید یه سلام گرم کرد ولی زیاد باهام دم خور نمیشد

هنوز هم رابطه ش با تانیا شکر اب بود و ماهان هم هنوز با ترلان خوب رفتار نمیکرد

پرهام نه گذاشت نه برداشت دستمو گرفت وگفت من خوابم میاد خسته ام

رفتیم سمت اتاق خوابمون. روز اخر رو یادمه چه جور از این خونه رفتیم.

امروز پنج شنبه بود والان هم ساعت ۲ عصر. رفتیم سمت اتاق خواب در رو که باز کرد شکه

شدم. همه چیز مثل روز اول بود. مثل همون روزی که این خونه رو ترک کردم

دقیقا دوتا از رژهام رو میز افتاده بود ودوتاش ایستاده در عطر هم هنوز باز بود

دقیقا همون جور همه جارو از نظر گذروندم

پرهام لبخندی زد وگفت:

دست نخورده همه چیز مونده زندگی -

به سمتش برگشتم چشماش برق خاصی داشت

۱۵۰

چقدر قدش بلند شده بود
دستشو اطراف صورتم حائل کرد. نگاهم افتاد به مچ دستش که اون روز اخر بهخاطر من زد
روی میز. هنوز جاش مونده بود
دستشو توی دستم گرفتم و ب و س ه ایی روش زدمو وگفتم: - - -
ببخشید پرهام ببخشید منو عشقم -
هیسیسیسیسی دیونه دوست دارم -
غیر منتظره بود توی این مدت هیچ وقت بهش نگفتم دوست دارم ولی الان میخوام جرات زدن
این کلمه اسمونی رو به خودم بدم
سرمو کمی جلو بردمو وگفتم:
دوست دارم پرهام -
لبخند پهنی زد وگفت:
عشق خودمی -
زندگی... -
نذاشت حرفمو کامل کنم و ل ب شو روی ل ب م گذاشت. با یه حرکت موهامو باز کردم - - -
که دورم ریخته شد. کمی که گذشت با ع ش وه جامون رو عوض کردم. روی نوک انگشتای - -
پام ایستادم و دکمه هاشو یکی یکی باز کردم و بعد توی یه حرکت منو سمت ت خت برد... -
یک ساعتی گذشته بود. پرهام دستشو مدام توی موهام میکشید. دیونه عشق بازباش بودم
اروم زمزمه کرد:
تا ابد مال خودمی -
۱۵۱
اروم چشممو بستم
روی جایی که اسید ریخته بود و حالت بدی داشت ب و س ه زد. خیلی حس عذاب وجدان - - -
داشتم. اونقدر دست توی موهام کرد که خوابم برد. توی ب غ ل کسی که بهخاطر من اینقدر - -
عذاب کشید

پرهام
عذاب را با تو و فقط به خاطر تو دوست دارم روی موهای ترگل که توی صورتش ریخته بود ب -
و س ه کوتاهی زدمو و رفتم سمت حمام. - -
بعد از اینکه دوش گرفتم بیرون اومدم و لباس هامو پوشیدم هنوز خواب بود
اروم رفتم زیر روتختی و از پشت ب غ ل ش کردم و خوابیدم. - - -
با صدای سشوار از خواب پریدم. به سمت پنجره قدی اتاق نگاه کردم هوا تیره شده بود و ترگل
هم پشت میز ارایش مشغول خشک کردن موهاش بود
کش و قوسی به بدنم دادم واون سشوار رو خاموش کرد موهای لخت مشکی رنگش روی شونه
هاش ریخته بودند. نشستم لبه ت خت برگشت -

تکه ایی از موهاشو روی جایی که اسید ریخته بود گذاشته بود اصلا معلوم نبود ولی اگه موهاشو

پس میکردی معلوم میشد

بیدار شدی عشقم؟؟؟ -

اره زندگیم ساعت چنده؟؟؟ -

ساعت - ۷ شبه

۱۵۲

- ۷؟؟؟ من ۴ ساعته خوابیدم؟؟؟

اره منم یک ساعتیه بیدار شدم -

نگاهی بهش کردم

تیشرت استین بلند از جنس ابریشم پوشیده بود و رنگش سفید بود و شلوار کتان سفید رنگ

ایستادم رفتم کنارش و گفتم:

میشه موهاشو شونه بزنی؟؟؟ -

البته -

اروم برس رو روی موهاش میکشیدم

دلم نمیخواست حتی یک ساعت هم ازش دور باشم

دو تقه ایی به در خورد شونه رو کنار گذاشتم و گفتم:

بله؟؟؟ -

ماهان: داداش میگم یه وقت رو دل نزنن؟؟؟ ۵ - ۶ ساعته رفتین اون تو

بیا داخل -

در رو باز کرد و سرشو آورد داخل اتاق

لبخند پهنی زد و گفت:

به به نکنه بد موقع مزاحم شدم؟؟؟ -

ترگل: نه داداش ماهان بفرمایید داخل

اوهوع این دوتا رو باش باهم صمیمی شدن؟؟؟

با چشمای گرد شده نگاه میکردم که ماهان قه خنده ای زد و گفت:

۱۵۳

توضیح میدم داش نزن بابا -

خب میشنوم؟؟؟ -

راستش دوهفته پیش ترگل بهم زنگ زد و کلی باهم صحبت کردیم و گفت پشیمونه واز این -

حرفا وبه تو بگیم اونجوری شدی ولی از اونجایی که با تلگرام تماس گرفته بود نفهمید ما

امریکایییم هیچی دیگه منم یکم عذابش دادم بعد فهمیدم نه واقعا عاشقته راستش ترگل جان

نمیخواستیم عذابت بدم واقعا هم بخشیده بودمت

اونم از اون روزی که ترلان بهم گفت تو بارداری ولی دیگه منو این دو تا داداش میشناسن اگه

کرممو نریزم همیشه

ترگل: ۱ - ۰ جلو افتادی دارم برات

خیلی خوشحال بودم که باهم صمیمی شدند. واقعا ترگل سر عقل اومده بود پدرام در زد و وارد شد. یه چند تایی باکس بچگونه دستش بود. گذاشت روی تخت و نشست لبه تخت و گفت:

ابجی ترگل واقعا نمیخوام ناراحتت کنم ایشالله بچه بعدیتون ولی وقتی فهمیدم بارداری دلم - تاب نیاورد و رفتم اینارو واسه برادرزاده ام خریدم.

ترگل اشکشو که از چشمش چکید رو پاک کرد و سرشو زیر انداخت و آروم گفت:

ممنونم داداش پدرام راستش من یه عذر خواهی به همتون بدهکارم واسه کارایی که کردم - مخصوصا به شما داداش پدرام و همچنین تو پرهام جون

ماهان: ترگل هرچی بود تموم شد مهم اینه که تو دیگه سر عقل اومدی و اینکه امشب باید واسه ما اشپزی کنی خدمتکارا رو بهشون مرخصی دادیم

۱۵۴

ترگل لبخندی زد رفتمو و توی بغلم گرفتمش و گفتم:

غصه نخور کنارتم -

ماهان خنده ایی کرد و گفت:

اینجا دو تا بچه نشسته ها نگا نگا چشم و گوش ما رو باز کردن -

نه شماها خیلی چشم و گوشتون بسته بود؟؟؟ -

ماهان: من که اصلا من چشم و گوش ندارم اصلا ولی این پدرام پدر سوخته بدجور زده تو هپلی ها از بس

خجالت کشید از اینکه چشم و گوشش باز شد و من دیدم سرشو برده تو یقه اش

پدرام: ماهان دلت کتک میخواد؟؟؟ هرکی ندونه فکر میکنه ایت الهی چیزی هستی

ماهان: پاشو پاشو بذار این دوتا سمندون خسته لاو بترکونن ما مزاحم نشیم نه نباید لاو

بترکونین چون اون دفعه که اومدید تواین خراب شده ۵ ساعت منو این بچه گشنگی کشیدیم

حالا باید خانوم زند تشریف بیان اشپزی کنن. لاو از شب تا صبح بترکونن که ما خوابیم و

امکان گرسنه شدنمون نیست

پرهام دمپای رو فرشیشو در آورد و محکم زد تو سر ماهان و گفت:

کدوم بدبختی میخواد تو چنگال توی شغال گیر کنه -

الهی دستت بشکنه سرم شیکست الهی گور به گور بشی الهی بری لا تریلی هجده چرخ -

بیام حلواتو بپزم الهی سگ شی بیام ناهارتو بخورم الهی خیر ببینی الهی میمون افریقایی بشی

الهی اسهال بگیر الهی کچل بشی

ترگل: وای خدا نکنه اقا ماهان این چه نفریناییه به شوهرم میکنی؟؟؟

۱۵۵

تو دلم قنچ رفتم واسه حمایت ترگل

ماهان یه لحظه ساکت شد و بعد گفت:

چیکار کردی پرهلو؟؟؟ هاننن؟؟؟ جلدی مخ دختره رو زدی؟؟؟ ببین داره چجور حمایتش -
میکنه ها من گفتم پدرام گفتم اگه این سالم بشه تو مخ زدن رو دست منو تو رو میاره
من؟؟؟ -

ماهان: پ ن پ ع * ن؟؟؟

ترگل سرخ و سفید شد

واقعا داشت خیلی منفی هجده میشد. تا گاف زیادی نداده به ترگل گفتم:

عشقم بیا بریم اشپزخونه منم میام کمکت -

و دستشو گرفتمو رفتیم سمت اشپزخونه

ترگل: به نظرت چی درست کنیم؟؟؟

فسنجون خوبه؟؟ -

ترگل: اره عالییه

واسه دسر هم کیک شکلاتی پیش غذا هم چون امروز بارون زیاد اومد سوپ قارچ -

ترگل: خوبه

ترگل تمام مواد رو آماده کرد که یهو پت و مت با پیشبند و کلاه وارد اشپزخونه شدند

ماهان: ماهم اومدیم کمک کنیم گفتیم فردا پس فردا میخواییم زن بگیریم پاچه خواری کردن

رو از پرهام یاد بگیریم بد نیست

با کف گیر دنبالش کردم و یکی زدم تو سرش و اونم منو زد

۱۵۶

یه کمی گذشت رفتیم سمت اشپزخونه ترگل در حال چیدن مواد اولیه روی کابینت ها بود و

پدرام هم در حال خورد کردن پیاز

ماهان گفت:

خب ابجی ترگل میایی با من کیکی می پزیم این دو تا پت و مت هم غذای اصلی رو درست -

میکنن بعد همگی پیش غذا رو درست میکنیم

ترگل: باشه داداش

ترگل

رفتم پیش ماهان ایستادم. اردها رو الک کردم و ماهان هم شکلات رو اب کرد

اومد کنارم و گفت

خب حالا میخوایم بچه مرغ رو دو قسمت کنیم -

در بگیری -

و یکی به شوخی زدم تو سرش

وقتی میخواست تخم مرغ اولی رو جدا کنه حواسش نبود یا عمدی کرد نمیدونم زرده رو که

خوب جدا کرد رهاس کرد قاطی سفیده ها

غیظ رفتم و گفتم:

هیچ کاری بلد نیستی بده خودم -

قه خنده ایی زد حرصی شدم و با همزن زدم تو سرش. همزنو از دستم کشید و دستشو زد توی اردها و پاشید روی موهامو و صورتم

۱۵۷

منم کمی از اردها رو ریختم روی کاغذ روغنی و پاشیدم از سر تا پاش

یه دفعه کله منو گرفت و کرد توی کیسه ۳ کیلویی ارد کنار کابینت

وقتی بیرون اوردم سرمو حس کردم صورتم سنگین سنگینه خواستم برم و صورتمو بشورم که ماهان داد زد:

تا کیکو درست نکنی هیچ جا نمیری والا با شلنگ گاز میزنمت صدا سگ بدی -

و دستمو محکم کشید طرف کابینت

جیغ جیغ کردم:

پرهام بین داره چیکار میکنه -

پرهام خندید و گفت:

اعتراض وارد نیست شوهرود لازمه -

ماهان پرید سمتش و اول پشتاشون رو هم زدند و بعدش قر دادند و یه بشکن و بعد دستاشون

که مشت شده بود رو به هم زدند. چقدر هماهنگ بودن

قه خنده زدم و بیخیال صورتم شدم

پرهام و پدرام فسنجون و پیش غذا رو درست کردند و ماهان و من هنوز هیچ کاری نکرده

بودیم. از دستش شکار بودم در حد لالیگا. همش خراب کاری میکرد

پدرام و پرهام هم به ما ملحق شدند ولی نمیداشت و همش خراب کاری میکرد

غذا حاضر شد و هنوز کیکی حاضر نبود بذاریم داخل فر حتی

بعد از نیم ساعت که الان شده ساعت ۱۰ شب بالاخره مواد کیکی قاطی شد و گذاشتیم داخل فر

هممون سر و وضعمون اردی شده بود مثل داستان ارواح هیچ کسم حال نداشت بره بشوره

۱۵۸

ناگهان کلید توی در چرخید و همه مون دویدیم سمت در. حوریه وقتی مارو دید جیغ کشید و

ما هم از جیغ اون جیغ کشیدیم سه بار ساکت شد و بعد باز جیغ کشید در آخرین بار هم از

حال رفت.

ماهان و پدرام دست و پاشو گرفتند و گذاشتنش روی نزدیک ترین کاناپه

از اشپزخونه کمی اب اوردم و قند بهش دادیم

وقتی چشم باز کرد منو که دید باز جیغ کشید واز حال رفت اولش گنگ بهم نگاه میکردیم

بعد فهمیدیم چه سوتی ای دادیم. قبل از اینکه به هوش بیاد و باز سکنه کنه دست و

صورتامون رو شستیم. ماهان نشست نامرد باز حوریه به هوش اومد. منو دید یه کم اروم بود

ایستاد و گفت امان از دست شما جوونا که ماهان پرید جلوشو و صدا خون اشام در آورد من که

خودم رسماً ترسیدم رفته بود از یخچال سس کچاب هم به صورتش زده بود. حوریه بیچاره باز

غش کرد

پرهام کمی به ماهان غرغر کرد که چرا این کارو کرده و بعدش باز خاله حوریه خدا رو شکر به هوش اومد

تا آخر شب هم گفتیم و خندیدیم

ساعت ۲ نیمه شب بود همراه پرهام رفتیم سمت اتاق خوابمون

لباس هامو با لباس خواب عوض کردم و خوابیدم پرهام هم به دلیل اینکه ارد زیاد از حد توی

لباس هاش رفته بود رفت دوش گرفت. وقتی اومد خواب و بیدار بودم

حوله بدنی سفید رنگ کوتاهشو پوشیده بود و یه حوله هم روی موهایش بود

کمی حوله رو به موهایش کشید و گذاشت اونو روی پشت صندلی و اومد سمت من

۱۵۹

خم شد روی صورتم و نوازشم کرد و گفت:

موش کوچولو خودتو زدی به خواب؟؟؟ -

..... -

اگه پانسی میخورمت ها -

..... -

خانوم خوشگل -

کمی سکوت برقرار شد یعنی رفته؟؟؟

اروم زیر چشمم رو باز کردم که دیدم با خنده داره بهم نگاه میکنه

خیلی بدجنسی ترگل خودتو زدی به خواب؟؟؟ -

نه من خوابم -

و پتو رو کشیدم روی سرم

از اون طرف پتو و تخت که توی دستم نبود اومد و خزید زیر پتو و بند لباس خوابمو کشید تا از

سرشونه ام کنار بره و شروع به ب و س ی د ن م کرد - - - - -

بخواب پرهام | نکن ، نکن قلقلکم میشه -

عاشقتم -

به طرفش برگشتم چشمای نافذش رو حتی زیر پتو هم میشه تشخیص داد

توی دلم قربون صدقه اش رفته مو و شروع به ب و س ی د ن کردم - - - -

کمی که گذشت نفس کم آوردیم. ازش جدا شدم و گفتم:

واقعیه نه؟؟؟ -

۱۶۰

باز منو ب و س ی د و بعد از اون اروم زمزمه کرد: - - -

اره عشقم -

همون جور توی ب غ ل عشقم خوابم برد - -

الان یک ماه میگذره زیاد سراغ اینه نمیرم. پرهام هم از ساعت ۹ صبح تا ۹ شب میره کارخونه

کمی اعتراض کردم ولی گوشش بدهکار نبود.

الان چهارشنبه س و من نشستم و در حال کار کردن با لپ تابم هستم. ساعت هم ۴ عصره. صدای چرخش کلید توی در اومد کمی ترسیدم پدرام شیفت بود ماهان هم که از اون موقع که اومدم اینجا. اومده و با ما زندگی میکنه اون هم مطبه این موقع پس کیه؟؟؟
رفتم سمت اشپزخونه و چاقو اوردم دستام میلرزید یهو یه نفر از پشت ب غ لم کرد. چاقو - - هم افتاد روی زمین از ترس از حال رفتم. وقتی چشم باز کردم ماهان در حال زدن سرم توی دستم بود و پرهام هم گوشه ای ایستاده بود و چشمش قرمز بود. توی اتاق خودمون بودم ماهان منو که دید چشم باز کردم با لبخند روبه پرهام گفت:
دیدید گفتم به هوش میاد خب ترسوندیش دیگه طبیعیه -
پرهام با یه جهش خودشو بهم رسوند و ب غ ل م کرد و روی موهامو میب و س ی د - - - - -
حس کردم سر شونه ام خیس شد. سرشو که عقب برد ماهان دستشو به نشونه خدافظی تکون داد و رفت. دیدم داره گریه میکنه
ترگلم اگه چیزت بشه من میمیرم منو ببخش که ترسوندمت -
۱۶۱

عزیزم تو کاری نکردی من خیلی الکی حساس شدم حالا چیکار داشتی؟؟؟ -
اشکشو پاک کرد و با لبخند گفت:

یه خبر خوب -

چی؟؟؟ -

وسایلتو جمع کن بریم سفر -

کجا؟؟؟ -

شوروی -

واسه چی؟؟؟ -

ترگلم تو میتونی باز مثل قبلا ها بشی میریم که خوب بشی -

چی؟؟؟ -

واقعا شکه شده بودم فقط میدیدم داره خوشحالی میکنه. حس کردم روی ابرام

پرهام؟؟؟ -

جان دلتم؟؟؟ -

من میترسم -

ترسی نداره -

پرستار به انگلیسی:

ببخشید باید بریم اتاق عمل -

از پرهام دل کندم و روی تخت نشستم و بعد خوابیدم

یکی از چشمامو به سختی باز کردم صورتم کمی سوزش داشت. پرهام مثل پروانه دورم میتابید

۱۶۲

سه ماه بعد

عزیزم خیلی دوست دارم -

منم عشقم ممنونم که همراهم بودی -

اینه رو گرفتمو توش به خودم نگاه کردم همه چیز مثل قبل ولی کمی رو فرم تر شده بود

یعنی این یه خواب نیست؟؟؟

اراد به سزای اعمالش رسید و براش حکم حبس ابد بریدند. ماهان وترلان اخر این ماه

عروسیشونه. این هفته هم عقد تانیا و پدرامه

همه چیز داره عالی پیش میره و من خیلی خوشحالم که عشقم کنارمه.

۶ ماه بعد

چشمامو توی چشمای پرهام باز کردم. چقدر این چشما خوشگلن. یه دفعه حالت تهوع بهم

دست داد. رفتم دستشویی و هر چی خورده بودم رو بالا اوردم. یک ماهه اینجور میشم

ماهان میخنده و بهم میگه شبیه زن حامله ها شدی. نکنه جدا حامله ام؟؟؟ دیروز رفتمو و

تست خریدم ولی مهمونی بودیم نشد انجامش بدم

ابی به دست و صورتم زدم و سراسیمه رفتم و کیفمو روی تخت خالی کردم پرهام با تعجب -

بهم نگاه میکرد. تست رو پیدا کردم پریدم دستشویی و تست رو دادم

دو خط خدای من دو خطه دستمو روی شکم ب ر ه نه ام کشیدم - - -

ناگهان صدای داد پرهام و به در زدن هاش منو از جا پروند. بی حال رفتمو و روی تخت نشستم

۱۶۳

نشست جلو پام و گفت چی شده؟؟؟

تست رو که دستم بود دادم دستش گفت:

خب؟؟؟ -

بین دو تا خطه -

خب دارم میبینم -

من حامله ام -

چی؟؟؟ -

کمی بهت زده شد ولی یهویی ایستاد و شروع به ب و س ی د نم کرد - - - - -

نجواهای عاشقونه در گوشم میگفت...

الان دو سال گذشته و دایان پسرم به دنیا اومده. پسری با چشمای سبز زمردی

زمرد چشمانت را به من قرض میدهی؟؟؟

چشمانت دنیایی من است
بگذار بی نصیب نمانم
من روزگاری را تقاص دادم
تقاص تو را
و حال به من برگشتی
به من برگشتی و دنیا را انگونه زیبا ساختی که خدا هم در حیرت است
تویی که دلشکسته بودی حال عاشقترینی
۱۶۴

حال برای من هستی
من خوشحالم
و خوشحالیه امروزم را مدیون تو ام
خدایی که تو را افرید تا من تنها نمانم
قطعا روزی سرنوشت بقیه را هم درست خواهد کرد
پایان ۱ شب مونده به یلدا ۱۳۹۴ / ۹ / ۲۹